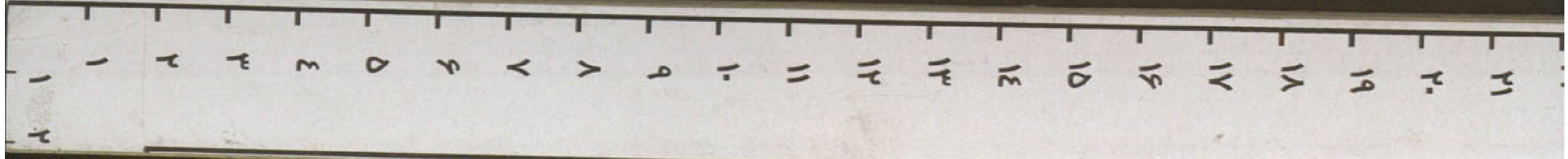
امکن لازم است خواه بخواهد یا استیجاره یا استعاره و اگر در غیر
صورت لباس کسی با او هبه نماید در نیست که قبول هبه لازم
بوده باشد بدانکه اگر کنیزی آزاد شود و مطلع بر آزاد شدن خود
نشد مگر بعد از فراغ از نماز نمازش صحیح است و اگر در اثنای نماز
مطلع شد پس اگر در اثنای نماز متمکن از ستر سر و رقبه
خود بوده باشد بنحویکه مستلزم منافی از منافیات نماز نشود
ستر نماید و بعد از اطلاع و قبل از ستر نمودن مباشر فعلی از افعال
نماز نشود و اگر متمکن نبوده باشد در اثنای نماز مگر بارتکاب
فعلی منافی اگر در ضیق وقت بوده باشد نماز را بهمان حالت
تمام نماید و اگر در سعه وقت بوده باشد در اینصورت خالی
از اشکال نیست لکن ظاهر اینست که تمام نماز بهمان حالت
در حق او جایز باشد و اکتفا بهمان نماز تواند نمود و لکن احتیاط
اعاده آن نماز است بعد از اتمام و اما هرگاه بعد از دخول وقت
و قبل از نماز ظاهر شود که آقای او او را در اثنای وقت آزاد خواهد
نمود ظاهر این است که ... ستر سر و رقبه نماید





و امّا هرگاه بداند که بعد اشتغال بنماز او را ادرار خواهد شد بان حکم
بلوغ بهم رسیدن او در قبل از شروع در نماز ممکن نیست
لکن احتیاط در چنین صورتی مقتضی این است که در حین شروع
نمودن در نماز ستر او در قبه خود را نماید با ساتری توقع
خود موجود نماید که بعد از تحقق ادرار ستر نماید این در صورتی
است که وقت آمدن شدن مشخص نباشد و امّا اگر مشخص
نباشد اگر نداند در اثنای نماز آن ادرار خواهد شد حکم بعدم وجوب
ظاهر است و اگر بداند که در اثنای ادرار میشود لکن نداند
که چه وقت ادرار خواهد شد اگر چه حکم بلزوم ستر او کردن
مشکل است لکن احتیاط در این صورت مقتضی اینست که
قبل از شروع در نماز ستر نماید و امّا صبیّه که علم بهم رساند
ببلوغ وقت وسعت کل نماز را یا یک رکعت از آن دارد پس در چنین
صبی خواهد و اگر بداند که در اثنای بلوغ خواهد رسید پس اگر
داند که بعد از بلوغ درک خواهد نمود مقداری که کفایت یک رکعت
بعد از بلوغ نما [illegible] حوب نما [illegible] استر او در قبه و امّا

هرگاه اتفاق افتد در اثنای نماز با عدم علم قبل از شروع
در نماز پس اگر بلوغ بحیض نبوده باشد که مبطل طهارت
بوده باشد و مسقط تکلیف بنماز مثل حیض اشکالی در این
نیست پس نماز را قطع خواهد نمود تکلیفی نخواهد داشت و اگر مبطل
طهارت بوده باشد لکن مسقط تکلیف بنماز نبوده باشد
مثل انزال پس اگر وقت کفایت طهارت اگر چه تیمم بوده باشد و نماز
یا یک رکعت از نماز نماید لازم است که بعد از طهارت استینافی
نماید با ستر او در قبه و اگر بلوغ بحیض نبوده باشد که
مبطل نبوده باشد پس اگر وقت باقی بعد از بلوغ کفایت
یک رکعت نماز قضا ... نماید با شکال نماز را تمام ننموده اند
نمود اگر چه با عدم ستر او در قبه بوده باشد و قضائی
بر او نخواهد و اگر باقی از وقت وسعت از ادا اشتغال باشد
خالی از آن نخواهد که با اتمام همان نماز باطل خواهد و اگر چه
در جمیع اقسام در سجده بودن بخبر نیست و هرگاه با سجده
بوخیس نمود پس اطلاع بر او نیابد از رفع در او از سجود است

یا قبل از اول است سجود صحیح است واگر ثانی است یعنی
علم بحقیقت حال قبل از رفع سر از سجود اول است پس یا قبل
از اتیان بذکر واجب است یا بعد از اتیان با این اگر بعد از
اتیان بذکر واجب بوده باشد ظاهر این است که سجده صحیح
بوده باشد واگر قبل از اتیان بذکر واجب بوده باشد اگر
ممکن بوده باشد از رسانیدن جبهه بجبین پاکی که سجده
بران صحیح بوده باشد یا رسانیدن از انجبهه چنانچه بوده
بعد از اتیان بذکر تمام نماز نماید واگر میسر است حالت ممکن
از این نبوده باشد یا با رفع سر ممکن از این نبوده باشد
یا با رفع سر ممکن از این خواهد بود یا عدم فعل منافی با نماز
الثقل جبهه این باره سجود آخر است یا در غیر آن تفصیل آن
بنحو یست که بیان شد پنجم هرگاه مصلی شروع در نماز نماید
ودر اثنای نماز عذری بهم رسید که ممکن نیست از وضع
جبهه بما یصح السجود علیه مثل اینکه بروی فرش وسبعی ایستاد
مهری در وسط آن گذارده ومشغول نماز شده ودر اثنای

نماز طفلی

است مفیق

نماز طفلی از نهر یا جوی باشد ورفت لیس اگر وقت ضیق
بجای که اگر قطع نماید تا تحصیل نماید جبین یا آنکه سجده بران
صحیح بوده در رک نماز در وقت نخواهد بود ظاهر این است
که قطع نماز جایز نبوده باشد بلکه معین است که اتمام نماز
در حین سجود سجده بر کف یا ثوب بتفصیلی که بیان
خواهد شد نماید واگر وقت موسع است معین است
که نماز را قطع نماید بعد از تحصیل جبین یکه سجده بر او صحیح است
استینا نماید ششم بدانکه اگر مصلی ممکن از سجود بر ارض
ونبات وکاغذ نبوده باشد جایز است سجده بر لباس خود
نماید لکن لباسی که معمول از قطن وکتان بوده باشد و همچنین جایز
در این صورت سجده بر خود قطن وکتان نماید یا بر قطعه کرباس
اگرچه جزء ثوب نبوده باشد واما ثوب معمول از غیر ظاهر
این است که جایز نبوده باشد اگرچه در حق زنان بوده باشد
واما ثوب مصنوع از ابریشم مخوان دو رنیست که سجده
بران نیز جایز نبوده باشد اگرچه در حق زنان بوده باشد فصل

نماز را

بوی حرارت هوا بوده باشد لکن با تمکن از سجده بر ثوب معمول از قطن
و کتان چنانچه بیان خواهد شد و ظاهر اینست که لازم نبوده باشد
که ثوب از خود مصلی بوده بلکه اگر چه ملبوس او نیز نبوده باشد
و در صورت مملوکیة غیر جواز سجود مختص است بصورت اذن
و با عدم تمکن از سجده بر ثوب بتفصیلی که مذکور شد و همچنین
عدم تمکن از سجود بر قطن و کتان جایز است که سجده بر کف خود
نموده باشد ظاهر اینست که سجده بر ظهر کف متعین است پس
سجده بر کف جایز نخواهد بود بلکه لازم است که بطن کف را
بر زمین بگذارد و بر ظهر آن سجده نماید و همچنین است ما بین سجده
بر کف دست راست یا دست چپ در صورت مستور بودن کف اگر
مستور بوده باشد بقطن و کتان سجده بر ان ساتر نماید بلکه
احتیاط این است که نزع آن ساتر نموده بعد از ان سجده بر ان ساتر
نماید نه بر کف و اگر ان ساتر از غیر قطن و کتان بوده باشد حکم
بجواز سجده بر روی آن ساتر مشکل است با تمکن از سجود بر قطن
یا کتان یا ثوب منسوج از انها بلکه جایز نیست و ظاهر این است

که همین

که همین که متمکن از سجود بر ارض مثلا نیست سجده بر ثوب
و با عدم تمکن از ثوب سجده بر کف میتواند خواه مانع سجود
بر ارض حرارت هوا بوده باشد یا برودت آن و ایا مناط در
جواز سجود بر ثوب یا بر کف عدم تمکن است از سجود بر ارض
مثلا در جمیع وقت نماز یا نه بلکه در اول وقت اگر متمکن از وضع
جبهه بر ارض نیست همان وقت میتواند سجده بر ثوب نمود
اگر چه معتقد این بوده باشد که در آخر وقت متمکن از وضع جبهه
بر ارض خواهد شد ظاهر ثانی است اگر چه احتیاط در اول است
و همچنین است حال در تبدیل مکان باین معنی که فرض میکنیم در مسجد
متمکن از سجود بر ارض نیست بجهة حرارت هوا لکن در سرداب
متمکن خواهد بود با وجود این میتواند سجده بر ثوب نماید یا نه
بلکه لازم است تبدیل مکان نموده سجده بر ارض نماید اگر چه ظاهر
از ظواهر نصوص اول است لکن البته احتیاط در ثانی است
حاصل انست که اگر متمکن از سجود بر ارض یا نبات غیر ماکول
و ملبوس بوده باشد یا لا عند سجده بر غیر انها جایز نیست

بستر

و در صورت تمکن از هر سه نوع مخیر است میان هر یک که خو
باشد اگرچه بعضی افضل از دیگری بوده باشد و اگر متمکن از هیچیک
از این انواع ثلثه نبوده باشد جایز است سجده بر قطن و کتان
یا ثوب منسوج از اینها نبوده باشد و در صورت عدم تمکن اینها
جایز است سجده بر معدن نبات نماید مثل اهن و فیروزج و مثال
اینها و در صورت عدم تمکن از اینها نیز جایز است سجده نماید
بر چیزی که نه ارض بوده باشد و نه نبات و نه متحصل از اینها
مثل پشم و ثوب معمول از آن و غیرها و امثال اینها در صورتی که ممکن
از هیچیک نبوده باشد جایز است سجده بر ظهر کف نماید پس
جواز بر پشت کف بعد از عجز از جمیع خواهد بود هفتم واجب است
که محل سجده مستوی بوده باشد که جبهه بر آن قرار گیرد پس سجده
بر پشت دیگ هفتم و کل رقیق و امثال اینها که جبهه بر آن
مستقر نمیشود جایز نیست و اما هرگاه مضطر بوده باشد
اکتفا
بمحلی اتیان بآن نماید لازم است که ترک سجده ننماید
نماید باشاره بسر بدل سجده و ظاهر اینست که اتیان بدین ایماء جایز

ایستاده

ایستاده جایز بوده باشد پس لازم نیست که بنشیند جبهه
ابدا پس عدول از سجود بایما در صورتی نیست که وقت کل
سجده ای بوده باشد که جبهه قرار نگیرد و اما هرگاه باین حد نبوده
باشد مثل زمینی که از بارش تر شده لکن نه باین حد و رسیدن
صورت نماز در آنجا جایز خواهد بود و سجده را بطریق معهود
میباید بعمل آورد هشتم آنچه مذکور شد که میباید سجده بر ارض
یا نبات از ارض بوده باشد مختص بمحل جبهه است اما سایر
اعضا چنین نیست بلکه اینها اگرچه در حال اختیار بوده باشد
جایز خواهد بود اگرچه هم نجس بوده باشد لکن مشروط بآنکه
رطوبتی نداشته باشد که تعدی نماید ببدن یا لباس مصلی
نهم ظاهر این است که بقدر درهم از جبهه باید گذاردن
بر ما یصح السجود علیه نباشد بلکه بمحلی که صادق باشد
که جبهه را بر آن جبین گذارده است و صدق در اقل از آن نیز
متحقق است پس اگر محلی که جبهه بر آن واقع میشود نجس بوده
باشد مگر محل قدری از جبهه که بوضع آن قدر صادق است که جبهه

بر ارض مثلا کذا و ده صحیح خواهد بود پس معتبر در صحت نماز طهارت
محل قدر معتبر از جبهه است نه محل کل جبهه لکن بشرط آنکه نجاست
علاوه بر این قدر تعدی بمصلی نکند مگر آنکه بعد از تعدیه معفو عنها
باشد مثل خون کمتر از درهم و اما اگر متنجس باشد بنجاستی
که تعدی نماید و معفو عنها نبوده باشد بی تشکیک نماز باطل است
و اما غیر جبهه از اعضای سته پس طهارت محال آنها معتبر نیست
بلکه معتبر خلو محال آنها است از نجاست متعدیه غیر معفو
عنها نماز باطل خواهد بود بجهة رسیدن نجاست غیر معفو
عنها بمصلی در هر دو بیان توضیح انواع چنین هائی است
که در حال اختیار سجده بر آنها جائز نیست بدانکه هرگاه امر دائر
شود میان سجود بر ثوب طاهر و ثوب نجس اول متعین است
بی اشکال هرگاه هر دو از یک صنف بوده باشد مثل اینکه هر دو از قطن
بوده باشد یا هر دو از پشم بوده باشند و هرگاه مختلف در صنف
باشند مثل اینکه یکی از قطن و دیگری از پشم باشد لکن لباس
پشمی نجس بوده باشد سجده بر لباس قطن متعین و اگر نجس لباس
قطن باشد

قطن باشد و طاهر لباس پشم ظاهر اینست که سجده بر طاهر متعین
پس لازم است که سجده بر لباس پشم نماید و اگر امر دائر شود میان
سجود بر نجس ما یصح السجود علیه و طاهر ما لا یصح السجود علیه
مثل سجود بر ارض نجس و ثوب طاهر پس ظاهر اینست که سجده بر طاهر
متعین بوده باشد و همچنین است سجده بر نبات نجس و با غیر
نجس و ثوب طاهر اگر چه از پشم بوده باشد و اگر امر دائر شود
میان سجود بر نجس ما یصح السجود علیه ظاهر این است که اول
متعین است و اگر امر دائر شود ما بین سجود بر متنجس مما لا
یصح السجود علیه و سجود بر عین نجاست البته اول متعین
است و از اینجا معلوم شد که با وجود تمکن از سجود بر متنجس
عدول از سجود بایماء جائز نیست و اگر متمکن از سجود نباشد
مگر بر نجس لعین ظاهر این است که ایماء بدل سجود متعین بوده
باشد و اما سجده بر متنجس جائز است در صورتی
که نجاست تعدی بمصلی نکند که اگر تعدی کند لازم است
عدول از سجود بایماء با آنکه سجود بر متنجس جائز هست

اگر نجاست تعدّی نماید ممکن است تفصیل داده شود میان نجسی
که معفوّ عنه بوده باشد بعد از تعدّی بجبهه و غیر آن اگر اوّل بوده
باشد لازم باشد سجود و اگر ثانی باشد فرق شود میان کسیکه
جبهه او نجس بوده قبل از شروع بنماز و متمکن از تطهیر نبوده
و کسیکه جبهه او طاهر باشد اگر اوّل است سجود متعیّن است
و اگر ثانی است محلّ اشکال است اگرچه ممکن است حکم بتعیّن
سجود و اگر در اینصورت دو نماز بعمل آورد یکی با سجود و دیگری
با ایماء بدل سجود شاید احوط بوده باشد و نماز با ایماء را
مقدّم دارد بر نماز با سجود در صورتیکه متمکن از تطهیر
جبهه نبوده باشد و اگر متمکن از تطهیر بوده باشد نماز
با سجده را مقدّم دارد بر نماز با ایماء پانزدهم هرگاه ما یصحّ
السجود مشتبه شود بما لا یصحّ السجود علیه بحسب وصف
مثل آنکه موضعی از زمین نجس شد و موضعی نجس مشتبه بغیر آن
یا غیر مغصوب مشتبه شد بمغصوب در اینصورت یا مضطرّ است
در نماز در آن مکان یا نه اگر مضطرّ است باینمعنی که متمکن از سجود

بر موضع

بر موضع دیگر نیست بی اشکال سجده بر آن موضع مشتبه بنجس جایز است
بلکه لازم است و هرگاه متمکن بوده باشد از سجود بر ثوب
طاهر پس حکم خالی از اشکال نیست نظر بآنچه بیان شد در تردید
بین سجود بر ثوب طاهر و ارض نجس معیّن است سجده بر ثوب
طاهر و سجده بر ارض نجس جایز نبود و مشتبه بنجس نیز در موضع
حکم محصور نجس دارد و امّا در مشتبه بمغصوب پس حکم بجواز
سجود بر آن مشکل است بلکه دور نیست که در این صورت
ایماء متعیّن بوده باشد و هرگاه متمکن از سجود بر موضع دیگر
بوده باشد خالی از این نیست یا آن اشتباه در موضع محصور است
یا غیر محصور امّا در موضع محصور مثل اینکه یک موضع از
اوطاق در میان پنج اوطاق نجس بوده باشد و اوطاق نجس
مشتبه شده باشد بغیر آن پس در امثال این صورت سجده در آن موضع
جایز نیست پس لازم است که نماز را در موضع دیگر [بخواند]
و امّا هرگاه موضع غیر محصور بوده باشد ظاهر این است که اجتناب
واجب نبوده باشد پوست خربزه و هندوانه مادامیکه منفصل نیست

نجس شده باشد و متمکن از نماز در اطاق دیگر بوده باشد [نماز باطل] اطاق

باصل خواه پارچه کرده باشد یا نه سجده بر آن جایز نیست واما
بعد از پاره کردن وجدا کردن ماکول از آن از پوست ظاهر
اینست که سجده بر آن پوست جدا شده از آن اصل جایز بوده باشد که
نبات ماکول نباشد در ابتدا و ماکول باشد در انتها مثل
خرما و زیتون و به و نحو اینها پس ظاهر اینست که سجده بر آن
جایز نیست در جمیع احوال واما گندم و شلتوک پس سجده
بر اینها جایز نیست خواه قبل از آرد کردن بوده باشد یا بعد
بلکه سجده بر اینها جایز نیست اگرچه از پوست در آورده
باشند واما پوست اینها پس ظاهر اینست که سجده بر اینها
جایز نیست در حال اتصال باصل وجایز است بعد از انفصال
از اصل و مراد از ملبوس بودن نبات آنست که استعداد ملبوس
بودن داشته باشد پس سجده بر قطن وکتان جایز نخواهد
بود خواه قبل از غزل بوده باشد یا بعد از آن قبل از بافتن بوده
باشد یا بعد و هرگاه چیزی بافته شده باشد از معتاد اللبس مثل لیف
خرما پس اگر جبهه در حال سجود واقع شود بر غیر معتاد اللبس سجده

صح

صحیح خواهد بود واگر واقع شود بر معتاد اللبس صحیح نخواهد بود
واز این قبیل است حصیر پس هرگاه قدری جزئی از جبهه واقع
شود بر آن گیاه که حصیر از آن بافته شده است صحیح است
واگر واقع شود بر ریسمان تنها یا بر ریسمان و آن گیاه با هم
صحیح نخواهد بود ششم جایز است سجود بر کاغذ خواه ماخوذ
باشد از چیزی که سجده بر آن جایز باشد یا نه مثل کاغذی
که معمول از قطن و کتان بوده باشد بلکه ظاهر اینست که سجده
بر کاغذ جایز بوده باشد اگرچه ماخوذ از حریر بوده باشد
لکن اجتناب از این با تمکن از غیر مقرون باحتیاط است
واگر بر کاغذ چیزی نوشته باشند پس اگر مانع کتابت
چیزی نیست که سجده بر آن جایز نیست لکن موضعی از کاغذ بان جایز است
خالی از کتابت که وضع جبهه بر آن کفایت میکند در سجده
در صورتی که جبهه واقع شود بر موضع خالی از کتابت
واگر کتابت مستوعب سطح کاغذ است ظاهر این است که سجده
صحیح بوده باشد چنانچه گذشت بدانکه هرگاه کسی وضع جبهه نمود

بچیزی باعتقاد آنکه از چیزیست که سجده بر آن صحیح است بعد از آن
فساد اعتقادا و ظاهر شد مشخص شد که سجده بر آن جایز نبوده حتی
اگر عالم شد بحقیقت حال قبل از اتیان بذکر واجب و ممکن است
از رسانیدن جبهه بچیزی که سجده بر آن صحیح است ظاهر اینست
که لازم بوده باشد که پیشانی خود را بکشد تا برساند بچیزی که
سجده بر آن صحیح بوده باشد بعد از رسانیدن بآن اتیان بذکر واجب
نماید و هرگاه در این صورت این شخص ممکن بوده باشد از رسانیدن
چیزی دیگر سجده بر آن صحیح بوده باشد بجبهه آیا این جایز خواهد بود
بنا بر این شخص مخیر خواهد میان رسانیدن جبهه را بآن چیز یا رسانیدن
اولا بجبهه ممکن است تفصیل داده شود در اینمقام باین نحو که اگر
آن موضعی که سجده بر آن صحیح است یا مساویست با موضعی که جبهه
بر آن واقع شده یا پایین تر است یا بلندتر اگر مساوی بوده باشد
اولی این است که پیشانی را بکشد تا برساند بآن موضع مساوی
که سجده بر آن جایز است و همچنین است اگر موضعی که پیشانی را
بسوی آن میکشد اخفض از آن موضع اول بوده باشد حکم بتعیین کشانیدن
پیشانی

پیشانی نکنیم یقینا اولی خواهد بود از رسانیدن چیزی با قائم
که سجده بر آن صحیح بوده باشد خالی از این نیست که علو یا
است یا سراشیب اگر اول است ظاهر این است که رسانیدن
چیزی را که سجده بر آن صحیح است بجبهه اولی است از کشانیدن
جبهه را بسوی آن موضع مرتفع و این تفصیل در صورت اخفضیت
نیز محتمل است و از آنچه مذکور شد مشخص میشود که اگر پیشانی
را در اول دفعه بر مثل تنباک دارد بر مثلا گذارده باشد و بعد از آنکه
مشخص شد مهر را حرکت داده تا بموضع تنباک داد و قرار بگیرد و واجب است
از اینکه سر را از آنجا حرکت داده بمهر برساند و اگر عالم شد بحقیقت
حال بعد از اتیان بذکر واجب ظاهر این است که سجده این شخص صحیح
بوده باشد و اگر عالم شود بحقیقت حال بعد از رفع سر از سجده
بی اشکال سجده صحیح خواهد بود و اگر عالم شود بحقیقت حال قبل
از اتیان بذکر واجب لکن ممکن نیست از رسانیدن بچیزی جبهه
که سجده بر آن صحیح بوده باشد و نه از رسانیدن چیزی که
سجده بر آن صحیح بوده باشد بجبهه با عدم فعل منافی در نیست

که تفصیل داده شود در اینمقام ما بین اینکه در سجدهٔ آخر است
و با رفع رس متمکن از تحصیل ما یصح السجود علیه نیست در اینصورت
دور نیست که بگوئیم سجدهٔ آن صحیح بوده باشد پس لازم است
ایشان بذکر سجده نماید در همان حالت و اگر عالم بحقیقت حال گردد
سجدهٔ آخر شد قبل از ذکر و در انحالت متمکن نیست از چیزی
که سجده بر آن صحیح بوده باشد لکن با رفع رس متمکن از آن خواهد
بود در اینصورت ظاهر اینست که ایشان بذکر بهمانحالت در حق
او متعین بوده باشد و اگر در غیر سجدهٔ آخر است لکن اگر چه در انحالت
متمکن از تحصیل چیزی که سجده بر آن جایز بوده باشد نیست اما
بعد از رفع رس متمکن از آن خواهد شد در اینصورت نیز مثل صورت
مذکوره ایشان بذکر واجب در همان حالت نماید بعد از آن رفع رس
نموده بعد از تحصیل ما یصح السجود علیه ایشان بما بقی از سجود نماید
در این سه صورت اگر چه بحسب ظاهر نماز صحیح است لکن اهتمام
در امور دین مقتضی رعایت احتیاط است باعادهٔ نماز و اگر مثل صورت
سیم است لکن میداند که با رفع رس نیز متمکن از تحصیل چیزی که سجده
بر آن

بر آن صحیح بوده باشد نیست با عدم فعل منافی در اینصورت نماز
مقدار آن وقت باقی خواهد ماند که بکفایت کل نماز نماید یا نه
در صورت ثانیه قطع نماز لازم و بعد از قطع استیناف نماز خواهد
نمود و در صورت اولی حکم بجواز اتمام خالی از اشکال نیست
ظاهر اینست که باز قطع و استیناف صلوة بعد از ستر نمودن رقبه
لازم بوده باشد **مطلب پنجم از واجبات** در مکان مصلی است و در آن
چند مبحث است **مبحث اول** در تعریف مکانست بدانکه مکان مصلی
باعتبار اباحة و غصبیت عبارتست از محل وقوف مصلی اگر چه
بواسطه بوده باشد با فضائی که پر میکند از بدن مصلی در حرکات
از احوال نماز که بوده باشد اگر چه بگوشهٔ از جامهٔ او بوده بسبب
ارتکاب فعلی از افعال نماز بنابرین هرگاه کسی صد فرش بر روی هم
بگذارد و بر روی آنکه فوق همه است بایستد اگر این فرش یا قطعهٔ
زمینی که این فرشها بر روی آن واقع شده همه مملوک مصلی است
عینا و منفعة یا منفعة تنهائی یا ماذون بوده باشد در آن یا غصبه
مکان متحقق است پس اگر هزار فرش بر روی هم انداخت و فرض

نماز ۱۲

کنیم که کلّ این فروش مباح است مگر آنجائی که در وقت آن زمین واقع
شده نماز او باطل است و همچنین اگر فروش و قطعه زمین
مباح باشد لکن فضائی که بدن مصلّی از او پر میکند در حال قیام
یا قعود غیر مباح باشد نماز او باطل است و همچنین اگر همه جا اینها
مباح باشد مگر موضع سجود و موضع دستها همه یا بعضی نماز
باطل است و همچنین اگر همه مباح بوده باشد مگر فضائی
که بعضی از بدن مصلّی از او پر میکند در حال سجود یا آنکه همه
مباح بوده لکن آستین مصلّی مثلا در حینی که در سجده است
واقع میشود بر محلّ مغصوب نماز او باطل است پس مکان
مصلّی عبارتست از محلّ وقوف و قعود آن یا محلّ وقوع اعضای
سبعه در حال سجود و محلّ وقوع لباس آن بسبب اتیان بافعال
نماز یا فضائی که بدن و لباس مصلّی از او پر میکند در حال قیام
و قعود و رکوع و سجود اگر همه اینها مباح است اباحه مکان
متحقّق است و الّا فلا بدانکه صحّت نماز مشروط نیست بخلو
مکان از نجاست مطلقا بلکه آنقدر که مسلّم است آنست که محلّ

جبهه پاک بوده باشد از مطلق نجاست اگر چه متعدّی نجس
نبوده باشد لکن خلو مواضع دیگر که ملاقی با اعضای مصلّی یا لباس
مصلّی میشود از مطلق نجاست معتبر نیست و بلکه معتبر این است
که خالی از نجاست مسریه بوده باشد مبحث دویم معتبر در صحّت نماز
مالکیّة مصلّی است منفعة مکان نماز را و مالکیّت عین بدون
منفعت کفایت نمیکند پس میباید یا منفعت مملوک مصلّی باشد
یا مأذون از جانب مالک بوده باشد باذن صریح یا فحوی یا شاهد
حال و معنای اینها در مبحث لباس گذشت پس اگر کسی در مکانی
نماز بعمل آورد که مالک منفعة او نبوده باشد و مأذون از جانب
مالک نیز نبوده باشد پس اگر عالم بوده که این مکان مغصوب میباشد
نماز او باطل است خواه عالم باشد که نماز در مکان مغصوب صحیح نیست
یا نه و اگر جاهل بغصبیّت آن مکان بوده مثل اینکه کسی او را بخانه برد
و مأذون نمود که نماز در آنجا بعمل آورده باشد بعد از نماز مطلع شد
که اینخانه مغصوب بوده ظاهر این است که نماز او صحیح بوده باشد
و اگر عالم که این مکان غصبی بوده است لکن فراموش نمود بعد از نماز متذکّر شد

ظاهر این است که نماز صحیح بوده باشد و اگر میدانست که در مکان
غصبی نماز جایز نیست و بعد فراموش نموده نماز را در آن مکان با علم بغصبیت
بعمل آورد پس اگر نسیان او مستند بتقصیر او است نماز او باطل است
و اگر مستند بتقصیر او نبوده باشد ظاهر این است که نماز
او صحیح است **مبحث سیم** هرگاه کسی داخل در مکان مغصوب شد
لازم است که فوراً بیرون رفته باشد از آن مکان پس اگر وقت نماز
مضیق است و ممکن است از درک رکعتی از نماز در مکان
مباح بعد از خروج ظاهر این است که قضای نماز لازم بوده باشد
پس لازم است که تعجیل در خروج نموده بعد از دخول در مکان مباح
یک رکعت از نماز را در وقت و بقیه را بعد از انقضای وقت بعمل آورد
و اما اگر ضیق وقت بحدی بوده باشد که بعد از خروج از مکان مغصوب
متمکن از ادراک یک رکعت نماز در وقت بعد از دخول در مکان مباح
نبوده باشد ظاهر این است که نماز در حال خروج لازم بوده باشد
لکن لازم است که اجتناب از رکوع و سجود بنحو معهود نماید
بلکه رکوع و سجود بحرکت دادن سر بنحوی که بجهة سجود پایینتر بود
باشد

رکوع
باشد مشکل است لکن ظاهر این است که حرکت دادن سر فی الجملة بجهة
و اندکی زیاده بر آن بجهة سجود مضر نبوده باشد و اگر احتمال اذیت داشته
باشد که مرده و نماز بعمل آورد یکی با ایما با سر بجهة رکوع و سجود و نماز
دیگر با ایما بچشم بجهة آنها احوط خواهد بود و اگر امر نماید مالک بخروج
از مکان ماذون فیه در اثنای نماز و مشخص شود که مراد مالک
این است که نماز را قطع نموده بیرون رفته باشد و ظاهر نیست
که قطع نماز جایز نبوده باشد بلکه نماز را تمام نماید مستقر بعد از
فراغ بیرون رود لکن احتیاط مقتضی این است که در این وقت
اقتصار نماید بواجبات نماز و ترک امور مستحبة نموده نماز را
تمام نماید و اگر کسی مضطر باشد بودن در مکان مغصوب پس
هرگاه مجبور در نماز کردن در آن مکان بوده باشد نماز او صحیح است
خواهد بود و اگر مجبور در مکان هست و لکن مجبور در نماز
در آن مکان نیست مثل اینکه محبوس در مکان مغصوب اشهر باشد
در لزوم اتیان نماز در آن مکان نیست لکن اگر اذن شاهد حال
برضای مالک در نماز نمودن نبوده باشد ظاهر این است

که لازم باشد در اینصورت اقتصار نماید در حرف بانچه کون
در انمکان منفعت ازان نمیشود پس رکوع و سجود بطریق معهود
متعارف نمی تواند نمود بلکه بجهة رکوع و سجود ایما نماید
مبحث چهارم هرگاه مردی در مکانی مشغول نماز بوده باشد
وزن در محاذی آن مرد یا پیش روی او مشغول نماز شود
وهم چنین هرگاه زنی در مکانی مشغول نماز بوده باشد
ومرد در برابر او یا پشت سر او مشغول نماز بوده باشد
ظاهر این است که در هردو صورت جایز بوده باشد مبحث پنجم
لازم است در مکان مصلی سوای جبهه خالی بوده از نجاست
متعدیه غیر معفو عنها پس اگر مکانی نجس بجز باشد و سرایت
هم بکند لکن بقدری که معفو عنه است نماز فاسد نیست
واما جبهه پس معتبر در طهارت محل آن قدر یست که وضع ان کفایت
مینماید در تحقق سجده مبحث ششم در بیان چیزیست که سجده
بر ان صحیح است و در ان چند مبحث است اول جایز نیست
سجده مگر بر زمین یا چیزی که از زمین روئیده باشد بشرط

انکه

انکه ماکول یا ملبوس نبوده باشد وسجده مثل آجر و کوزه
و تنک و اجزای اینها جایز خواهد بود وهمچنین سجده بر حجر
و سنک نوره واما سجود بر گچ ظاهر این است که جایز
بوده باشد لکن اجتناب در صورت تمکن از غیر او موافق بطریق
اقرب بسداد است
احتیاط است مبحث دویم هرگاه چیزی در بلدی ماکول باشد
و در بلد دیگر ماکول نباشد ظاهر این است که سجده
بر ان جایز نبوده باشد هرچند در بلدی که غیر ماکول است
و اگر بنای ماکول باشد در ابتدا نه در انتها مثل برک مو
و پوست بادام و پوست خربزه ظاهر این است که حکم هر
حالتی تابع ان حالت است پس سجده بر برک مو در اوایل
احوال جایز نخواهد بود بخلاف در آخر که جایز است واما مثل
خربزه و بادام و پسته و فندق که پوست اینها ماکول است
در اول نه در آخر پس سجده بر انها در اول احوال جایز نیست
وهمچنین است در آخر لکن مادامی که متصل باصل است
پس بادام مادامیکه شکسته نشده سجده بر پوست آن

از نیت بلکه نیت خارج از حقیقت آنست و شرط صحت و حصول
امتثال است و چون نیت صلوة عبارتست از قصد باتیان
صلوة و این قصد با انتفای اضطرار نمی شود مگر بجهت غایت و فایده
و این غایت یا امتثال و اطاعت خداوند عالم است یا مثل ریا و سمعه و نحو
اینها اگر اول است صحیح است و داعی بر امتثال مختلف است
مثل خوف عقوبت در آخرت بر ترک امتثال و وصول بثواب یا هر دو
یا فرار از مذلت یا تحصیل عزت نزد آمر یا هر دو یا وصول بمطالب
دنیویه بلکه دور نیست که مگر صحت شود اگر چه مطلوب را عزت
نزد مردم بوده باشد لکن بالتبع نه بالذات پس مکلف در حین
نیت ناوی اینست که اتیان باین نماز مینمایم بجهة آنکه خلاق
عالم جل شانه امر بآن فرموده است یا آنکه رضای الهی جل جلاله
در عمل آوردن بآن هست یا آنکه این اطاعت محبوب خداوند عالم
و نحو اینها پس هرگاه کل این مراتب منتفی شود خواه هیچ نیت ننمود
مثل اینکه محض متابعت عادت نموده صورت نماز را بعمل آورد
یا آنکه نعوذ بالله در آن قصد ریا نماید در هر دو صورت عبادت

بد و تمام نباید و قصر متحقق شود لازم است و همچنین هرگاه
اشتراک میان واجب و مستحب بوده باشد مثل نماز نافله صبح
و فریضه صبح بعد از طلوع فجر در حق کسیکه نافله کذا بوده
باشد تعیین واجب یا ندب لازم است و گاه هست که لازم میشود
بر مکلف در حال نیت تعرض وصف دیگر مثل اینکه بر امام لازم است
در جماعت واجبه قصد امامت نماید خواه وجوب آن بالذات بوده
باشد مثل نماز جمعه و عیدین در حال تحقق شرایط یا بالعرض
بوده باشد مثل اینکه در حق خود واجب نموده است بنذر
و نحو آن که نماز معین را بجماعت نموده باشد بامامت و اما
در صورت استحباب جماعت پس بر امام لازم نیست که قصد
امامت نماید بلکه قصد انفراد امام جماعت در حق ماموین
منعقد است و لکن در حق ماموین لازم است در صورتیکه
قصد اقتدا داشته باشند نیت اقتدا نموده باشند و مختار
آنست که نیت شرط نماز است نه جزء آن باین نحو که حقیقت
و ماهیت نماز مرکب است از نیت و سایر اجزاء معهوده آن

نیت

باطل خواهد بود خصوصا در صورت ریا و ریا عبارت از آن است که کسی
بر اقدام بعبادت قصد تقرب مخلوقین بوده باشد خواه بجهة
اینکه او را خوب دانند یا بجهة اینکه تعظیم او را منظور داشته
باشند یا اینکه او را چیزی دهند یا آنکه اجابت او نمایند و هکذا
و این معنی موجب بطلان عبادت میشود خواه داعی بر عبادت
محض این باشد لا غیر یا این را جزء داعی قرار دهد مثل اینکه منظور
هم اطاعت الهی جل شانه و هم تقرب جستن بمخلوقین بوده
باشد و اما هرگاه مقصود بالذات نبوده باشد مثل اطاعت الهی
جل شانه و طلب عزت بدرگاه احدیت عز جل جلاله و این اغراض
دنیه مقصود بالتبع بوده باشد ظاهر این است که حکم ببطلان
نتوان نمود بدانکه آنچه مذکور شد در بیان تشکیک در اعتبار
آن در حین شروع نمودن بنماز نیست لکن ابقای آن و استمرار حین
آن تا آخر نماز لازم نیست بلکه همانقدر که اتمام صلوة نماید بمقتضای
آن نیت کافی است در صحت صلوة و مراد از استمرار عین نیت تا آخر
صلوة اینست که در جمیع احوال صلوة شاعر و متذکر بوده باشد

که ایشان

که ایشان باین نماز معین میشماید بجهة امتثال و اطاعة خلاق
عالم جل شانه و استمرار باین معنی لازم نیست بلکه استمرار اینکه
لازم و معتبر در صحة صلوة است آنست که به نیتی که در اول
صلوة متحقق شد جمیع اجزای نماز را بمقتضای آن اتیان نماید تعقیبی
از این مطلب مینماید باستمرار حکمی پس هرگاه نحوی شود که اخلال
مطلب باین نحو از استمرار شود نماز باطل خواهد بود بعد از این باید دانست
که آنچه مذکور شد از قصد ریا نه نمودن در حال نیت بود
و اما اگر در ریا در فعلی از افعال نماز نماید پس قصد ریا نمود در فعل
واجبی از واجبات نماز مثل قرائت یا رکوع یا سجود و نحو اینها
پس اخلال باستمرار حکمی خواهد بود لهذا نماز باطل میشود خواه
اعاده نماید آن فعل را بعد از ترک این نیت فاسده و عود بمقتضای
نیت مطلقه نماید یا نه یا نه و هرگاه قصد ریا در فعلی از افعال
مستحبه نماز نماید مثل قنوت ظاهر این است که موجب بطلان نماز
میشود و اما هرگاه قصد ریا نماید در اثنای صلوة لکن نه در اجزای
واجبه و نه در اجزای مستحبه مثل اینکه قصد ریا نماید در قیامی که

بعد از فراغ از قرائت وقبل از میل کردن برکوع بوده باشد
بعد از آن ترک نمود وصحیح شد بقصد رکوع بعد از عود
بمقتضای نیت سابقه ظاهر این است که موجب بطلان
نشود پس نماز صحیح خواهد بود اگرچه احتیاط در این مقتضی
اعاده نماز است بعد از اتمام واما قصد قطع پس اگر در
حین نیت این قصد محقق بوده باشد شبهه در بطلان
نماز نیست وهمچنین است هرگاه در حین نیت تردید
وتشکیک در قطع آن داشته باشد در رکعت ثانیه واما
نیت قطع در اثنای نماز پس اگر در حین نیت مباشر فعلی از
افعال واجبه نماز شود ظاهر این است که نماز باطل شود خواه
اعاده آن فعل نماید بعد از ترک آن نیت وعود به نیت صلوة
شروع در افعال نماز نمود ظاهر این است که نماز صحیح بوده باشد
اگرچه اعاده نماز است بعد از اتمام واما قصد منافی از منافیات
شرعیه مثل حدث وتکلم واستدبار ونحو اینها خواه در حال
نیت بوده باشد یا در اثنای صلوة پس اگر با علم بمنافیات بوده باشد

احتیاط مقتضی

تفرقه

تفرقه ما بین قصد اینها وبین قطع که مذکور شد نخواهد بود
واگر با جهل بوده تفرقه میتوان نمود باین نحو که با نیت فعل منافی
از منافیات خواه در حال نیت بوده باشد یا در اثنای صلوة
در صورت جهل بجهل شرعی وعلم بوقوع آن منافی صلوة محکوم شود
بصحت بخلاف صورت علم بدانکه چون معلوم که نیت صلوة از
جمله شرایط است نه اجزای صلوة مثل سایر عبادات مثل وضو
وغسل وتیمم وخمس وزکوة وحج چنانچه احدی منع ننموده ادعا
نمود که نیت زکوة وخمس وصوم جزء زکوة وصوم وخمس است
وهمچنین نیت وضو وغسل وتیمم چنین است حال در نیت
صلوة این است در همه از جمله شرایط است لکن از شرایط
رکنیه است که اخلال بآن عمداً وسهواً مفسد است وبدانکه
هرگاه کسی در نیت متعرض صفتی شود که موصوف ومتصف بآن
صفت باشد مثل وجوب در واجب واستحباب در مستحب واداء
در اداء وقضاء در قضاء وهکذا تشکیکی در صحت آن نیست
وهرگاه از راه اشتباه متعرض خلاف شود باین معنی که مبدا نیت

که نماز ظهر مثلا واجب یا نماز شب مثلا مستحب است میخواست
نیت وجوب در اول و قصد استحباب در ثانی نماید لکن
اشتباها این قصد استحباب در اول و وجوب در ثانی نمود
پس در صحت این قسم هم نیست و اگر متعرض خلاف شود
عمدا مثل اینکه با علم بمستحب بودن قصد وجوب نماید یا بعکس
ظاهر این است که صحیح بوده باشد و اگر متعرض خلاف شود
جاهلا مثل اینکه نیت وجوب مینماید در مستحب باعتقاد وجوب
یا نیت استحباب مینماید در واجب باعتقاد استحباب در این صورت
این شخص مبدع و عبادت او باطل خواهد بود پس هرگاه کسی
غسل جنابت بقصد وجوب در صورتی که ذمه او مشغول
بواجبی که موقوف بر غسل بوده باشد نباشد و غسل هم را
دیگر براو واجب نبوده باشد و معتقد این هم بوده باشد
که غسل در این وقت براو واجب است و باین قصد غسل را
بعمل آورد ظاهر این است که غسل او باطل بوده باشد و آنچه
مذکور شد در عبادات مستقله بود و اما اجزای عبادت پس

هرگاه

هرگاه کسی قرائت فاتحة الکتاب را بعمل آورد بقصد اینکه این قرائت
در نماز فریضه مستحبه است مبدع است پس آثم و عمل محکوم
ببطلان خواهد بود و اما نیت وجوب در جزء مستحب پس آن
نیز ظاهر این است که باطل بوده باشد یا بمعنی که جزء مستحب را
بعمل نیاورده خواهد بود لکن حکم بفساد صلوة مشکل است
و حکم بصحة نیز مشکل است ظاهر این است که باطل بوده باشد
ملخص مقام این است که اگر کسی در حین اتیان باجزای واجبه
قصد وجوب نماید و در حین اتیان باجزای مستحبه قصد استحباب
نماید یا آنکه مطلق متعرض وجوب در اجزای واجبه و متعرض استحباب
در اجزای مستحبه نشود بلکه قصد قربت مطلقه در جمیع نماید
یا قصد وجوب در اجزای واجبه و قربت در مستحبه یا بعکس نماید
عمل آن در جمیع این اقسام صحیح است و اگر کسی عادت او مستقر شود
که فریضه را با آداب و سنن بجا آورد اگرچه بعض آداب و سنن
بوده باشد چنانچه غالبا چنین است و منوی وی در این مقام
نیت چنین نمازی بوده باشد و اشاره نماید بچنین که این نماز را

بعمل میآورم بجهة آنکه بر من واجب است پس حکم بصحت
نماز در چنین صورت خالی از اشکال نیست و ممکن است
گفته شود که بجهة احکام سهو و شک تمیز ما بین واجب
و مستحب لازم بوده باشد من باب المقدمه و اما هرگاه کسی
امتیاز ما بین اجزای واجبه و مستحبه نماز نمود و نماز را
بعمل آورد و در نماز سهوی از او واقع نشد ظاهر این است
که نماز او صحیح و اعادهٔ آن واجب نباشد و اما معنی قربت که
متعارف شده احتیاج او در نیت ممکن است که اراده از قربت این
باشد که اتیان بنماز میکنم بجهة آنکه نماز موجب قرب و نزدیکی
بنده میشود بدرگاه احدیت یعنی مذکو عبد است بدرگاه
الهی یا آنکه اتیان بنماز مینمایم بجهة قرب بجناب احدیت نظر
بآنکه این نماز موجب تخلی از مقابح و منافض و باعث تحلی بصفات
حسنه است باین جهة اتیان باین نماز مینمایم و اما معنی
اصلی صلوة الظهر اداء لوجوبه قربة الی الله این است که من اتیان
مینمایم بنماز ظهر ادائی بجهة واجب بودن آن بر من و بجهة اطاعت

و امتثال

و امتثال امر الهی جل شانه و هرگاه اشاره بواجب بطریق توصیف
شود نه بطریق علیت انسب خواهد بود باین نحو که اصلی
صلوة الظهر الواجبة اداء لوجوبه قربة الی الله از افعال
نماز قیام است بدانکه قیام در اثنای نماز یا واجب رکنی است
و آن قیامیست که در ضمن تکبیرة الاحرام بوده باشد و همچنین
قیام متصل برکوع و یا قیام واجب غیر رکنی است مثل قیام
در ضمن قرائت و سوره و قیام بعد از رفع سر از رکوع و یا
قیامیست مستحب مثل قیام در ضمن اذکار مستحبه مثل
قیام در تکبیرات مستحبه و ادعیه افتتاحیه و در حال
استعاذه و قنوت و نحو اینها و یا قیامیست مباح و آن قیامی
است بعد از فراغ از آیات حمد و سوره علاوه از قدر ضرورت
و مراد از قیام متصل برکوع قیامیست که از آن مصلی منتقل
میشود برکوع شرعی نه مطلق قیامی که بعد از فراغ از قرائت
بوده باشد و نه قیامی که از آن منحنی میشود پس اگر کسی
منحنی شد بقصد سجود و قبل از رسیدن بجبهه بمحل سجده

متذکر شد که رکوع را بعمل نیاورده لازم است که برگردد و رکوع را بجا آورد و آن وقت

رکوع بوده بعد از اتمام رکوع رفع سر نماید از رکوع و اتمام

نماز نماید پس هرگاه راست نشود نماز او باطل خواهد بود اگر صبر

خود را بهیئة رکوع برساند و اگر کسی منحنی از قیام شد بقصد

رکوع و متذکر شد که اخلال بقرائت سوره مثلا نموده پس اگر بحد

رکوع شرعی رسیده باشد عود بجهة تدارک منسی جایز نیست

و حد رکوع شرعی عبارت از انحنائی است که متمکن بوده باشد

از رسانیدن دو دست بر دو زانو و هرگاه متذکر شود منسی

قبل از بلوغ بحد لازم است که عود نماید بجهة تدارک منسی

و هرگاه کسی منحنی شد بقصد رکوع و قبل از بلوغ بحد رکوع شرعی

متذکر شد که اخلال نموده بقنوت عود بجهة تدارک قنوت

جایز بلکه مستحب است و اگر کسی منحنی بقصد رکوع و قبل از بلوغ

شرعی متذکر شد که رکوع شرعی را بعمل آورده نشست بقصد

سجود ظاهر این است که نماز او صحیح بوده باشد و اگر منحنی شد

بقصد رکوع و قبل از بلوغ بحد رکوع شرعی غافل از رکوع شد

اللهم صل علی محمد و آل محمد

یا معتقد این شد که رکوع را بعمل آورده و نشست بقصد سجده

و متذکر شد که رکوع را بعمل نیاورده بوده است لازم است

که راست بایستد و آن وقت منحنی شود بقصد رکوع و عود

بهیئة رکوع کفایت نمیکند و بدانکه اگر کسی متمکن باشد

از قیام استقلالی در جمیع احوال نماز شبهه در لزوم مراعات

آن نیست و اگر متمکن نباشد از قیام استقلالی در هیچ حالی

از حالات نماز پس اگر کسی نباشد متمکن از قیام استنادی هست

در جمیع احوال نماز لازم است که اختیار نماید و اگر کسی متمکن نیست

از قیام استقلالی در بعض احوال نماز و استنادی در بعض

دیگر لازم است که جمع ما بین هر دو نماید قیام استقلالی مقدور

و استنادی در غیر مقدور خواه هر دو اینها در رکعتی

بوده باشد یا هر یک در رکعتی و هرگاه کسی معتقد این بوده باشد

که هرگاه اختیار قیام استقلالی کند در بعض احوال نماز محتاج

جاری خواهد بود بقعود در بعض احوال دیگر خلافا انکه هرگاه

اختیار نماید قیام استنادی در کل نماز با قیام استناد خواهد بود

اتیان عدول از استقلال باستناد در این صورت جایز خواهد بود
بنابانکه ظاهر این است که جایز نبوده باشد پس لازم است که با
تمکن از قیام استقلالی او اختیار نماید اگر چه معتقد این
بوده باشد که اختیار آن محتاج خواهد شد بقعود در بعض
احوال نماز بدانکه ظاهر این است که لازم است بر مصلی
در حال قیام که اعتقاد و اعتماد بهر دو پا نماید بنحوی که
ثقل بدن بهر دو پا بوده باشد یا اتفاق ثقل بدن بر پای
راست بیشتر از اختر باشد یا عکس این خواه کل اینها در نماز
واصل بوده باشد بلکه در یک رکعت واصل باشد در نمازهای
متعدده و بدانکه هر گاه کسی متمکن از قیام استقلال نبوده باشد
عدول مینماید بقیام استنادی و اگر متمکن از او نبوده باشد
بقعود استقلالی و الا بقعود استنادی و هر گاه مکلف متمکن
از قیام بوده باشد لکن بداند که هر گاه اختیار قیام نماید محتاج
خواهد شد بایما جهة رکوع و سجود بخلاف اینکه هر گاه عدول
از قیام بقعود نماید در اینوقت اگر چه نماز او قاعدا خواهد بود

لکن

لکن رکوع و سجود بطریق معهود خواهد بود پس لازم است
که اختیار قیام نماید و عدول بقعود جایز نیست و هر گاه
کسی اختیار جلوس نمود در نماز و متمکن بوده باشد
از قیام بجهة انکه ایستاده داخل در رکوع شود این قیام
در حق او واجبست پس بر میخیزد و بعد از ان برکوع میرود
لکن ظاهر این است که طمانینه در ان قیام بر این شخص واجب بعد
نبوده باشد و اگر متمکن از قیام نبوده باشد از همان جلوس
برکوع میرود باینمعنی که منحنی شود بحدی که محاذی شود
روی او با جبینی که پیش زانوی او هست و قسم کامل آن
آنست که منحنی شود بحدی که محاذی شود جبهه او موضع
سجود او و هر گاه متمکن نباشد از سجود معهود که وضع جبهه
بر ما یصح السجود علیه بوده باشد پس هر گاه متمکن از انحنا
بنحوی که قسم کامل رکوع متحقق شود فضلا عما بوده باشد
و این قسم کامل را نیز در رکوع اختیار نموده لازم است
سجود که منحنی شود علاوه از ان مقداری که در رکوع منحنی شده

تا فرق بین انحناء رکوعی و سجودی حاصل شود و هرگاه در این
صورت این فرد کامل رکوع را اختیار نموده خواه اقتصار ننموده
باشد بفرد ادنی یا نه ظاهر این است که در انحنای سجودی
لازم است علاوه از آن مقدار که در رکوع بعمل آورده باشد
بنحوی که فرق ما بین در انحنا حاصل شود و ظاهر اینست
که علاوه از این مقدار بودن لازم نبوده باشد مجملا قدر لازم
همان قدر است که صادق باشد انحنای سجودی اخفض بوده
از انحنای رکوعی و هرگاه متمکن نیست علاوه از انحنائی
که فرد کامل رکوع بآن متحقق میشود پس احتیاط مقتضی
آنست که در انحنای رکوعی اقتصار نماید بفرد ادنی یعنی
بفرد کامل نرساند اگرچه حکم بتعیین این و عدم تجویز
فرد کامل ممکن نیست لکن رعایت احتیاط در امتثال
این مقام از مستحسنات اهل ایمانست و بدانکه هرگاه مکلف
قدرت بر نشستن نداشته باشد لازم است با قدرت بپهلو
بخوابد [illegible] رو بقبله بهیئت کسی که او را بقبر
میگذارند

میگذارند و در صورت عدم قدرت بجانب یمین
اختیار بجانب یسار نماید بعکس الحالت و هرگاه متمکن
از هیچیک نباشد بپشت بخوابد با پاها بجانب قبله
دراز نموده شروع بنماز نماید و در جمیع این سه حالت
لازم است که رکوع و سجود با ایما بوده باشد و ایماء بسر نماید
با امکان و ایماء بجهت سجود زیادتر بوده باشد از ایما
بجهت رکوع و با عدم تمکن از ایما بسر ایما بچشم نماید
و احتیاط مقتضی این است که غمض عین بجهت سجود بیشتر
بوده باشد از غمض عین بجهت رکوع و اتیان بذکر رکوع و سجود
در حال ایماء نماید یعنی در صورتیکه ایماء بعین بوده باشد
ذکر رکوع و سجود در حال غمض عین اتیان نماید و فتح عین
در اینجا قایم مقام رفع سر نماید چنانچه در صورتیکه ایما
بسر بود اتیان بذکر نماید بعد از حرکت دادن سر و آمدن
گرفتن و بالا نمودن سر قایم مقام رفع سر در رکوع
و سجود خواهد بود و مخفی نماند که ایما بجهت رکوع مختص

بصلوة اضطجاعی یا مستلقائی نیست بلکه ثابت است

در هر موضعی که متمکّن از رکوع و سجود بطریق معهود

نبوده باشد و ظاهر اینست که واجب است در حال ایما

بجهة سجود بلند نمودن چیزی که سجده بران صحیح بوده

باشد از بلند نمودن آن چیز پس لازم است که ما یصح

السجود علیه را بلند نمودن چیزی که سجده بران صحیح بوده

باشد انوقت بصورت ایما بوسیدن جبهه را بران چیز بسایند

و اما ظاهر که ایما دیدن ممکن نبوده باشد بلکه مکلّف باین

ایما بچشم بوده باشد ظاهر این است که رسانیدن

چیزی که سجده بران جایز بوده باشد به پیشانی واجب نبوده

باشد پس اکتفا بهمان ایما بعین بجهة سجده کفایت میکند

لکن در صورت امکان آن رعایت آن نماید شاید اسلم بوده

باشد و بدانکه هرگاه مکلّف مشغول بنماز شد با قیام

استقلالی و عاجز شد از تمام نماز بان حالت منتقل میشود

از قیام استنادی انتصابی و در صورت عجز از این منتقل میشود

از قیام استنادی

از قیام استنادی انتصابی یا انحنائی استقلالی با امکان

و با استنادی با عدم امکان و در صورت عجز از همه منتقل

میشود از قیام بقعود استقلالی و با عجز از این منتقل

میشود بقعود استنادی انتصابی و با عدم امکان منتقل

میشود بقعود انحنائی و با عجز از همه منتقل میشود باضطجاع

این در حال اشتداد مرض و تنگی مکلّف است و همچنین است

حال در ترقّی و خفّت مرض یعنی هرگاه شروع بنماز نمود مضطجعا

و بعد ترقّی در حال او بهم رسید منتقل میشود از اضطجاع

بقعود استنادی و همچنین است حال از قعود استنادی

و استقلالی و از قعود بقیام و هکذا و ظاهر اینست که تاملی

نبوده باشد در ترک قرائت در صورتیکه انتقال

از حالت ادنی باعلی بوده باشد مثل انتقال از اضطجاع بقعود

و از قعود بقیام بخلاف که هست در صورت عکس است و ظاهر

این است که فرقی ما بین حالتین نبوده باشد باینمعنی که ترک

اشتغال بقرائت در هر دو صورت لازم است مطلب ششم

از افعال نماز تکبیرة الاحرام است بدانکه هرگاه کسی معتاد نیست
مگر بگفتن تکبیرة الاحرام پس تکبیر نسبت باو متعین است
احتیاج به تعیین نخواهد بود و اگر تکبیرات سبع افتتاحیه را بجا
آورد هر یك را که میخواهد تکبیرة الاحرام قرار بدهد مخیر است
در آن ما بین نیت وجوب و ما بین اینکه این تکبیرة الاحرام
یا نیت اگرچه قصد قربت مطلقه در همه نماید همان تعیین
اینکه این تکبیرة الاحرام است یا نیت اینکه این تکبیر تکبیری است
که بان دخول نماز متحقق است کفایت میکند در اشتغال ذمه
وامتثال و بدانکه تکبیرة الاحرام رکن نماز است پس اخلال بان
موجب بطلان نماز است خواه عمدا بوده باشد یا سهوا و تفاوتی
در این باب نمیباشد ما بین آنکه اخلال بنفس آن نموده باشد
یا بجزء آن یا بامر معتبر در آن و اخلال بجزء اعم است از اینکه
احد جزئین تکبیر بوده باشد یا بعض اجزاء هر یك از جزئین
خواه تبدیل بوده باشد یا باسقاط و همچنین است حال اگر
حرفی را از مخارج حروف دیگری نموده در جمیع این صور نماز

باطل خواهد

باطل خواهد بود و همچنین حال در صورت زیادتی در کلمه
و اما زیادتی حرف پس اگر بسبب غیر اشباع است پس آن
باطل است و اگر بسبب اشباع حرکت است پس تحقیق
مسئله بنحوی که شامل ما نحن فیه و غیره شود این است
که حرفی که اشباع حرکت او میشود یا ضمیر غایب است پس
این است که ما قبل آن ضمیر ساکن است یا متحرك اگر ساکن
است اشباع حرکت آن ضمیر بنحوی که مولد حرف بوده باشد
جایز نیست مثل علیه و عنه و منه و اگر ما قبل آن ضمیر غایب متحرك
پس اگر مکسور است اشباع حرکت بنحو مد کردن لازم است
و اگر وقف نماید حاجت باشباع نیست و اگر مضموم یا مفتوح است
مشخص است که در حالت وقف اشباع نمیباشد و اما در غیر
حالت وقف پس ظاهر این است که معهود معتاد در امثال
این مقام اشباع ضمه ضمیر است بنحوی که مولد واو شود و بنا
بر این اکتفا بکمتر از این محل اشکال است و اگر حرکت حرفی
که آن حرف غیر ضمیر غایب است پس آن چند قسم است اول

آنست که بعد از ان حرف حرف مد میباشد لکن حرف مد در خط
نیست بلکه همان ملفوظ است در اینصورت اشباع حرکت
انحرف مد که مقدم بر حرف مد ملفوظی است بی عیب است
اگرچه اشباع حرکت انحرف مولد حرف بوده باشد خواه مولد
واو بوده باشد مثل نون یا مولد الف بوده باشد مثل معروف
یا مولد یا بوده باشد مثل حمزه و امثالها مخفی نماند که کلام
در اشباع بحدی که اصل حرف مد حاصل شود این است بلکه
زیاده از ان مقدار است قسم دویم آنست که بعد از ان
حرف که اشباع حرکت ان منظور است یکی از حروف مد است
و انحرف مد مکتوب میباشد در اینصورت است سبب مد یا
موجود است یا نه در صورتی که سبب مد موجود است همزه
بوده باشد یا آن همزه با حرف مد در یک کلمه میباشند یا در دو
کلمه و در صورتیکه سبب مد سکون بوده باشد این سکون
یا ذاتی است یا عارضی پس مسئله بر چند قسم میشود اول آنست
که سبب مد همزه بوده باشد لکن با حرف مد در یک کلمه جمع شده

باشد

باشد در این قسم ظاهر این است که اشباع حرکت انحرف
مقدم بر حرف مد لازم بوده باشد دویم مثل اینها است
لکن سبب مد که همزه است در اول کلمه ثانیه بوده باشد
در اینصورت اگرچه حکم بلزوم اشباع حرکت آن بنحوی مذکور
مشکل است لکن شبهه در جواز ان نیست تعبیر از قسم اول
بمد متصل مینمایند و از قسم ثانی بمد منفصل سیم آنست که سبب
مد سکون لازم بوده باشد مثل دابة و تحاجونی و لا الضالین
لکن در اینصورت ظاهر این است که اشباع حرکت انحرف مقدم
بر حرف مد لازم بوده باشد و تعبیر از این بمد سکون لازم
مد عم مینمایند چهارم آنست که سبب مد سکون غیر لازم
بوده باشد در اینصورت نیز اشباع حرکت انحرف بنحوی مولد
حرف بوده باشد بی اشکال جایز است مثل العالمین و نحو آن
پنجم آنست که حروف مد منفک از سبب مد بوده باشد
باین معنی که همزه و سکون بعد از حروف مد نبوده باشد
خواه مقدم بر حرف مد بوده باشد مثل امنوا و اوتوا

یا مقدّر نبوده باشد مثل رحمن وغفور و مثل بدّ در غیر حالت
وقف در جمیع اینصور اگرچه در اخلال باشباع حرکت آنحرف که قبل
آنحرف مد است مطرح نیست لکن حکم بعدم جواز اشباع
آن بنحوی است که ضعف امتداد معتبر حاصل شود بلکه حکم بفساد
عمل بسیار مشکل است بلکه ممکن نیست بنا برین هرگاه کسی اشباع
در ضمّهٔ فاء غفور در رحیم نمود بنحوی که امتداد منجر شد بقدر دو واو
حکم بعدم جواز آن مشکل است ممکن نیست و همچنین در کسرهٔ
حاء رحیم در غیر حالت وقف و همچنین در امثال آن مثل امتداد الف
لفظ جلاله در مثل الله اکبر و اشباع الف اعلی در سبحان ربّ الاعلی
ونحو اینها ششم اشباع حرکت است در غیر اقسام مد که بر پنج
قسم میشود اوّل آنست که اشباع حرکت نماید بنحوی که مولد حرف
و امعنی
بوده باشد و آنحرف در مثل آن مقام موضوع باشد بجهة معنی
مقصود قاری نیز بوده باشد مثل اینکه اشباع فتحهٔ قاف نمود در
خلق در آیهٔ کریمهٔ سبّح اسم ربّک الاعلی الذّی خلق بحدّی که الف حاصل
شود معلوم است که آن الف در مثل این مقام موضوع است از برای

علامت

علامت تثنیه و این معنی را قصد نیز نماید تشکیکی در عدم جواز
و بطلان عمل در اینصورت نیست دویم مثل آنست مگر
در قصد اینچنین که زیادتی و مقتضی این بود یعنی قرائت نمود
باشباع فتحهٔ قاف در آیهٔ شریفه بنحو مذکور لکن قصد اینکه
صیغهٔ تثنیه است ننمود یا اینکه قصد عدم آن نمود بحتا
در این قسم عدم جواز بطلان عمل است سیم آنست که از آن حرفی
که از مدّ اشباع حرکت حاصل شده اگرچه در مثل آن این مقام
موضوع نیست بجهة معنی لکن موجب اندراج کلمهٔ مزید فیها
میشود در تحت بعضی الفاظ موضوعه مثل اشباع در فتحهٔ بای
اکبر که بگوید اکبار و حرف زاید بسبب اشباع فتحه در اینمقام اگرچه
وضع بجهت معنی نشده است لکن باعث این شد که این لفظ مندرج
شود در تحت بعض الفاظ موضوعه نظر باینکه اکبار جمع اکبر است و کبر
نقاره و دهل را گویند و این نیز بر دو قسم است بجهة اینکه این معنی
یا منوی قاری است یا نه در صورت اوّل تشکیکی در فساد آن
نیست و اما در صورت ثانیه پس مختار در اینجا نیز فساد عمل است

فرقی در این باب ما بین اینکه اکتفا بآن نماید یا اعاده بوجه صحیح
نماید نیست مگر در صورتی که فرض شود که این اشباع سهواً
شده باشد در اینصورت اگر عالم بحقیقت حال شد با بقای محل
تلافی لازم و با تجاوز از محل تلافی نمیباشد و در هر دو صورت
عمل صحیح است و از آنچه مذکور شد حکم چهار قسم از اقسام
خمسه مذکوره معلوم شد قسم پنجم از اقسام مسئله آنست
که اشباع حرکت نماید بنحوی که مولد حرف بوده باشد لکن نه از قبیل
اول بوده باشد و نه از قبیل قسم ثانی مثل اشباع ضمه دال الحمد لله
بنحوی که واو حاصل شود و اشباع کسره هاء جلاله بنحوی که یا حاصل
شود و نحو اینها ظاهر حکم ببطلان عمل است و در اینصورت بنا بر اینکه
بلکه تفاوتی نیست در حکم بفساد در اقسام مذکوره ما بین
نماز بوده باشد یا غیر نماز مثل تلاوت قرآن که بر آن شخص لازم شده
باشد بسبب اجاره یا غیر اجاره بلی فرقی که هست ما بین قرآن مثلاً
و نماز آنست که اگر ایشان بچنین عمل در تلاوت قرآن نماید احتیاج باعاده آن
نمیتوان نمود لکن بتدارک و تلافی بنحوی که اخلال بترتیب واقع شود

عمل صحیح

عمل بی عیب و صحیح است و اما در نماز پس اگر سهواً چنین عملی
از او صادر شده باشد و از محل تجاوز نموده باشد لازم است
تلافی نماید و با تلافی نماز محکوم بصحت است و اگر بعد از تجاوز
از محل ملتفت گردد تلافی ضرور نیست بلکه جایز و نماز صحیح است
و اما اگر عمداً نموده باشد پس ممکن است تفصیل داده شود در این
مقام باین نحو که بنا بر اینکه نفی با موجب این میشود که مزید فیها خارج
از قرآن و دعا و ذکر شود بانه اگر اوکد است مثل اکبار که مصداق
این هیچیک نیست در این صورت حکم شود ببطلان نماز و اعاده آن
مثم نحوی نخواهد و اگر چنین نبوده باشد اگر چه در صورت احتیاج از آن
نماز فاسد خواهد لکن هرگاه اعاده نماید بوجه صحیح صحیح خواهد بود
و از آنچه مذکور شد ظاهر میشود حکم چنین اشباعی در ارکان مستحبه
نماز باین نحو که اگر اشباع موجب خروج بعض شود نماز باطل و اعاده
بود و اگر نه فسادی نخواهد بود در صورت عمد و اما در صورت
سهو اصلاً موجب بطلان نیست اگر چه امتثال بآن ذکر موظف بجمیع
اصلاً که در نخواهد بود مخفی نماند که آنچه مذکور شد در صورتی بود

که اشباع حرکت حرفی نماید که از جمله اقوال ثابته در نماز بوده باشد
خواه در قرائت بوده باشد یا اذکار واجبه یا اذکار مستحبه ولما
هرگاه غیر از اینها بوده باشد اشکالی در آن هست ظاهر اینست
که اگر چنین نماید باعث بطلان نماز شود و اما اگر ساهیا بوده متعمدا
باشد ضرری نداشته باشد یعنی موجب بطلان نماز نشود اگر چه
موجب سجده سهو شود بدانکه بعد از آنکه این مباحث مذکور
معلوم شد عود میکنیم بچیزی که کلام ما در آن بود پس میگوئیم
در تکبیرة الاحرام هرگاه اشباع در فتحه همزه نماید باینمعنی که بگوید الله
آکبر مثل الله آذن لکم پس اگر قصد معنی استفهام نماید شبهه در بطلان
نماز نیست و هرگاه اینمعنی منوی نبوده باشد مختار این است که موجب
بطلان نماز نشود استیناف آن لازم بوده باشد مگر در صورتی
که سهوا بوده باشد در این صورت ظاهر این است هرگاه اعاده نماید
بنحو صحیح نماز صحیح بوده باشد و اما هرگاه امتداد در الف جلاله یعنی
الف متخلل ما بین لام و هاء جلاله را زیاد نماید بضعف آنچه باید
امتثال حاصل میشود ظاهر این است که حکم بفساد و لزوم استیناف

نمیتوان

نمیتوان نمود بلکه ظاهر این است که صحیح بوده باشد و اما هرگاه ضمه
ها جلاله را اشباع نماید بنحوی که واو حاصل شود پس قاعده اشتغال
مقتضی حکم بفساد و عدم حصول امتثال است و اما اشباع فتحه
بای اکبر بنحوی که مولد الف بوده باشد پس حکم بفساد در آن
اظهر است اگر چه زیادی بنحو همه باشد آنچه را مثل این هست موضوع
بازای او بوده باشد و همچنین است حال در اشباع فتحه همزه اکبر
بجل مذکور **مبحث چهارم** در لزوم قیام است در جمیع اجزای تکبیرة
الاحرام بدانکه لازم است بر مکلف در صورتی که متمکن از قیام بوده
باشد اتیان بتکبیرة الاحرام نماید در حال قیام اگر چه در حق ماموم مسبوق
بوده باشد چنانچه واجب است رعایت قیام در حال تکبیرة الاحرام
واجب است رعایت جمیع واجبات نماز مثل طهارت از حدث و خبث
و استقبال قبله و استقرار و ستر عورت و غیر ذلک پس هرگاه اخلال
بهر یک از اینها نماید اگر چه در جزئی از اجزای تکبیرة الاحرام بوده باشد
نماز باطل خواهد بود **مطلب پنجم** در بیان بطلان نماز است بسبب زیادتی
تکبیرة الاحرام بدانکه تکبیرة الاحرام از اجزای رکنیه نماز است چنانچه

مبحث چهارم

نماز باطل میشود بسبب اخلال بآن یا باطل میشود بسبب زیادتی آن
خواه آن زیادتی عمدا بوده باشد یا سهوا بنابرین هرگاه تکبیرة الاحرام را
بعمل آورد ثانیا نماز باطل میشود هرگاه ثالثا بعمل آورد نماز صحیح خواهد
بود و همچنین است حال در هر فردی از افراد آن نماز صحیح میشود و در بعضی
نوع باطل بدانکه اگر کسی نیت نماید که این تکبیر تکبیرة الاحرام بوده
باشد لکن مجزی از تکبیرة الرکوع مثل ماموم مسبوق رکوع مضایقه
از صحت آن نداریم بخلاف اینکه قصد تشریک نماید مبحث چهارم
از واجبات نماز قرائت است و در آن چند مبحث است اول بدانکه وجوب
قرائت در نماز بر دو قسم است عینی و تخییری اما وجوب عینی پس
در هر دو رکعت از نمازهای دو رکعتی مثل نماز صبح و نماز ظهر و عصر و عشای سفری
و نماز کسوف و خسوف و زلزله و غیر اینها و نماز عیدین و جمعه و همچنین در هر
رکعت از اولیین نماز چهار رکعتی و سه رکعتی بانحوی که متعین
است قرائت حمد در اینها بالاتفاق و اما وجوب تخییری در سه رکعت ثالثه
از نماز مغرب و در رکعتین اخیرتین از نماز چهار رکعتی نظر باینکه مکلف
مخیر است در اینها ما بین قرائت حمد و تسبیحات اربع و مختار اینست

که امتثال در نماز مستحب ممکن نیست مگر بدو صورت اتیان نافله
یا قرائت حمد و سوره یا اقتصار بحمد تنها فقط پس بدانکه هرگاه کسی اخلال
نماید بقرائت سوره حمد نماز او باطل است قطعا و همچنین هرگاه اخلال
نماید بالجمله از آن نماید عمدا یا جهلا بلکه چنین است حال اگر چه اخلال
بحرفی از حروف آن نماید و از این قبیل است هرگاه تبدیل حرفی از حروف
آن نماید بحرفی دیگر بدانکه حروف منقسم شده به قسم حلقی فمی
و اما حلقی پس شش حرف است همزه و هاء و عین و حاء بی نقطه
و غین و خاء با نقطه مخرج همزه و هاء اول حلق است بنابر اینکه
اعتبار اول تبیت از جانب دهن شود و مخرج عین و حاء بی نقطه
وسط حلق است و مخرج غین و خاء با نقطه آخر حلق است بنابر اول تبیت اعتبار
از سینه و اول حلق است بنابر اول تبیت از جانب دهن و اما فمی پس هیجده
حرف است اول قاف است و مخرج آن آخر زبان است با آنچه محاذی است
از کام بالا دوم کاف است و مخرج آن بعد از تجاوز از مخرج قاف است
قریب بآن از جانب سر زبان سیم و چهارم و پنجم جیم و شین و یای نقطه دار
در تحت و مخرج این سه حرف وسط زبان است ششم ضاد نقطه دار است

مخرج آن طرف لسان است که منظم شود ببعضی از اضراس فوقانی یا تحتانی
طواحن در فوق خواه از جانب یمین بوده باشد یا یسار لکن از جانب یسار آسانتر است هفتم لام است مخرج آن طرف زبان است که نزدیک
بسوی زبان بوده باشد با آنچه محاذی آنست با لثه رباعیات
و انیاب است در جانب فوق از جانب چپ هشتم نون است مخرج
از سر زبان است با لثه ثنایات در فوق یعنی بیخ دندانهای پیش
بالا نهم رای بی نقطه است مخرج آن بعد از تجاوز از مخرج نون
است از جانب پایین زبان مجملا مخرج او طرف زبانست که کذا رد
شود به بیخ بعضی از ضواحک در جانب بالا دهم و یازدهم و دوازدهم
طا و دال بی نقطه و تاء دو نقطه در فوق آنچه جماعتی تصریح بآن نموده اند
آنست که مخرج این سه حرف سر زبان است با بیخ ثنایای فوقانی
لکن لسان باید میل نماید در وقت ادای طا بسوی حنک اعلا و در وقت
ادای تاء بسوی پایین لب و در وقت ادای دال بما بین این تحدید
لکن ظاهر این است که تفرقه شود ما بین تلفظ طا و تای دو نقطه و دال
در مخرج خصوصا در وقتی که طا جزء کلمه بوده باشد مثل صراط الذین

بانحو که

بانحو که مخرج طا پایین تر از سر زبان بوده باشد قریب بمخرج
شین با آنچه محاذی اوست از حنک بالا سیزدهم و چهاردهم
و پانزدهم ظای با نقطه و ذال نقطه دار و ثای مثلثه است
و مخرج این سه حرف سر زبان است با سر ثنایای فوقانی شانزدهم
صاد بی نقطه هفدهم سین بی نقطه هیجدهم زای نقطه دار است
اختلاف کرده اند در مخرج این سه حرف بعضی گفته اند مخرج این
سه حرف میان زبان است با طرف ثنایای فوقانی و مذکور در جمله
از رسائل مؤلفه در علم قرائت این است که مخرج اینها سر زبان
است با زیر ثنایای تحتانی و ابن حاجب تصریح نموده که مخرج اینها طرف
زبان است با خود ثنایا ظاهر این است که آنچه مستفاد میشود
از ظاهر این اقوال ثلثه میشود هیچیک صحیح نبوده باشد بلکه حق
این است که مخرج صاد پایین تر از سر زبان است با منتهای لثه
ثنایای بالا که [illegible] بوده باشد و قول ابن حاجب که مخرج اینها
طرف لسان است با خود ثنایا دور نیست که اشتباه شده باشد
بتلفظ بنفس این حروف که صاد و سین و زا بوده باشد و این توهم
بجهة اینکه صاد مرکب از سه حرف است می ولد در هر یک از اینها

مخرجی داده بلکه مراد درین مقام تعیین مخرج آنچه مصدر هر سه
حرف است و مخرج آن طرف زبان است و نفس ثنایای نیست بلکه
مخرج آن بنحویست که مذکور شد و ممکن است توجیه شود کلام
ابن حاجب بنحوی که راجع شود بآنچه ذکر شد باین نحو که مراد از طرف
پایین توان سر زبان بوده باشد و مراد از ثنایای ممکنست آن بوده باشد
که بیخ ثنایا در جوف گوشت و پوست بوده باشد بنابرین امر درین قول
او آسهل است پس همه راجع میشود بآنچه گفته شد و اما مخرج سین
و دال بیواز بالاتر از مخرج صاد است یعنی اقرب است بسر زبان با بیخ
دندانهای پیش و اما حروف شفوی پس عدد آن چهار است اول فا
مخرج آن وسط لب پایین با طرف ثنایای فوقانی است دوم میم و سیم
چهارم بای موحده است مخرج این سه حرف میان دو لب است میم از
خارج و بای از داخل و واو از میان داخل و خارج و ظاهر این است
که رعایت این دقایق که مذکور شد موقوف علیه صحت قرائت نبوده
باشد بلکه لازم همان قدر است که تلاوت شود بنحوی که امتیاز بین
حروف متحقق شود و علاوه بر آن از محسنات قرائت است مجملا معتبر
در تلفظ حروف آنست که در حین تلفظ هرگاه اهل لسان مطلع شوند

گویند این

خواهد بود
گویند این شخص فلان حرف را تلفظ نمود و اگر چنین نباشد محکوم به بطلان
از آنکه این مطلب مشخص شد میگوییم که مطلب این است که اخلال
بحرفی از حروف فاتحة الکتاب و همچنین است کل آن کلمات در نماز واجب
مثل تکبیرة الاحرام و ذکر رکوع و سجود و تشهد و تسلیم اخلال بحرف
واحد از هر یک که بوده باشد یا تبدیل حرفی بحرف دیگر و چنانچه
نماز باطل میشود بسبب اخلال حرف بحرف در آنچه مذکور شد همچنین
باطل میشود بسبب اخلال به تشدید و اما مد متصل پس رعایت
آن نیز لازم خواهد بود و اما مد سکون لازم مدغم پس رعایت
آن نیز لازم است و اما فواتح سور ظاهر این است که رعایت آن
لازم بوده باشد و همچنین است مد ابدال اما مد منفصل پس ظاهر
این است که حکم بعدم لزوم رعایت آن در نماز و غیر نماز اشکالی
نداشته باشد و اما مد عارض پس حکم بلزوم آن نمیتوان نمود بلکه
ظاهر این است که لازم نبوده باشد و اما اخلال باعراب و حرکات پس اگر
مخالف قواعد عربیه و مغیر معنی بوده باشد تشکیکی در بطلان نماز
در این صورت نیست و اگر مخالف قواعد عربیه بوده باشد لکن مغیر

معنی بنوعی که مناسب باشد مثل الحمد لله بکسر دال و ضم لام های الله در اینصورت
حکم ببطلان نماز بی اشکال است و اگر موافق عربیه است لکن مخالف
قرائت مشهور است مثل رب العالمین بنصب یا برفع حکم بعدم جواز
اگر چه خالی از اشکال نیست لکن اجتناب اقرب بسبیل نجات است

مبحث تخییر

بدانکه مکلف در رکعت ثالثه نماز مغرب و رکعتین اخیرتین
نماز چهار رکعتی مخیر است ما بین قرائت حمد و تسبیحات اربع
اگر چه اخلال بسوره حمد نموده در هر یک از رکعتین اولیین لیکن امتثال
حاصل میشود بقرائت حمد در هر یک از رکعتین اخیرتین یا تسبیحات
در هر یک از آنها یا قرائت حمد در رکعت ثالثه و تسبیحات در رابعه
یا عکس آن اما تسبیحات را افضل است در حق امام و ماموم
و منفرد و اما عدد تسبیح پس آن چهار است باین نحو سبحان الله
والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر همین قدر واجب است و علاوه
بر آن واجب نیست بلی افضل و مستحب آنست که باین نحو سه مرتبه
اتیان نماید دفعه اولی واجب و دو مرتبه بعد مستحب و احوط بلکه اظهر
آنست تعیین اخفات و عدم جواز اجهار است در تسبیحات و هرگاه

شروع نمود

شروع نموده بعضی از سوره مبارکه حمد و تسبیحات اربع ظاهر این است
که آنچه را شروع نموده در حق او متعین است عدول از آن بدیگری
جایز نیست بلی هرگاه مقصود مکلف قبل از شروع بنماز این بود که
تسبیحات اربع را خوانده باشد و باین قصد شروع در نماز نمود
لکن در محل تسبیح غفلة شروع نمود بحمد و در اثنای حمد متذکر شد
بحقیقت حال در این وقت ظاهر این است که اجتزا او باتمام حمد نتوان
نمود و لازم است عدول از آن نماید و از این قبیل است جریان عادت
بعنوان استمرار بقرائت تسبیحات بلکه چنین است اگر حمد متذکر گردد
شود به حقیقت حال بعد از فراغ از سوره مبارکه حمد مادامی که داخل
در رکوع شرعی نشده باشد و همچنین است حال هرگاه مقصود او این
بود که سوره مبارکه حمد را تلاوت نموده باشد و غفلة شروع نموده به
تسبیحات اربع بعد از آن متذکر شد بحقیقت حال در این صورت
نیز ظاهر این است که اکتفا بآنچه در آن شروع نموده نتوان نمود
بلکه لازم است عدول از آن نموده و ظاهر اینست که جایز است
بعد از عدول از آنچه شروع نموده همانرا نیت نماید و از ابتدا بعمل آورد

مبحث شبهه شبهه نیست که بسم الله الرحمن الرحیم جزء از سوره فاتحة الکتاب
بلکه جزء جمیع سور قرآنیه می‌باشد مگر سوره برائت و چونکه والضحی و الم
نشرح یک سوره است پس هرگاه کسی در نماز فریضه قرائت این دو
سوره را نماید اعاده بسم الله در اثنای ضرور نیست بلکه مشکل است
بدانکه در وجوب تعلم فاتحة الکتاب است بدانکه هرگاه کسی هیچ نداند
فاتحة الکتاب را یا خوب نداند بلا تشکیک واجب است بر او تعلم آن
با تمکن از آن و این تعلم تا هست که واجب عینی فوری نیست بتأخیر
آن آثم خواهد بود و این در صورتیست که در آن وقت متمکن
از تعلم هست و بتأخیر عاصی است بعلم تمکن از آن بلکه عالم با تمکن
از آن نیست و تا هست که واجب تخییری نیست مثل کسی که متمکن نیست
از تعلم در این حالت ممکن است که بگوئیم که تعلم فاتحة الکتاب در این وقت
در حق این شخص فوراً مطلوب نبوده باشد لکن در صورتی که قاطع
بوده باشد بتمکن از آن فیما بین بعد اشکالی که در این مقام میتوان
نمود این است که علم بتمکن تعلم اتیان نماز بجماعت بسبب مشکل است
تفرق قیام احتمالات متکثره از جمله احتمالی که احتمال دارد امری که مفسد
نماز بوده باشد

بوده باشد در اثنای نماز در حق امام حادث شود مثل تفرق حدث
در اثنای نماز با آنکه امام شروع بنماز نماید با اعتقاد طهارت و در
اثنای نماز فساد اعتقاد او بر خود امام ظاهر شود یا مثل در حق
او اتفاق افتد یا در اثنای نماز مطلع شود بر فسق امام یا بعضی از
امور که مبطل نماز است در حق خود مأموم و امام جاری شود
در اثنای نماز مجملاً چونکه تکلیف بنماز در حق ثابت است علم بتمکن
از درک جماعت با این احتمالات متکثره مشکل است بنابر این مفرق
از مطلوبیت تعلم ظاهراً بر فوریت آن خواهد بود لکن ممکن است که گفته شود
که تا هست در صورت اختیار بسیار از حال امام علم قاری حاصل شود
با اخفای امور مذکوره بنابر این مخیر خواهد بود در آن حین ما بین تعلم
فاتحه و اتیان بنماز جماعت و این متمکن است از قرائت از حفظ مخیر نیست
که جایز است قرائت از مکتوب اگرچه احتیاط اجتناب است و هرگاه وقت
مضیق بوده باشد بنوعی که هرگاه مشغول تعلم شود متمکن از ادراک نماز
در وقت نخواهد شد ظاهر این است که اشتغال به تعلم در آن وقت
در حق او جایز نبوده باشد بلکه لازم است که نماز را بجا آورد بر نحو

که مقلد ورا او بوده باشد لکن در این مقام تفصیلی است بیان آن این است

که این شخص با استجماع شرایط تکلیف در سعه وقت اگر متمکن از تعلم

بوده و مع ذلک اخلال بآن نموده تا ضیق وقت ممکن است که گفته شود

نماز مطلوب در این وقت در حق چنین شخصی نماز با فاتحة الکتاب است

با اخلال بآن شخص آثم است و با تیان نماز با عدم فاتحه معلوم او هست

و همچنین بعض از قرآن غیر از فاتحه نیز معلوم او هست در اینصورت

ظاهر این است که اکتفا بهمان مقدار معلوم از فاتحه میتوان نمود

و انضمام قرآن غیر از فاتحه بهمان مقدار بدل از فاتحه بجد که معادل

فاتحه شود ظاهر این است که لازم نبوده باشد و همچنین اگر او مقدار معلوم

از فاتحه بمقدار فاتحه این نیز لازم نیست و اگر هیچ چیز از فاتحه معلوم

او نیست لکن مقداری از قرآن غیر از فاتحه معلوم او هست خواه مقدار

معلوم از معادل فاتحه باشد یا نه در این صورت ظاهر این است که عدول

از قرآن نتواند نمود بلکه لازم است تلاوت قدری از قرآن نماید و احتیاط

مقتضی این است که با امکان اقتصار نماید باقل از مقدار فاتحة الکتاب کند

و اتقی آنست که با عدد امکان حروف آیات را رعایت نماید اگر چه آیات

مختلفه

مختلف بوده باشد با آیات در حروف و چون تحصیل نمودن شش آیه بوده باشد

بسیار مشکل است و تعلم فاتحه چندین مقابل اسهل از آنست و اما

هرگاه عالم بقرآن مطلقا نبوده باشد لکن عالم بذکر بوده باشد در این

صورت اجتزاء بمطلق ذکر جایز است و در رعایت مقدار فاتحه واجب

نیست لکن احتیاط در تکبیر و تهلیل و تسبیح است بمقدار فاتحه

بدانکه در بیان کیفیت قرائت اخرس است یعنی گنگ است بدانکه واجب

در حق اخرس در جمیع اجزای قولیه نیست کردن با او حرکت داده باشد ک

حین حرکت لسان اعتقاد نماید بقلب خود که این حرکت بجهة تکبیرة الاحرام است

یا بجهت قرائت یا بجهة غیر اینها است و ظاهر این است که همان عقد از قلب

کفایت میکند حاجت باشاره با انگشت نیست بدانکه در صلوة مندوبه از نیه

حیثیت که صلوة مندوبه است قرائت سوره در آنها معتبر نیست بخلاف صلوة

مفروضه که بنابر مختار و مشهور در حال اختیار و سعه وقت چنانچه لازم است

قرائت فاتحة الکتاب در آن واجب است قرائت سوره لازم است در هر یک

رکعت از نماز دو رکعتی و در هر رکعتی از رکعتین اولیین نماز سه رکعتی

و چهار رکعتی بعد از فراغ از قرائت سوره مبارکه حمد یک سوره از سور قرآنیه

خواهد
از قرائتی که مذکور شد تلاوت نماید و اطلاق بان جایز نیست مگر بر چنین صورت
اول مریض اگرچه متحقق که مناط تکلیف است در قرائت سوره در حق
او متحقق نبوده باشد دویم مستعجل بجهتی است در حق کسی که بعد از
دخول در زمان وصف استعجال عارض او شود اقتصار بحمد تنها مثل
اینکه ایستاد بنماز بعد از دخول در زمان مدتی مشغول [illegible] وعده کرده
بوده است که بجهة انجام امر مهمی ناوقته باشد و غفلة در زمان وقت
شروع در نماز نموده مبادا شخص موعود له منتظر است یا آنکه شروع
در نماز کرده بوده شخص عزیزی حاضر شده مطلب مهمی یا امری دارد که کمال استعجال است
و نحو اینها و هرگاه وصف قبل از شروع در نماز حاصل بوده باشد پس آن معلوم قبل است
اول آنست که هرگاه ترک نماز در اول وقت نماید بجهت اشتغال بانجاح
انجاح تشویش فوات صلوة در وقت ادا دویم آنست که چنین نبوده
باشد ظاهر این است که اقتصار بحمد و ترک در هر دو صورت ثابت بوده
باشد خصوصا در صورت اول و ظاهر این است که این حکم من باب الرخصة
باین معنی که ترک قرائت سوره در حق مریض و در صورت استعجال بنحوی
که مذکور شد جایز بوده باشد نه اینکه ترک در حق او متعین بوده باشد

که قرائت

که قرائت سوره نسبت باو جایز نبوده باشد بلکه قرائت سوره نیز
جایز خواهد بود بلکه دور نیست نسبت به بعض عبارات اصحاب
کسی ادعا نماید که قرائت سوره اقرب باحتیاط بوده باشد مگر در
صورتی تضرری که مناط در سقوط تکلیف است سیم ضیق وقت است
باین معنی که وقت وسعت قرائت حمد و سوره هر دو نداشته و در این
مقام چند احتمال است اول آنست که انکس مستجمع شرایط تکلیف
نبوده مگر در آخر وقت و بعد از استجماع درک وقت را نموده مگر
مقداری که کفایت یک رکعت با فاتحه بدون سوره نماید پس لازم
است اتیان بیک رکعت نماید با اقتصار در آن بحمد تنها و ترک سوره جایز
بلکه متعین است دویم مثل اول است مگر اینکه وقت باقی وسعت
چهار رکعت یا هشت رکعت بدون سوره دارد و ممکن است که کمتر
شود اقتصار بحمد بجهتی بوده باشد سیم آنست که در اول وقت مستجمع
شرایط تکلیف بوده لکن نظر باشکال بر سعه وقت تاخیر نموده یا غفلة
تاخیر اتفاق افتاد و وقتی ملتفت شد ظاهر شد که وقت وسعت قرائت
حمد و سوره هر دو را ندارد دور نیست حکم این قسم مثل دو قسم مذکوره

بوده باشد که باقی از وقت کفایت یک رکعت بدون سوره نماید اتیان بنماز
با اقتصار بحمد جایز بلکه متعین است لکن در رکعت اولی و اما در رکعت
ثانیه پس اقتصار بحمد جایز نیست بلکه قرائت سوره بعد از فاتحه لازم است
و اگر وقت باقی کفایت چهار رکعت بدون سوره نماید در اینوقت
ظاهر این است اقتصار بحمد و ترک سوره در هر دو رکعت جایز
بوده باشد چهارم آنست که متعمداً تاخیر در نماز نمود تا بحد که
در این صورت ظاهر اینست که در بین تاخیر آثم و اقتصار بحمد و ترک سوره
در حق او جایز نبوده باشد در هیچیک از رکعتین بلکه نماز او در این
صورت قضا است و تدارک آن بحمد و سوره در رکعتین بعلاوه این
توبه لازم است چهارم خائف است و اندراج این در تحت مستعجل ظاهر است
و حکم آن مفصلا بیان شد بدانکه در بیان عدم جواز قرائت بعض سوره
قرآنیه است در نماز بدانکه جایز نیست قرائت نمودن سوره طویله
که وقت بسبب قرائت آن فوت شود و همچنین جایز نیست قرائت
سوره عزایم یعنی سوره الم تنزیل و سوره فصلت و سوره والنجم و سوره
علق و منع از قرائت سوره مذکوره مختص بفرایض است خواه فرایض یومیه

یومیه بوده باشد

بوده باشد یا غیر یومیه مثل نماز کسوف و خسوف و غیر اینها پس منع
در صلوة مندوبه ثابت نیست و چنانچه ظاهر است قرائت این سوره
در صلوة مفروضه موجب بطلان نماز میشود فرقی در این باب مابین
جاهل و عالم نیست در هر دو صورت قاری آثم و نماز او باطل است
مگر در مقام تقیه که در آنوقت قرائت این سوره جایز و نماز صحیح است
و همچنین جایز نیست خواندن آیه سجده که قرائت آنهم موجب بطلان
نماز است و اما قرائت بعض از این سوره که غیر آیه سجده بوده باشد
پس اگر تالی مکلف قرائت کل سوره سجده بوده باشد بقصد سوره
واجبه در نماز و بعد از قرائت بعضی از آن که غیر آیه سجده باشد نادم
شد عدول بسوره دیگر نمود با نیت قرائت کل سوره شروع در قرائت
سوره دیگر نمود لکن نه بقصد قرائت سوره واجبه در نماز ظاهر این است
که هیچیک از این دو صورت جایز نبوده باشد لکن در صورت اولی
علاوه حرمت موجب بطلان نماز میشود و در ثانی حکم ببطلان مشکل است
احتیاط مقتضی اعاده نماز است بعد از اتمام و هرگاه نادی بعض سوره واجبه
غیر آیه سجده بوده باشد و قرائت همان بعض را نماید بقصد قرائت

از مواضع

در نماز ظاهر نیست که حرجی در این قسم نموده باشد مگر موضعی
نمازیکه بوده باشد اگر چه در محل قرائت سوره باشد و اگر از بعضی ا
بقصد قرائت در نماز قرائت نماید جایز نیست بلکه موجب بطلان است
وانچه مذکور شد در صورت عمد یا جهل بود اما هرگاه سهوا بوده
باشد پس اگر متذکر شد بقرائت سوره عزیمه بعد از دخول در رکوع
تشکیکی در صحت نماز نیست و اگر متذکر شد بعد از فراغ از سوره و قبل
از دخول در رکوع ظاهر این است که اکتفا بهمان سوره عزیمه که خوانده
شده نتواند نمود بلکه لازم است عود نموده قرائت سوره دیگر نماید نماز
او درین صورت صحیح خواهد بود و اگر متذکر شد بعد از فراغ از
آیه سجده و قبل از اتمام سوره لازم است عدول از این سوره نموده
قرائت سوره دیگر نموده نماز را تمام نماید و اما حکم سجده در اقسام
ثلثه مذکوره پس میگوئیم ناسی درین مقام یا ناسی حکم است یا بمعنی
که میدانست این چهار سوره سوره ایست که قرائت آن موجب سجده است
لکن فراموش نمود و فرض میکنیم نسیان مستند بتقصیر او نبوده باشد
نظر باینکه ناسی مقصر حکم عامد است و نماز او باطل خواهد بود با آنکه

مراد از ناسی

مراد از ناسی

آنست که غفلة شروع نموده بقرائت این سوره خواه ناسی حکم بمعنی
که مذکور شد بوده باشد یا نه ظاهر این است که در هر یک از اقسام
ثلثه که بوده باشد سجده بر او واجب بوده باشد لکن بعد از فراغ
از نماز و اما هرگاه ناسی حکم باین معنی بوده باشد یعنی میدانست
که قرائت سوره عزایم در نماز جایز نیست و این معنی را فراموش
نموده و قرائت نمود بعد از فراغ از آیه سجده سجده را بعمل آورد
و بعد از آن متذکر شد خواه بعد از دخول در رکوع بوده باشد
یا قبل از دخول در رکوع بوده باشد ظاهر این است که نماز او باطل
بوده باشد استیناف نماز لازم بوده باشد اگر چه آنقدر دقت او
نمی باشد و اما هرگاه قبل از اتیان بسجده متذکر شد ظاهر این است
که نماز صحیح بوده باشد لکن اتیان بسجده بعد از فراغ از نماز باید
و لازم است عدول از آن سوره بسوره غیر عزیمه نموده نماز را
اتمام نماید و در جمیع این صور احتیاطا اعاده نماز است بعد از اتمام
و اما هرگاه متذکر شد بحقیقت حال در اثنای قرائت سوره لکن
قبل از بلوغ بنصف سوره بلکه قبل از تجاوز از نصف درین صورت

بلی [?] اشکال عدول از ان سوره بسوره دیگر لازم است و نیز شکی
در صحت نماز نیست و اگر متذکر بحقیقت حال شد بعد از تجاوز
از نصف قبل از شروع بقراءت ایه سجده در این دو صورت نیز ظاهر
این است که عدول از ان سوره بسوره دیگر لازم است و فرق بعد از ان
عدول صحیح است و سجده در صورت اخیره لازم نبوده باشد
اگرچه بعد از فراغ از نماز بوده باشد و مخفی نماند که چنانچه قراءت
ایه سجده در نماز واجبی جایز نیست همچنین استماع ایه سجده
در نماز واجبی جایز نیست بلکه موجب بطلان نماز است مصرح به
در کلمات جماعتی از فقهاء لزوم ایماست بجهة سجود در اثناء نماز
و لزوم سجود است بعد از فراغ از نماز بنابر این احتیاط مقتضی
این است که اتمام نماز بهمین نحو نموده بعد از اتیان بسجود نماز را
اعاده نماید **مبحث نهم** بدانکه حرام است تلفظ آمین بعد از فراغ از سوره بلفظ
میانکه [?] حمد و موجب بطلان نماز نیز هست و ظاهر این است که حرمت
اختصاص ندارد بعد از فراغ از سوره حمد بلکه حرمت ان ثابت است
در جمیع احوال نماز حتی در حال قنوت و ظاهر این است که این حکم در صلوة

مندوبه [?]

مندوبه نیز ثابت است و ظاهر این است که در حال قنوت در جمیع
نمازها جایز بوده باشد **بدانکه** در حرمت قران میان دو سوره [?]
در نماز واجبی بدانکه قران در اینمقام عبارت است از جمع نموده
میان دو سوره یا یک سوره و بعضی سوره دیگر بعد از فراغ از سوره
میانکه [?] حمد بقصد انکه از قراءت مطلوبه در نماز است و ظاهر این
است که جایز نبوده باشد بلکه موجب بطلان نماز میشود پس هرگاه
کسی شروع بسوره نمود بعد از حمد و در اثنای قراءت مشخص
شد که یک کلمه از ان سوره فراموش نموده شد در اینصورت
هرگاه در اثنای نماز چاره نتواند نمود که کلمه منسیه را تلاوت نماید
لازم است عدول بسوره دیگر نماید این قران منهی عنه نخواهد
بود و همچنین شروع بسوره غفلة یعنی قبل از انکه تعیین ان سوره
نماید اگرچه بعد از فراغ از قراءت کل سوره متذکر شد بحقیقت حال
در این صورت ظاهر اینست که اکتفا باین نتوان نمود بلکه لازم
است عود نموده قراءت سوره دیگر نماید بعد از تعیین یا همان
سوره را تعیین نموده قراءت نماید و قران در اینمقام نخواهد بود

اگر چه تعداد نیست قرائت سوره دیگر نماید و همچنین است حال
در صورتی که شروع بسوره نماید قبل از تجاوز از نصف سوره
عدول نماید بسوره دیگر در صورتی که عدول از ان سوره
جایز بوده باشد این نیز از جمله قران منهی عنه نیست اقسام
از اینها در علم صدق قران قرائت ایات قرانیه است در ضمن
پس مطر اشکالی در ان واما صلوة مندوبه پس جواز قران در ان
محل تامل نیست بدانکه در بیان رعایت جهر و اخفات است
بدانکه اقوال ثابته در صلوة یومیه از حیثیت جهر و اخفات
منقسم بسه قسم میشود لازم الجهر و لازم الاخفات و جایز
الامرین اما لازم الجهر پس انقرائت حمد و سوره است در رکعتین از فریضه
فجر در رکعتین اولیین از مغرب و عشا و اما لازم الاخفات پس انقرائت
حمد و سوره است در ظهر و عصر سفری و رکعتین اولیین از ظهر و عصر حضری
و همچنین قرائت بدل او از تسبیحات در رکعتین اخیرتین ظهر و عصر
و عشا و رکعت ثالثه مغرب و اما جایز الامرین پس آن ما عدای اینها است
بدانکه نظر بهم در این مقام این نیست که تنبیه بر چند امر میشود اول آن

آنست

آنست که اول مرتبه جهر این است که عرض شود قرائت بنحوی
بوده باشد که اگر شخصی با اعتدال قوه سامعه در جنب او بود
باشد جوهر صوت او را در جمیع حروف بشنود و اول مرتبه
اخفات این است که قرائت بنحوی بوده باشد که سماع بجوهر قاری
در صوت قوه سامعه متحقق شود نه غیر و مرتبه فوق آن
این است که سماع چنانچه نسبت بخود متحقق میشود نسبت
بغیر نیز متحقق شود لکن نه جوهر صوت و بدانست که حکم
جهر در قرائت در صلوة مذکوره مختص است بر جال و در حق
نساء ثابت نیست پس زن مخیر است میان جهر و اخفات
مگر در صورتیکه معلوم او بوده باشد که اجنبی صوت او را
میشنود در این صورت اخفات در حق او متعین است و هرگاه
زن امامت زنان نماید لازم نیست جهر در قرائت بنحوی که
سماع در حق ماموم متحقق شود و اما نافی مرتبه رعایت اخفات
در قرائت و بدل او در مواضعی که مذکور شد فرقی در مابین رجال
و نساء نمی باشد وانچه مذکور شد در جهر لازم بود و اما در جهر مستحب

مثل جهر در بسمله و ادعیه و اذکار در صلوة جهریه پس ظاهر
این است که در حق نسا این استحباب ثابت نیست بلکه
انتفای جهر در اینجا بطریق اولی خواهد بود سیم بدانکه محل است
استحباب جهر است در بسم الله الرحمن الرحیم در صلوة اخفاتیه
پس مستحب است جهر به بسم الله در غیر نماز صبح و رکعتین اولیین
عشا مثل نماز ظهر خواه رکعتین اولیین ظهرین بوده باشد یا رکعتین
اخیرتین آن مثل رکعتین اخیرتین عشا و رکعة ثالثه مغرب هرگاه
قرائت حمد را اختیار نماید خواه در حق امام بوده باشد یا در حق
منفرد ولیکن در حق ماموم ظاهر اینست که چنین نبوده باشد
بلکه مستحب در حق او اخفات است سیما در صورتیکه امام
بشنود هرگاه جهر نماید چهارم آن است که هرگاه کسی اخلال بجهر
و اخفات نماید اگر عامدا باشد نماز او باطل خواهد بود قطعا
اگرچه اخلال بآن در کلمه بوده باشد و اگر اخلال جاهلا بوده باشد
باینمعنی که نمیدانست که رعایت جهر در قرائت نماز صبح لازم
بوده یا رعایت اخفات در قرائت در نماز ظهر لازم بوده یا اخفات

صلوة

در اولیین جهر در ثانی نموده یا آنکه عالم بوده لکن ساهیا و غفلة
چنین نموده نماز صحیح است خواه جاهل عالم شود بعد از دخول در رکوع
یا قبل از دخول در رکوع لکن بعد از فراغ از قرائت یا در اثنای قرائت
و همچنین است ساهی خواه متذکر شود بحقیقت حال بعد از دخول
در رکوع یا قبل از آن بعد از فراغ از قرائت یا قبل از آن مجملا در جمیع احوال
نماز صحیح و بی عیب است و ظاهر این است که چنین بوده باشد
اگرچه عالم شود یا متذکر شود در اثنای آیه بلکه اگر قرائت
نموده محکوم بصحة است اکتفا بهمان مینماید اعاده آن ضرور نیست
اگرچه بخلاف کیفیت معتبره در آن نموده باشد و در ما بقی بعد از اتیان
علم یا تذکر به حقیقت حال یا تذکر در اثنای کلمه واحده بوده باشد
ظاهر این است که در این صورت اعاده آن بعض کلمه که قرائت نموده
با کیفیت معتبره در آن لازم بوده و همچنین است حال هرگاه علم
یا تذکر در اثنای مثل کلمه واحده بوده باشد یا مثل اینکه ما بین
جار و مجرور یا بین مضاف و مضاف الیه در اینصورت اعاده جار
یا مضاف با رعایت کیفیت معتبره در آن نماید در اخلال بجهر یا اخفات

بنا علیها ظاهر این است که بجهة او سجدهٔ سهو واجب نبوده باشد
و هرگاه کسی عالم بوجوب جهر و اخفات بوده باشد لکن اشتباه
در محل آن نموده باشد مثل اینکه جهر نموده در اثنای نماز اخفاتی
و اخفات نموده در جهری ظاهر این است که حکم این شخص حکم جاهل
نبوده باشد پس هرگاه عالم بحقیقت حال اگرچه بعد از فراغ
از نماز بوده باشد اعادهٔ لازم است بلکه دور نیست که چنین
بوده باشد اگرچه عالم شود در اثنای نماز اگرچه قبل از دخول
در رکوع بوده باشد و باید دانست که آنچه مذکور شد لازم است
رعایت جهر در قرائت در نماز که ظاهر این است این حکم مختص
بغیر ماموم مسبوق بوده باشد و اما ماموم مسبوق ظاهر
این است که جهر در قرائت در اینصورت بر او واجب نبوده
باشد بلکه دور نیست که جهر جایز نبوده باشد لکن این در صورتی است
که باقی بر وصف ائتمام بوده باشد والا رعایت جهر لازم است
بدانکه در بیان موالات بدانکه واجب است رعایت موالات
در آیات فاتحة الکتاب و آیات سوره و همچنین میان این دو سوره
یعنی آیات را

یعنی آیات را متوالی یکدیگر تلاوت نماید یعنی در اثنای قرائت
آیات هر یک از فاتحه و سوره احداث چیزی ننماید که ماحی
صدق قرائت حمد یا سوره بوده باشد و همچنین ما بین حمد
و سوره خواه شیء متخلل از قرآن بوده باشد یا از غایت ذکر
یا سکوت پس احداث چنین چیزی نماید اگر عمداً بوده باشد
آثم و موجب بطلان قرائت ثابت است و اگر سهواً یا بجهة
عذری بوده باشد بطلان قرائت ثابت است اگرچه اثم
منتفی است و اگر آن فعل خارجی که متخلل شده ماحی صورت
صلوة هم هست موجب بطلان نماز است مطلقا خواه
عمدا بوده باشد یا سهوا قول بوده باشد یا محض سکوت
یا هر دو و اگر ماحی صورت صلوة نیست لکن ماحی قرائت
هست اگر عمدا بوده باشد ظاهر این است که استیناف نماز
لازم بوده باشد و دور نیست که نماز صحیح بوده باشد و اکتفا
بهمان استیناف و قرائت نماید مبحث سیم در بیان عدول
از سوره بسوره دیگر است پس میگوئیم مسئله عدول

بچند صورت است اول آنست که از سوره منویه بسوره دیگر
بعد از تجاوز از نصف در غیر روز جمعه عدول نماید بی اشکال
چنین عدول جایز نیست اگرچه سوره سوره غیر جحد و توحید
بوده باشد و سوره که خواهد عدول نماید سوره موظفه در آن
نماز بوده باشد پس لازم است که نماز را بهمان که شروع نموده
باتمام رساند چنانچه عدول از سوره بسوره دیگر جایز نیست
همچنین عدول از فرض بنفل جایز نیست دویم مثل این است
لکن در روز جمعه و علماء اعلام عدول در این صورت نیز محل تامل
نیست لکن اگر عدول نماید از نماز فریضه بنماز نافله بعد از آن
اتیان بنماز فریضه نماید بسوره جمعه و منافقین ظاهر این است
که عدول جایز بلکه مستحب بوده باشد بجهة درک فضیلت
نماز با سوره جمعه و منافقین لکن در صورت نسیان باین معنی
که شروع نمود در آن نماز بسوره قل هو الله احد با غفلت و ذهول
از اینکه روز جمعه است یا از استحباب دو سوره در ظهر روز
جمعه مثلا بنابراین هرگاه متذکر شود در روز جمعه سوره جمعه و سوره منافقین

در آن مستحب است

در آن مستحب است شروع نمود بسوره قل هو الله در حین
صورت بعد از تجاوز از نصف به عدول از سوره بسوره
دیگری و نه عدول از فرض بنفل هیچیک جایز نیست مخفی نماند
که حکم مذکور که عبارت از جواز عدول از فرض بنفل بوده
باشد مختص بنماز روز جمعه است و در نماز شب جمعه
ثابت نیست و همچنین در نماز صبح نیز ثابت نیست و ظاهر
این است که در نماز عصر روز جمعه ثابت نبوده باشد بلکه
ثبوت حکم در نماز جمعه نیز محل اشکال است پس حکم مختص
بنماز ظهر روز جمعه خواهد بود و آیا حکم مذبور مختص است
برکعة اولی از نماز ظهر یا در رکعة ثانیه نیز ثابت است خالی
از اشکال اگرچه ثبوت در در رکعتین اقرب بثواب است سیم عدول است
از سوره جحد و توحید قبل از تجاوز از نصف پس اگر در غیر جمعه روز
بی اشکال عدول جایز نیست اگرچه عدول بسوره جمعه و منا
فقین بوده باشد و اگر در روز جمعه است پس سوره معدول
الیها غیر سوره جمعه و منافقین است تشکیکی در عدم جواز عدول

بلکه جایز نیست و اگر سوره جمعه و منافقین است پس عدول
جایز است اگرچه در غیر صورت نسیان بوده باشد و این
حکم ثابت است بعنوان اطلاق خواه در نماز جمعه بوده باشد
یا ظهر جمعه یا عصر جمعه بلکه حق ثبوت آنست در نماز صبح
روز جمعه و همچنین جایز است در صلوة مذکوره عدول از غیر
سوره جحد و توحید در صورت عدم تجاوز از نصف بسوره جمعه
یا منافقین واما عدول از سوره جمعه و منافقین بسوره جحد
و توحید یا بغیر این دو سوره پس آن ثابت نیست بلکه قطعی الانتفا ست
و بباید دانست که عدولی که از توحید و جحد ثابت است بسوره
جمعه و منافقین در صلوة مذکوره بر وجه اطلاق نیست بلکه
این نحو عدول نماید که در رکعة اولی از توحید یا جحد بسوره
جمعه و در رکعة ثانیه از هر یک از سورتین بسوره منافقین
پس عدول از هر یک بسوره منافقین در رکعة اولی جایز نیست
چنانچه در رکعة ثانیه عدول از هر یک بسوره جمعه جایز نیست
واما در حکم عدول از غیر سوره جحد و توحید از سایر سور قرآنیه

قبل از تجاوز

قبل از تجاوز از نصف این نیز یا در روز جمعه است یا در غیر
روز جمعه اشکالی در جواز عدول در هر دو حالت نیست
خصوصا در روز جمعه بسوره جمعه و منافقین و مخفی نماند
که آنچه مذکور شد از اول تا در اینمقام در صورتی بود که
سوره معدول منها منوی مکلف بوده در وقت شروع در قرائت
آن واما هرگاه فرض کنیم سوره در وقت شروع منوی مکلف
نبوده بلکه غفلة و ذهولا شروع نموده ظاهر این است که در این
وقت از سوره از محل کلام خارج است بلکه عدول از آن سوره
لازم است باینمعنی که اکتفا بقرائت چنین سوره نمیتوانند
نمود اگرچه متذکر شود بعد از فراغ از سوره لکن قبل از
دخول در رکوع واگر بعد از دخول در رکوع متذکر شد بتحقیق
حال نماز جمیع صحیح است واما قبل از دخول در آن خواه بعد
از فراغ از قرائت سوره باشد یا در اثنای آن ظاهر اینست که اعتماد
باین قرائت نمیتواند پس لازم است که عود نموده قرائت نماید
سوره منویه سابقه نماید یا سوره مغایره یا هر دو سوره

واعاده بسم الله در اول و سیم لازم نیست واما هرگاه که قرائت
سورهٔ منویه را خواسته باشد بعمل آورد و در بین هم ممکن است تفصیل داده
داده شود ما بین اینکه مشخص است که تخلل سورهٔ مفرده
موجب اخلال بموالات و ما بین اینکه مشخص نیست عدم آن
یا مشتبه الحال است و در صورت اعاده بسم الله لازم و در
صورت اخیرتین لازم نیست واما هرگاه سورهٔ منوی معینه
مکلف نبوده پس مختار در تحقیق آنست که تعیین سوره
قبل از بسمله لازم است اگرچه اشکال در آن میتوان نمود لکن
در اینکه تعیین سوره قبل از بسمله اوفق باحتیاط واقرب
بسبیل نجاتست محل تشکیک نیست بلی هرگاه هست که عادة
مکلف جاری نشده است بقرائت سورهٔ معینه در نماز در ضمن
صورت همان عادت معین همان سوره دیگر محتاج بتعیین دیگری
نیست مگر صورتیکه خواسته باشد بخلاف معتاد معمول
داشته باشد در اینصورت البته محتاج بتعیین است
در حقیقت رکوع است و در آن چند مبحث است اول

اول

در حقیقت

در حقیقت رکوع است بدانکه در شریعت در حق مختار
عبادت از انحنا نیست بعد از قرائت یا بدل او و حقیقه او
اعتقاد او همانکه متمکن شود بسبب رسانیدن دست
بدو زانو و فاقد الیدین یا قائم الیدین یا طویل الیدین منحنی
میشود بقدر مستوی الخلقه بدانکه رکوع واجب است
در هر رکعه یکمرتبه مگر نماز آیات که هر رکعه از آن مشتمل است
بر پنج رکوع و این رکوع چنانچه واجب است در صلوة مفروضه
رکن نیز هست پس با اخلال و زیادتی آن نماز باطل میشود
خواه عمدا بوده باشد یا سهوا در نماز چهار رکعتی بر محال شک
یا غیر آن در در رکعتین اخیرتین بوده باشد یا غیر آن متذکر
شود بآن در حال سجود یا بعد از آن و ظاهر این است که
تذکر بآن بعد از دخول در سجدهٔ اولی کفایت میکند در حکم
به بطلان نماز اگرچه قبل از اشتغال بذکر واجب بوده باشد
واما هرگاه متذکر شد بآن قبل از دخول در سجود ظاهر این
است که نماز صحیح بوده باشد مادامی که جبهه بمحل سجود نرسیده

باشد واجب است که بعد از تذکر حقیقت حال بایستد اولا
بعد از آن متحقق شود بجهة رکوع صحیح در تحقیق
انحنائیست که بآن رکوع شرعی میشود لابد است در تحقق
رکوع شرعی قائم مختار از انحنا که متمکن بوده باشد بسبب آن
از رسانیدن کفین بر رکبتین و این بر دو نحو متحقق میشود
یکی انحنائی که سینه دست بزانوها برسد و یکی بحدی که باطراف
انگشتان بزانو برسد ظاهر این است هر دو کفایت میکند
و این در حق رجال است و اما نساء پس هرگاه زن منحنی شود
بحدی که دو سر اصابع بزانوها برسد انیقل در کفایت مینماید
در تحقق رکوع واجب بلکه دور نیست که گفته شود بکفایت
اقل از این بقلیل بلکه راجح در حق زن آنست که انحنا او در رکوع
اقل از انحناء مرد بوده باشد اگر چه مثل انحناء مرد نیز کفایت
مینماید در حصول امتثال و اما رکوع قاعد غیر مختار پس کیفیت
آن چنین نیست چنانچه سابقا مذکور شد ممکن است کسی
بگوید رکوع در شریعة عبارتست از انحنا بحد مذکور نه انچه

در حق

در حق غیر مختار مذکور شد مثل ایماء بعینین مثلا این رکوع
نیست بلکه قایم مقام رکوع است و ایماء بعینین یا ایماء بر رس
مثلا مثل رکوع است در احکام پس هرگاه کسی تکلیف او ایماء
بر رس بوده مثلا در مقام رکوع اخلال باین کرده ناسیا بعد از دخول
در سجود یا بعد از فراغ از سجود متذکر شد خواه سجود اختیاری
بوده باشد یا قایم مقام آن مثل ایماء بر رس در صورت عدم تمکن
از سجود نماز فاسد است یا نه این مسئله محل اشکال است ظاهر
این است که حکم ببطلان نماز نتوان نمود پس نماز صحیح خواهد بود
و استیناف لازم نخواهد بود لکن احتیاط اعاده نماز است بعد از
اتمام و فرقی که درین مقام هست این است که عود بجهة تدارک
منسی لازم است یا نه ظاهر تفصیل است ما بین آنکه سجود
این شخص بطریق معهود بوده باشد یا بطریق ایماء در اول حکم
میکنیم بعدم لزوم عود بلکه بعدم جواز آن بجا اشکال نظر
بادله دالة بعدم لزوم عود بمنسی در صورتیکه متذکر شود
بعد از دخول در سجود بخلاف دویم پس در حکم بعدم جواز

بجهة بحنی در اینصورت اشکال نمیتوان نمود ممکن انکه بگوییم عود
بجهة قیام انست منحنی مستوی برخیزد حق درنماز میشود یا اخلال
بارکان بسجود عامدا هر یک موجب بطلان نماز است نظر باینکه
هرگاه عود نمود بجهة قیام است منتهی یعنی ایماء بجهة رکوع یا
اعاده مینماید ایماء بجهة سجود را یا انه اگر اعاده نمود لازم می آید
زیادتی در اجزای نماز والا لازم می آید اخلال بسجود یا اخلال
بنایب مناب او بعد از رکوع یا قایم مقام آن وعلی التقدیرین
نماز باطل میشود اما بنابر ثانی پس ظاهر است نظر بلزوم نقل
رکوع واما بنابر اول نظر بحدیث صحیح مروی در کافی از جناب
فخر الاولیاء والاواخر امام محمد باقر که فرموده اذا استیقن انه
زاد فی صلوته المکتوبة لم یعتد بها واستقبل صلوته استقبالا اذا کان قد
استیقن یقینا **مبحث سیم** در بیان رکوع منحنی است بدانکه
هرگاه کسی منحنی بوده باشد خواه در اصل خلقت بوده یا باعتبار
عارضی مثل مرض یا جهة پیری اگر انحنا کمتر از حد رکوع شرعی
بوده باشد لازم است در حین رکوع منحنی شود تا بحد رکوع برسد

زیاد واستقبل

واما هرگاه

واما هرگاه انحنا بحد رکوع شرعی بوده باشد پس اگر ممکن
بوده باشد از تقلیل انحنا باین معنی که ممکن است از کم کردن انحنا
بحدیکه از حد رکوع شرعی میل نماید بقیام ظاهر این است این تقلیل
لازم بوده باشد بعد از آن منحنی میشود بقصد رکوع واگر ممکن
نبوده باشد از این لکن ممکن از انحناء زیادتی بوده باشد لازم است
آن انحناء زیادتی بعمل آورد بقصد رکوع تحصیلا للامتثال واما
هرگاه منحنی بنحوی بوده باشد که تقلیل انحنا در حق او ممکن نبوده
باشد وهمچنین زیادتی در اینصورت ظاهر این است که ایماء
بجهة رکوع در حق او متعین بوده باشد پس اکتفا بانحنا بجهة
رکوع انحنائی نمیتواند نمود **مبحث چهارم** در واجبات رکوع است
بدانکه واجب متعلق برکوع چند چیز است اول باقی بودن
در حال رکوع بمقدار ذکر واجب وبعبارت اخری لازم است شروع
بذکر واجب ننماید بعد از بلوغ بحد رکوع شرعی وشروع برفع راس
ننماید قبل از فراغ از آن پس هرگاه شروع نموده بذکر واجب قبل
از بلوغ بحد رکوع شرعی یا رفع راس نمود قبل از فراغ از آن عامدا

نماز باطل خواهد بود دویم طمانینه است بقدر ذکر واجب در حال
اتیان بآن و مراد بطمانینه در اینمقام سکون بدن مصلی و استقرار
اوست پس حرکت بعضی اصابع بلکه حرکت دست مضر و منافی
با طمانینه بمعنی مذکور نیست پس هرگاه اتیان بذکر واجب نماید
کلا او بعضا در حال عدم استقرار بدن عمدا نماز باطل خواهد بود و مخفی
نماند طمانینه بقدر ذکر واجب است اگرچه فرض شود عالم
بذکر نبوده باشد سیم ذکر است بدانکه ذکر واجب در رکوع در حال
اختیار تسبیح واحده کبری است یا سه تسبیح صغری و مراد بتسبیح
کبری در اینمقام سبحان ربی العظیم وبحمده است و مراد بتسبیح
صغری سبحان الله است لکن تسبیح کبری افضل از سه صغری است
بلکه احوط نیز هست و در حال ضرورت اکتفا بیک سبحان الله
میتوان کرد چهارم رفع راس است از رکوع بنحوی که راست بایستد
لکن لازم است که رفع راس بعد از فراغ از ذکر واجب بوده باشد چنانچه
لازم بود که شروع بذکر واجب بعد از بلوغ بحد رکوع و استقرار
بوده باشد پس هرگاه شروع بذکر نمود قبل از بلوغ بحد مذکور

واستقرار

واستقرار یا شروع نمود برفع راس از رکوع قبل از ذکر واجب
نماز باطل خواهد بود تنقیح مقام مقتضی اینست که گفته شود
ذکری که قبل از بلوغ بحد رکوع در آن شروع نمود یا قصد استحباب
در آن نمود یا قصد واجب یا نه قصد استحباب در آن نموده و نه
قصد واجب و بر جمیع تقادیر یا اکتفا بهمین ذکر نموده در رکوع
بلکه بذکر تام در رکوع نموده و بر همه تقادیر یا سهوا چنین
نموده یا عمدا پس مسئله مشتمل بر دوازده صورت میشود
در شش صورت سهو تاملی در صحت نماز نیست لکن مشروط
باینکه در صورت اکتفا بهمان ذکر متذکر نشده باشد بحقیقت
حال مگر بعد از رفع راس از رکوع اگرچه قبل از انتصاب بوده
باشد و اما هرگاه متذکر شد بحقیقت حال در رکوع و اکتفا
بهمان ذکر نمود شبهه در بطلان نماز نیست و آن شش
صورت عمد پس تشکیکی در بطلان نماز در سه صورت آن
نیست و آن در صورتی است که اکتفا بهمان ذکر نموده باشد
یعنی ذکری که قبل از بلوغ بحد رکوع شرعی شروع در آن نموده

خواه عالم بوده باشند یا جاهل چنانچه در حق بسیاری از عوام
که اعتقاد نموده اند که ایشان باین ذکری می باید بعد از منحنی
شدن نمود خواه بحد رکوع شرعی رسیده باشد یا نه خواه قصد
وجوب در آن نموده باشد یا قصد استحباب یا نه قصد وجوب
نموده باشد نه قصد استحباب و اشکالی که هست در سه صورت
باقیه است یعنی در صورت عدم اکتفای بآن ذکر است با
ایشان ذکر تمام بعد رکوع شرعی خواه عالم بوده باشد بحد
رکوع شرعی یا جاهل لکن ممکن است که گفته شود این موجب بطلان
همان ذکر میشود نه اصل نماز نظر باینکه مفروض این است
که ایشان بذکر رکوع در محل شرعی آن نموده است مگر در صورتی
که مقصود این شخص در حین اخذ بصلوة این بوده باشد که ذکر
رکوع را باینحو ایشان نموده باشد در اینوقت ممکن است که گفته
شود که نهی متوجه اصل نماز شود پس مقتضی فساد نماز خواهد
شد لکن ممکن است اشکال یا قطع نظر از این مفروض در بعضی صور
از آنها و دیگری توضیح آن این است هر یک از سه صورت مفروض منصور

بسه صورت

بسه صورت پس اقسام در این سه صورت نه قسم میشود
اول آنست که قصد وجوب در آن نموده ذکری که شروع
در آن نموده قبل از بلوغ بحد رکوع پس در ذکری که ایشان
می نماید یا قصد استحباب یا نه قصد وجوب مینماید و نه قصد
استحباب در صورت اول لازم میاید قصد وجوب در چیزی
که نباشد در نماز و حال آنکه واجب یکی است و در ثانی لازم
میاید قصد استحباب در واجب نظر باینکه آنچه را قبل از
بلوغ بحد رکوع شروع نموده به نیت وجوب مطلوب در نماز
نبوده است پس واجب آن ذکری است که ایشان بآن می نماید
در حد رکوع شرعی مفروض این است که قصد استحباب در آن
نموده است در قسم ثالث اگر چه سالم از این محذور است
لکن ایشان کرده است در نماز بقصد مطلوبیت چیزی را و حال
آنکه در این حالت مطلوب نبوده است و از آنچه مذکور شد
تصویر شش قسم باقی و حال آنها مشخص میشود ممکن است
حکم کرده شود و کل این اقسام بعد حصول امتثال نظر باینکه

داخل رکوع است در مطلوب بر غیر مطلوب از بقصد مطلوبیت بنا بر
ممکن است تفصیل داده شود ما بین آن که اتیان نماید بقصد مطلوبیت
فی الجمله یعنی میداند در رکوع مطلوب هست لکن نمیداند
در چه حال مطلوب هست پس اتیان مینماید بقصد اتیان مطلوب
در واقع حکم بفساد نماز بخلاف ثانی بجهة ظاهر اینست که در جمیع
صور عدیده مذکوره نماز باطل باشد لکن احتیاط مقتضی اتمام
نماز است بعد از فراغ اعاده نماید مخفی نماند که آنچه مذکور شد
حکم شروع بذکر رکوع بود قبل از بلوغ بحد رکوع واما حالت
رفع رأس از رکوع قبل از فراغ از ذکر پس حکم در این چندان اشکالی
ندارد نظر بانکه آن ذکر یا ذکر واجب است یا ذکر مستحب و علی التقدیرین
یا سهوا این عمل واقع شده یا عمدا و در صورت سهو نماز صحیح است
و در صورت عمد اگر واجب بوده است نماز باطل و اگر ذکر مستحب
بوده نماز صحیح ممکن در صورتیکه تجویز کنیم تقدیم مستحب را
بر واجب در این صورت نیز نماز باطل خواهد بود پنجم از امور واجبه
متعلقه برکوع طمانینه بعد از رفع راس است مراد از طمانینه در این

مقام

و در این مقام اینست بعد از آنکه رفع راس نمود مکث نموده بنحوی بایستد
که صادق باشد بر اینکه بدن او بتمامی ساکن و مستقر است عرفا و کان
مسمی کفایت میکند چنانچه سابق شد حرکت بعضی اعضا مثل
اصابع بلکه حرکت ید مضر نیست و بدانکه امور مذکوره که عبارت
از انحنا بمقدار مذکور و ذکر و بقای صورت در رکوع بمقدار ذکر واجب
و طمانینه بعد از آن مختص نیست بفرایض بلکه نوافل هم اگر ایستاده
بعمل آورد ظاهر اینست که لازم باشد رعایت کل امور مذکوره یعنی اخلال
بهیچیک جایز نبوده باشد و اگر نشسته یا خوابیده بعمل آورد بهیچیک از امور
مذکوره لازم نیست مگر ذکر بلکه در رکوع و سجود هیچ ذکری اولی است
خواه قصد وجوب در آن بکند یا ... ششم از افعال واجبه در نماز سجود است
بدانکه سجود در شرع عبارت است از وضع جبهه در حالت انحنا
یا وضع جبین نیست که قایم مقام جبهه بوده باشد در حالتی که متمکن
از وضع جبهه نبوده باشد بر زمین یا بر چیزی که قایم مقام زمین بوده
و کلام در چند مبحث است اول در وجوب سجده است در نماز بدانکه
واجب است در هر رکعت از نمازهای واجبه دو سجده بوجوب شرعی اگر چه

بعد از آن دو رفع راس از رکوع و طمانینه

شرعیه آن غلبه است در جمیع طرق مثل تغیر بوده باشد یا مرفوضه
وچنانچه واجب است دو سجده در هر رکعت از رکعات صلوات مفروضه
از اجزای رکنیه نیز هست که اخلال بهر دو موجب بطلان نماز است
اگرچه سهوا بوده باشد وهمچنین زیادتی هر دو و فرقی
در این باب نیست ما بین آنکه نماز دو رکعتی بوده باشد
یا سه رکعتی یا چهار رکعتی ما بین آنکه در رکعتین اولتین
بوده باشد یا اخیرتین پس نسیان سجدتین در رکعت واحده
در هر جا که بوده باشد موجب بطلان نماز است در صورتیکه
متذکر نشود مگر بعد از دخول در رکوع رکعت دیگر مختار
آنست موجب بطلان نماز نمیشود مطلقا خواه در رکعتین اولتین بوده
باشد یا اخیرتین لکن قضای سجدهٔ منسیه بعد از تسلیم لازم
مبحث دویم در بیان واجبات در حال سجود است و آن شش چیز است
اول آنکه بر هفت عضو است بر زمین مثلا واین هفت
عضو عبارتست [از جبهه] وکفین و رکبتین و ابهامی الرجلین یعنی پیشانی
و دو کف دستها و زانو و دو انگشت بزرگ دو پا اما جبهه

پس عبارتست

پس عبارتست از مقداری که احاطه کرده است بوا از فوق
به رستنگاه موی سر و از دو طرف بجبین و پیشانی و جبین و از تحت
امتداد دارد از حاجبین و موضع خالی از موی بین حاجبین پس جبهه
یعنی پیشانی عبارتست از آن مقداری که محل وضع است بحدود اربعه
مذکوره واما کف دست پس متبادر در عرف کف دست عبارتست
از منتهی الیه انگشتان است تا قریب بند واما رکبه پس عبارتست
از محل اجتماع اوایل استخوان ران واستخوان ساق پا واما
ابهامان پس مراد از آن دو انگشت بزرگ است وظاهر این است
که بگذارد این دو انگشت [illegible]
دو انگشت بوده باظهر آن یا بطن آن [illegible] باشد
اکتفا میتوان نمود و در اکتفا نمودن بمسمی در اینها بین محل تامل
نیست واما جبهه پس مختار اینست که آنهم مثل اعضای سته
مذکوره است پس اکتفا میشود در جبهه نیز بمسمی واجب است
وضع اعضای سبعه مذکوره بنحوی بوده باشد که اعتماد مکلف
بهمه اینها بوده باشد پس هرگاه نفس سنگینی را بیک طرف بیندازد

بمجزی نخواهد بود لکن تسویه ما بین مساجد لازم نیست
هرگاه اعتماد نسبت ببعضی اعضا زیادتی شود نسبت بدیگری
باکی نیست بلکه نسبت بمحل جبهه راجح است موهم گذارده
وضع جبهه است بچیزی که سجده بر آن صحیح بوده باشد و رعایت
ما یصح السجود علیه در محل کفین و رکبتین و ابهامی الرجلین
لازم نیست واما سجود بر محمول ما یصح السجود علیه پس اگر
آن محمول منفصل مجدا هست از جبهه بنحویکه در حال سجود جبهه را
بر آن میگذارد این قسم صحیح وجه عیب است و اگر آن محمول نحوی
است که ملاصق بجبهه بوده بعضی محمول است که بجبهه بسبب
مثل اینکه مهر یا داخل مینماید ما بین جبهه و کلاه بحدیکه در حال
قیام و غیره ملاصق بوده باشد به پیشانی بحدیکه حالت سجود
از حیثیت موضع بودن بر جبهه مثل حالت قیام بوده این قسم
ظاهر این است که در حال اختیار جایز نبوده باشد سیم اینست
که مساوی بوده باشد محل جبهه با محل وقوف یا بلندتر بوده
باشد بقدر لبنه و پستتر و این متحقق میشود بمنحنی شده

مصلی

مصلی تا باین حدی انحنا واجب است من باب المقدمه و اگر کسی منحنی
شود بعد از رکوع بقصد سجود تشکیکی در صحت آن نیست و اگر منحنی
شود بغیر سجود منحنا در ثمر تحقیق آنست که لازم نیست از برای
که برخیزد ثانیا منحنی شود بقصد سجود و فرقی نیست در این
باب ما بین اینکه منحنی شود بقصد چیزی یا اینکه مثل اینکه
افتاده باین وقت نمی میگوییم که لازم نیست بایستد بعد از آن
منحنی شود بقصد سجود بلکه هرگاه فرض شود افتاد بحدیکه
جبهه او بمحل سجود واقع شد و مطلقا قصد سجود نداشت
در اینصورت باین وضع جبهه بر ارض بنحو مسطور اکتفا نمیتوان
نمود بلکه لازم است دفع نفس نموده بنحوی که بعد از این منافی
باشد که وضع جبهه بجبهه سجود نموده و ظاهر اینست که رجاء
بایستد بعد از آن بقصد سجود منحنی شود و قول بعدم جواز اکتفا
خواه منحنی شده باشد بقصد غیر سجود یا نه بقصد و نه غیر سجود
لکن بطلان در صورت اجتزاء بآن و عدم عود بقیام بجهة
جهة سجود اقوی است و اما هرگاه عود نماید بقیام بجهة

اعادة بجبهة سجود اقوی است و اما هرگاه عود نماید بقیام و بعد ازان
متحقق بجبهة سجود نماز صحیح و بی عیب است لکن در این صورت
که متحقق شده باشد بقصد غیر سجود یا قصدی در انحنا نداشته
باشد و اما هرگاه متحقق شده بقصد سجود و غیر سجود دور
نیست که اکتفا بآن تواند نمود بلکه عود بقیام در اینصورت
مشکل است و احتیاط در اعاده بعد از اتمام بهمان حالت است
مجملا معتبر در صحة نماز در حال اختیار این است که محل
جبهه بلند تر از محل قدم نبوده باشد و باکثر از مقدار لبنه
و اما در انخفاض مثل امر در ارتفاع است در آنچه مذکور شد امر
ظاهر این است که تحدیدی در انخفاض نیست اگرچه احتیاط
این است که زیادتر از لبنه نباشد و تحدید لبنه در کلام جمعی
از اعاظم شده بمقدار ارتفاع چهار انگشت مضمومه و مختار
در این حکم که عبارت عدم جواز ارتفاع مسجد از موقف باکثر
از مقدار لبنه بوده باشد اعتبار است در محل جبهه نسبت
بموقف و عدم این است در سایر اعضای دیگر و احتیاط اعتبار

در رعایت

در رعایت است و مختار این است که اگر موضع قدم اخفض
بوده باشد و مسجد ارفع از محل سجود باکثر از مقدار
لبنه جایز نیست خواه در ارض منحدره بوده باشد یا علو قایم
و اما عکس آن یعنی محل جبهه اخفض بوده باشد از محل وقوف
ظاهر این است اخفضیت مسجد از موقف در ارض منحدره مفروض نبوده
اگرچه علاوه از قدر لبنه بوده باشد لکن حسن احتیاط در او
دین ظاهر است و هرگاه جبهه واقع شود بر موضع مرتفعی که ارتفاع
آن علاوه از قدر لبنه بوده باشد پس اگر متمکن از کشیدن جبهه
بموضع مساوات یا مرتفعی که بقدر لبنه زاید بوده باشد نباشد
رفع جبهه متعین است و اگر متمکن از کشیدن جبهه بوده باشد
بمحل جواز مختار این نیست که مخیر است ما بین اینکه رفع جبهه
نماید و وضع نماید بمحل معتدل یا کشیدن جبهه را بمحل معتدل
و ظاهر این است که وضع جبهه اگرچه بر مرتفعی که ارتفاع او اکثر
از قدر لبنه بوده باشد سجده متحقق هست و مساوات
محل جبهه با موقف مثلا از واجبات سجود و صلوة است

[illegible]

ایضا ظاهر اینست که در سجود شکر و سجود تلاوت اکتفا بآن سجده میتوان نمود و هرگاه جبهه واقع شود بر مکانی که مساوی با موقف بوده باشد یا ارفع از آن بوده باشد بمقدار لبنه فازون لکن در هر دو حالت جبهه واقع شده باشد بر چیزی که سجده بر آن جایز بوده باشد و عالم بحقیقت حال شده باشد قبل از فراغ از ذکر واجب مختار اینست که مخیر است ما بین جر جبهه تا رسانیدن بما یصح السجود علیه یا جبهه بلکه دور نیست که رسانیدن ما یصح السجود علیه را بجبهه ببعض جهات اعتبارات اولی و ابعد بوده باشد از بعض مناقشات وارده و هرگاه عالم شود بحقیقت حال بعد از اتیان بذکر واجب خواه بعد از رفع از سجود بوده باشد یا قبل از آن در صورت سجود صحیح و چیزی بر او نیست خصوصا هرگاه عالم بحقیقت حال بعد از رفع راس بوده باشد بلی هرگاه عالم شود بآن در سجود بعد از فراغ از ذکر واجب و قبل از اتیان بذکر مستحب در حق اینست که جبهه را بکشاند تا برساند بما یصح السجود علیه یا ما یصح السجود علیه را برساند بجبهه و از آنچه مذکور شد ظاهر میشود حکم اینکه هرگاه عالم شود بحقیقت حال بعد از اخذ بذکر

واجب وقبل

واجب و قبل از فراغ از آن در این صورت ظاهر این است که انچه را بعمل آورده صحیح است و لازم است اتمام آن نماید بعد از رسانیدن ما یصح السجود علیه را بجبهه یا بعکس لکن این در صورتی که طول نداشته باشد رسانیدن ما یصح السجود علیه را بجبهه یا بعکس که موجب اخلال بنظم ذکر شود استیناف آن بعد از ایصال ما یصح السجود علیه را بجبهه و ایصال جبهه را بآن لازم است و این در صورتیست که متمکن از اصل امر مذکور بوده باشد و اما هرگاه از هیچیک متمکن نبوده باشد مگر با ارتکاب فعل منافی در این صورت اگر این در وسعت وقت بوده باشد قطع نماز لازم است بعد از تحصیل ما یصح السجود علیه استیناف نماز نماید و اگر در ضیق وقت بوده باشد یا این که قطع نماز و تحصیل ما یصح السجود موجب انقضای وقت نماز شود در این صورت ظاهر این است که اعتبار ما یصح السجود علیه بیان شد مخفی نماند که انچه مذکور شد در حق کسی بود که عالم بحقیقت حال بود لکن با اعتقاد انکه محل ما یصح السجود علیه است وضع جبهه بر آن نموده بعبارت اخری عالم بحکم بود لکن جاهل بموضوع در این حال فساد اعتقادا و منکشف شد و اما هرگاه عالم بموضوع بود و لکن

هم ببرد بحکم چنین میدانست که آنچه فرش است مثلاً گلیم نمیدانست
که سجده بر فرش جایز نیست و در اثنای سجده عالم بحکم شد پس
اگر این در غیر سجده اولی بوده باشد نماز باطل و استیناف آن لازم است
و هرگاه در سجده اولی بوده باشد پس هرگاه بعد از فراغ از ذکر واجب
بوده باشد و اما هرگاه در سجده ثانیه بوده باشد لکن قبل از شروع
بذکر واجب بوده باشد در آن وقت عالم شد حکم در این صورت هرگاه
ایصال ما یصح السجود علیه نمود بجبهه یا ایصال جبهه نمود بآن
بعد از آن اتیان بذکر نمود دور نیست که حکم شود بصحت نماز
خصوصاً در صورتی که وقت مضیق بوده باشد و این شخص تقصیر
در تعلم نکرده باشد بدانکه هرگاه کسی عاجز از انحنا بوده باشد بحدی که
مذکور شد پس انحنا دو قسم است اول آنکه مکلف متمکن از انحنای مقدار
معهود نیست لکن متمکن از انحنا فی الجمله هست و همچنین از وضع
جبهه هست بر چیزی که سجده بر آن صحیح بوده باشد بعد از انحنای
مقدور یا بگذاردن جبهه را بر موضع بلندی که سجده بر آن صحیح است
یا بسبب بلند کردن ما یصح السجود علیه را تا بآن حد که بعد از انحنای
مقدور وضع جبهه نماید بآن در این صورت انحنا بقدر مقدور
لازم است

لازم است و همچنین وضع جبهه بعد از انحنای مقدور در این صورت
عدول از انحنای مقدور با ایماء بسر یا بعین جایز نیست قسم ثانی
مثل اول است لکن آنکه متمکن از وضع جبهه بما یصح السجود علیه نیست
نه بوضع جبهه بر موضع مرتفع و نه برفع نمودن ما یصح السجود علیه ظاهر
این است در این صورت منحنی شدن بقدر مقدور لازم نباشد
بلکه جایز که اکتفا نماید با ایماء بسر چنانکه در قسم اول که متمکن
از وضع جبهه هست بر ما یصح السجود علیه بطریقی که مذکور شد
ظاهر این است که لازم بوده باشد وضع اعضای باقیه مثل یدین
و ابهامین مثلا بر ارض اشکالی که هست در این مقام این است
که هرگاه وضع جبهه بما یصح علیه السجود موقوف بوده باشد بر اینکه
خود این شخص ببیند این بلند نماید تا جبهه بر آن بگذارد و این مستلزم
این هست که وضع یدین بر ارض نتواند نمود ظاهر این است
که رفع یدان وضع ید نماید تا وضع جبهه بما یصح السجود علیه میسر شود
و اما در قسم ثانی که متمکن نیست از وضع جبهه بچیزی که سجده
بر آن صحیح بوده باشد دور نیست که بآن واجب باشد وضع اعضای
باقیه بر ارض پس لازم است که بعد از رفع بنشیند وضع جبهه

بدین و رکبتین بر ارض و بعد از جلوس ایما برمی نماید بجای سجود
که در حال ایما وضع یدین و ابهامین و رکبتین نماید بر اصح قسم سیم
آنست که متمکن از انحنا مطلق نیست لکن متمکن از ایما برمی هست
قسم چهارم مثل سیم است مگر اینکه متمکن از ایما برمی نیست
بلکه متمکن از ایما بعینین هست حکم وی بر دو قسم این است
اول ایما بعینین بجهت سجود متعین است چنانچه در ثانی ایما
بعینین لازم است و کفایت وضع اعضای باقیه بنحوی است که مذکور
شد لکن ممکن است اشکالی در حکم بوجوب آن شود چهارم از
امور سته مذکوره طمانینه است در سجود بقدر ذکر واجب
و در اینجا دو مبحث است اول در تفسیر طمانینه است بدانکه
ظاهر این است که مراد از طمانینه واجبه در احوال صلوة خواه حالت
تکبیرة الاحرام باشد یا حالت قرائت یا حالت رکوع و بعد از رفع رأس
از رکوع و حالت سجود و بعد از رفع رأس از سجود این است که مکلف
مستقر و ساکن باشد یعنی در عرف بگویند که این شخص در اینحالت ساکن
و مستقر است مشخص است صدق اینمعنی موقوف بسکون کل
اعضای مثل اصابع یدین نیست بلکه کل یدین مثلا نیست پس حرکت
اصابع و یدین

اصابع و یدین منافی با تحقق طمانینه باین معنی نیست و استقرار
سکون جمیع اعضا و جوارح معتبر در تحقق طمانینه نیست و قدر واجب
خواهد همین قدر که صادق است مکلف ساکن است عرفا
در این حالت کفایت میکند مبحث دوم این است که طمانینه
بمعنی که مذکور شد از واجبات غیر رکنیه است در اینمقام
و همچنین در مباحث رکوع و اخلال باو سهوا موجب بطلان نماز
نیست پنجم از امور واجبه در سجود ذکر است مختار در نزد حقیر
اقام تعیین تسبیح است و مکلف مخیر است مابین تسبیحه کبری اعنی
سبحان ربی الاعلی و بحمده و سه تسبیحه صغری اعنی سبحان الله با
افضلیت واحده کبری از سه صغری ششم رفع رأس از سجود است
یعنی سر برداشتن از سجده خواه سجده اولی بوده باشد یا ثانیه
فرقی که هست بعد از رأس از سجده اولی لازم است جلوس با
طمانینه اگرچه قلیل بوده باشد بخلاف سجده ثانیه که بعد از رفع
رأس از آن جلوس لازم نیست و چون که ظاهر این است که ماهیت سجده
برفع رأس از آنست خواه سجده اولی بوده باشد یا سجده ثانیه رفع

صحیح [illegible]

[illegible]

بلفظ جمله امور واجبه [illegible]

[illegible] واجب است بدانکه هرگاه

تا بعضی اجزای جبهه [illegible] وضع جزو دیگر متعین است بهر

[illegible] باشد و [illegible] مستوعب باشد و متمکن بهیچ نحو مثل [illegible]

[illegible] لازم است که سجده بر جبین نماید و با علم امکان

این سجده بر ذقن نماید و لازم است در صورت سجود بر جبین تقدیم

جانب ایمن بر ایسر با امکان [illegible] در صورت سجود بر ذقن اگر ذقن مستور

بوده باشد بغیر شعر لحیه ظاهر این است که کشف آن لازم نبوده

باشد مقام ثانی در سجده تلاوت است بدانکه اجماع علمای امامیه

منعقد است بر اینکه سجود واجب در تلاوت منحصر است در چهار

موضع اول در سوره اقرء باسم دویم در سوره والنجم سیم در سوره

حم فصلت چهارم در سوره الم تنزیل و موجب سجده در سوره

اقرء باسم ربک و سوره والنجم قرائت آیه آخر است و در سوره

الم تنزیل قرائت این آیه است انما یؤمن بآیاتنا الذین اذا

ذکروا بها خروا سجدا وسبحوا بحمد ربهم وهم لا یستکبرون

و محل سجده بعد از فراغ از قرائت آیه است در هر یک از سه سوره

مذکور است

مذکور است و اما موجب سجده در حم تنزیل این آیه و من

آیاته اللیل والنهار والشمس والقمر لا تسجدوا للشمس ولا للقمر

واسجدوا لله الذی خلقهن ان کنتم ایاه تعبدون است و مختار

این است که محل سجده بعد از فراغ از آیه تعبدون است [illegible]

سجده تلاوت واجب است در حق قاری و واجب است در حق مستمع

یعنی کسی که باختیار خود گوش داده و بشنود و چنانچه موجب سجده

در حق قاری قرائت کل آیه است بنابر این تلاوت بعض آیه که

لفظ سجده و امر بسجده بوده باشد موجب سجده نیست ظاهر

این است که در حق مستمع نیز چنین بوده باشد استماع بعض آیه

موجب سجده نمیشود اگرچه استماع امر بسجده بوده باشد و ظاهر

اینست که لازم است در سجده تلاوت وضع نمودن جبهه بر چیزی

که سجده بر آن صحیح بوده باشد و فرقی از این جهت ما بین سجده

نماز و این سجود نیست و اما وضع اعضای سته باقیه پس مصرح

به در تحریر و بیان و کنز العرفان وجوب آنست و حکم بوجوب

در مثل این مقامی بسیار بعید است و مختار اینست که شرط نیست

طهارت از حدث و خبث پس جایز است سجده با نجاست ثوب و بدن

قصد تجدید نماز نمودن بلکه واجب است یعنی اخلال بآن در حق
تیمم جنب و غیره بسبب نجاست ثوب و بدن و جای پیشانی
سجده مرغوب است و مثال هم اشکال نیست و سنن و آدابها هم
لازم نیست و اما دیگری این سجود مخالفت این است که قایل بوجوب
ذکر در این سجود در اول از علمای شیعه نبوده باشد و اما تکبیر
پس از دخول در سجود سجده یا در حال دخول در آن ثابت
نیست باتفاق علمای شیعه و اخبار معتبره و نهی از آن مستفیض است
و اما بعد از رفع سر از آن پس شبهه در رجحان آن نیست و ظاهر
استحباب است و رعایت آن احوط است و اما تشهد و تسلیم
پس احدی از علمای شیعه قایل بثبوت آن نشده بدانکه معتبر در
سببیت استماع تحقق آنست خواه قاری مستجمع شرایط تکلیف
بوده باشد یا نه ذکور بوده باشد یا اناث قاری معروف مستمع بوده
باشد یا نه مرئی بوده باشد یا نه قریب بوده باشد و هرگاه استماع
آیه سجده از تمام یا از بعض طیوری نموده مثل طوطی احتیاط مقتضی عدم
اخلال است و ظاهر این است که هرگاه از ذی غیر محاذی نموده سجده
واجب بوده باشد هرچند صورت ذی روح دانیم یا در حال ... و التکرار
بوده باشد.

بوده باشد و اما هرگاه سبب وجوب سجده متعدد متحقق بوده آن
چند صورت دارد اول آنست که سجده متخلل متعدد باشد
مثل این که سجدتین را بقصد ... اشکال اندازی سجده
... متعدد بسبب ثانی مماثل با اول بوده باشد یا مغایر
دویم آنست که سجده متخلل نشده باشد ولکن فصلی که منافی
فوریت بوده باشد از میان متخلل نشده باشد و متعدد قرائت
در ثانی عین متعلق استماع در اول بوده باشد در این صورت
دور نیست که اجتزاء بسجده واحده تواند نمود خصوصا در
صورتی که در بدو امر منظور داوین بوده باشد که در وقت
متصل بهم قرائت یا استماع نموده باشد بعد از آن سجده نماید
سیم مثل ثانی است لکن با تخلل فصلی که منافی با فوریت بوده
باشد حکم بتحقق تعدد سبب در این مقام بی اشکال است
و تعدد سبب مقتضی تعدد مسبب است لکن احتمالات در
مقام اداء امتثال متعدد است اول آنست که اتیان بسجده بجهة
سبب ثانی نماید بعد از حین شروع بدخول در سجده نیت نماید

که این سجده بجهة قرائت ثانیه است یا استماع ثانی است و سجده بجهة
قرائت اولی یا استماع اول بعد از ان بعمل آورد دویم عکس این
است یعنی سجده اول بنیت نماید بجهة قرائت اولی یا استماع اول
و سجده ثانیه بجهة قرائت ثانیه یا استماع ثانی سیم آنست که قصد
تداخل نماید یعنی یک سجده بعمل آورد و قصد نماید که بجهة
هر دو بوده باشد و این مختار است چهارم آنست که متعلق
قرائت در ثانی مغایر بوده باشد با متعلق قرائت در اول و همچنین
متعلق استماع خواه فصلی متخلل شده باشد سببین در هر دو مقام
یا نشده باشد درین قسم نیز تشکیکی در تعدد سبب نیست
پنجم آنست که اتیان بدو سبب نماید و سبب ثانی مغایر بوده
باشد با اول در نوع مثل اینکه اول استماع آیه سجده نموده
بعد از ان تلاوت آیه سجده نمود یا عکس آن خواه مقرون بها عین
مستمع بها بوده باشد یا غیر آن این قسم نیز یا با تخلل فصل
بین سببین متغایرین است یا با عدم تخلل فصل است حکم
این نیز از انچه در سابق بیان شد ظاهر میشود ظاهر این است

که تداخل

که تداخل در جمیع این اقسام جایز بوده باشد بلکه در بعضی وجوه
مفروضه اولی از انفراد بوده باشد و بدانکه کفایت میکند در اتیان
سجده ابقاء جبهه بر حالت سجود پس هرگاه کسی در سجود بوده
باشد در بین سجده بجهة او متحقق شد ظاهر بلکه مقطوع
به این است که رفع جبهه از ارض متعین است و اکتفا با
بقای جبهه بلکه بجر آن اگرچه بموضع اخفض بوده باشد مجوز
نمود و معتبر رفع رأس است بقدر معتد اگرچه بجهة انتصاب
نرسد پس هرگاه در حال قرائت بطریق معهود منحنی باشد
و در آن حالت قرائت آیه سجده نموده نیست در حق او مستحب
بعد از ان سجود برود بلکه بهمان حالت که هست میتواند
سجود رفته تحصیل امتثال نماید چنانچه هرگاه قرائت در حال
سجود اتفاق افتد اکتفا برفع رأس فی الجمله نمیتواند اگرچه
در دین رعایت انتصاب است در جمیع احوال بدانکه این سجده
مطلوب است فوراً یعنی لازم است بر مکلف بعد از تحقق
سبب مبادرت در اتیان سجده نماید و تأخیر در حق او جایز

نیست در سجودات واجبه پس در صورت تحقق سبب هرگاه
کسی از عدم علم ترک مبادرت در اتیان بسجده نماید اثم
خواهد بود و هرگاه کسی اخلال بسجود واجب یا مستحب نموده
وجوب را فوراً تدارک ثابت است بعنوان واجب یا مستحب و بطریق
ندب در مستحب و مختار این است که این تدارک نه از
وجه قضا مبحث دویم تشهد است و در آن چند مبحث است
اول در عدد تشهد واجب است بدانکه تشهد واجب است
در هر نماز دو رکعتی [illegible] خواه نماز صبح بوده باشد یا نماز
سفری یا نماز جمعه یا نماز آیات و عیدین و واجب است در نماز
سه رکعتی [illegible] دو مرتبه یکی بعد از رفع رأس
از سجده ثانیه در رکعت ثانیه بعد از جلوس مطمئناً و دوم
بعد از رفع از سجده ثانیه در رکعة ثالثه در نماز سه
رکعتی [illegible] از نماز چهار رکعتی بعد از آنکه
مطمئن [illegible] جلوس [illegible] نماند که آنچه مذکور شد در
حالت اختیار است و اما در حالت اضطرار اگرچه رفع رأس
از سجودی

[illegible]
[illegible] تشهد
او سجودی نیست لکن قایم مقام آنست مقام دویم
بیان تشهد و کیفیت قدر واجب آنست و در اینجا چند
مقام است اول در بیان تشهد است بدانکه تشهد
عبارت از شهادتین و صلوات است و اعتبار شهادتین
یعنی شهادت بوحدانیت و شهادت برسالت در تشهد
این محل تشکیک نیست مبحث سیم در بیان کیفیت
قدر واجب [illegible] مبنی است [illegible] قدر
واجب عبارتست از اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک
له و اشهد ان محمداً عبده و رسوله [illegible] که معتبر
در تشهد نماز است همین است مبحث چهارم معتبر است
صلوات بر سرور انبیا [illegible] محمد و آل اطهار آن
سرور در تشهد اول و در تشهد ثانی متعین است
اللهم صل علی محمد و آل محمد [illegible] از افعال واجبات نماز تسلیم است

باینکه صیغهٔ تسلیم منحصر است یکی السلام علینا و علی عباد الله
الصالحین و دیگری السلام علیکم و رحمة الله و برکاته
پس مکلف مخیر است در اختیار هر یک و بعد صیغهٔ السلام
علینا و علی عباد الله الصالحین را عمل آورده است تسلیمی
که معتبر ... خروج از نماز چنانچه هرگاه اختیار نماید
صیغهٔ السلام علیکم را چنین خواهد بود لکن در صورت
اختیار السلام علینا خروج از نماز متحقق میشود بی
اشکال اتیان بصیغهٔ السلام علینا بعد از آن اشکال است
بعضی علما میگویند مستحب است لکن نظر بعدم ورود فتوی بآن از
جماعت از علما نه اصحاب حکم باستحباب دور نیست و اما
کیفیت هر یک از دو صیغه اما صیغهٔ اولی ظاهر این است
که واجب بوده باشد اینکه بجمیع السلام علینا و علی عباد الله
الصالحین و معتبر در این صیغه خصوص الفاظ مذکوره است
نیست.

بعضی از مذکوره مثل ابتدا بلفظ صیغهٔ السلام علیکم ظاهر
آن نیست که اکتفا بصیغهٔ السلام علیکم توان نمود و اتمام
و رحمة الله و برکاته اولی و احوط است لکن در ان نسبت
باقی غایت هیئت مذکوره ظاهر این است که لازم بوده
باشد پس هرگاه علیکم مقدم دارد یا اسقاط الف و لام
نماید بگوید سلام علیکم صحیح نخواهد بود و ظاهر این
است که تسلیم جزء آخر نماز نیست پس حاجت به نیت
مجددی نخواهد بود و مختار در نظر قاصر این است که
تعیین مخرج احتیاج نیست پس در صورت اختیار
بهر یک از دو صیغه که بوده باشد همان مخرج است خواه
تعیین نماید یا نه و اما در صورت اتیان بهر دو صیغه
که بوده باشد همان مخرج است خواه تعیین نماید یا نه
و اما در صورت اتیان بهر دو صیغه و تقدیم السلام

علینا و تاخیر السلام علیکم همان صیغه اولی مخرج است
اگرچه تعیین نماید که آن مخرج باشد و همچنین صورت
عکس مخرج از نماز هر یک از دو صیغه مذکوره است
که اول اتیان بآن نموده اگرچه قصد نماید که ان مخرج
باشد مجملا تعیین نموده اینکه این صیغه مخرج است لازم
نیست و همچنین ظاهر این است که لازم نیست که در حال
تسلیم نیت این نماید که من از نماز خارج میشوم بدانکه
امور مستحبه در اثنای نماز بسیار است و از جمله
آنها قنوت است پس میگوییم مخفی نماند استحباب قنوت
است در جمیع صلوات مفروضه بوده باشد یا مندوبه فرایض
یومیه بوده باشد یا غیر یومیه پس قنوت در همه نمازها
مستحب خواهد بود مگر در صلوة عیدین که ظاهر این است
که قنوت در رکعتین از نماز عیدین واجب بوده باشد در صورت

وجوب

وجوب صلوة عیدین لکن در فرایض اهتمام در آن بیشتر است
و در جهریه سیما صلوة غداة و مغرب مبالغه و اهتمام
در محافظت آن بیشتر است و محل قنوت در غیر ثانی
رکعه ثانیه صلوة جمعه بعد از فراغ از قرائت حمد و سوره
و قبل از رکوع خواه در رکعه اولی بوده باشد مثل
صلوة جمعه یا رکعت ثانیه مثل قاطبه صلوات و بدانکه
مستفاد از اخبار و کلام اخیار آنست که هر دعائی که خواهد
میتواند اکتفا نمود در قنوت پس معتبر در قنوت
اصل دعا بمعنی اعم است هر چه مصداق دعا باین
معنی بوده باشد اکتفا بآن میتوان نمود مجمل بلکه درین
علاوه بر آنچه مذکور نیست و همچنین تحدید بقدری در آن
در جانب کثرت نیست و اما در جانب قلت پس استفاده
آن از اخبار بچند نوع شده و رب اللهم اغفر لنا و ارحمنا
و عافنا و اعف عنا فی الدنیا و الآخرة انک علی کل شیء قدیر

دعا رب اغفر وارحم وتجاوز عما تعلم انک انت الاعز
الاجل الاکرم سیم پنج مرتبه سبحان الله چهارم سه مرتبه
سبحان الله پنجم قسم الله الرحمن الرحیم و از انچه
مذکور شد ظاهر میشود که اقتصار کردن در تحلیل
قنوت بهر یک از ذکر و دعا خوب نیست بلکه میباید
جمع نمود ما بین هر دو باین نحو که قنوت ذکر مخصوص
یا دعای مخصوص است در اثنای نماز و امتداد بجانب
قنوت پس آن حدی ندارد در مصرح به در کلام شیخ
طائفه در مبسوط و مصباح و جمعی از اعاظم فقها است
که افضل ادعیه در مقام قنوت کلمات فرج است و مختار
این است که کلمات همین قدر است لا اله الا الله الحلیم
الکریم لا اله الا الله العلی العظیم سبحان الله رب
السموات السبع و رب الارضین السبع و ما فیهن
و ما بینهن رب العرش العظیم والحمد لله رب العالمین

واما قنوت

واما قنوت پس در لغت عرب پس در ان دو مقام است اول انست
که مناجات و تکلم با قاضی الحاجات و طلب حاجت و استدعای
مطلب بهر لسانی که بوده باشد در جمیع احوال نماز جایز است
اگر چه غیر حالت قنوت باشد اگر چه قدرت بعربی داشته
دوم اقتصار بر ان قدر واجب از ان قنوت موظف در
صلوة پس آن ثابت نیست بلکه ظاهر انیست که رعایت
عربیت در ان متعین باشد و بدانکه هر نمازی قنوت
در ان در یک رکعة و اصلا است مگر صلوة عیدین که قنوت در ان
در هر دو رکعة است بانیکه در هر یک از دو رکعة متعدد است
و همچنین صلوة جمعه که مختار انست که قنوت در ان متعدد است
در رکعة اولی قبل از رکوع و در رکعة ثانیه بعد از رکوع و بدانکه
اگر اخلال بقنوت نماید عمدا نماز او بجهة آن ثابت نیست و هرگاه
اخلال بان نماید سهوا پس اگر متذکر شد بان بعد از رکوع یا قبل از رکوع
و قبل از بلوغ بحد رکوع شرعی ظاهر این است که جایز است عود
نموده تدارک نماید و بعد از ان برکوع رود و اگر متذکر شود
بعد از بلوغ بحد رکوع خواه قبل از اشتغال بود باشد یا در

اثنای رکوع یا بعد از فراغ از ذکر مستحب این است که بعد از رفع
رأس از رکوع قنوت را بعمل آورد و اگر متذکر شد بعد از
رفع رأس از رکوع و قبل از انحنا بجهة سجود ظاهر این است
که در همان حالت تدارک ثابت باشد و اگر متذکر شد بعد از
انحنا بجهة سجده و قبل از بلوغ بحد سجده یا بعد از وصول بحد
سجود یا در سجده ثانیه یا فیما بین السجدتین یا بعد از رفع
رأس از سجده ثانیه لکن قبل از دخول در قیام رکعة ثالثه
مختار عدم ثبوت تدارک است و همچنین هرگاه متذکر شد
بعد از دخول در قیام ثالث الی آخر الصلوة مجملا در جمیع صور
ثلث تدارک قنوت منسی در اثنای نماز ثابت نیست و لیکن
تدارک بعد از فراغ از نماز پس مختار ثبوت رجحان است
راجح نیست که بعد از فراغ تدارک نماید بهمان حالت جلوس و عود
بقیام ثابت نیست و اگر متذکر شد بعد از فراغ خواه قبل از انتقال
از مکان یا بعد از انتقال وقت باقی باشد یا نه که ظاهر این است
که رجحان تدارک ثابت باشد پس در حال تذکر اگر مستقبل
قبله است بهمان حالت قنوت را بعمل میآورد و اگر مستقبل
این است که رو بقبله نموده قنوت منسی را بعمل آورد

مقام اول در احکام شک است بدانکه شک عبارت است از تردد ذهن
میان دو احتمال متقابل بنحوی که رجحان برای احد طرفین بر دیگری نباشد
پس اگر رجحان در یکطرف باشد طرف راجح ظن است و طرف مرجوح وهم
و شک یا در شرط نماز است یا در جزء نماز یا در نفس نماز اما شک
در شرط نماز پس آن یا قبل از شروع در نماز است یا در اثنای نماز
یا بعد از فراغ از نماز اگر قبل از شروع است لازم است که بعمل آورد
نماز بدون آن جایز نیست و اگر بعد از فراغ از نماز است اعتنا
بآن شک نیست اعم از اینکه شک [illegible] آن
یا شرط آن بلکه این مطرد است در جمیع عبادات و اگر در اثنای نماز است
نماز را تمام نماید و احتیاط مقتضی این است که بعد از طهارت
اعاده آن نماز را نماید و اما شک در نفس نماز باین معنی که شک
دارد که نماز را بعمل آورده است یا نه و این اگر در وقت نماز
بوده باشد لازم است آن نماز را بعمل آورد و اگر بعد از خروج وقت
است لازم نیست اگرچه عیب هم ندارد و اما شک در اجزاء
پس آن یا شک در عدد رکعات است [illegible] بعد از دخول

در فعل دیگر است لازم است که مشکوک فیه را بعمل آورد و اگر
بعد از دخول در فعل دیگر است اعتباری بان شک نیست پس
بنا بر صدور میگذارد و حکم در اجزای مستحبه مثل حکم در اجزای
واجبه است اعم از آنکه شک در جزء مستحبه نماید بعد از دخول در
جزء دیگر از مستحب یا شک در واجبی از واجبات نماید بعد از
دخول در مستحبی از مستحبات یا عکس این در جمیع این اقسام
بنا را بر صدور مشکوک فیه میگذارد و ظاهر اینست که دخول
در مقدمات مانع از عود نباشد مثل میل بجهت ایستاده یا شک
در سجده تشهد و اما هرگاه در رکوع نماید بعد از میل بسجود و قبل از
وصول بحد سجود پس احتیاط مقتضی این است که عود نماید
و نماز را تمام نماید و بعد از فراغ اعاده نماید و فرقی در اینمقام نیست
ما بین شک در رکن یا غیر رکن بتفاوتی که هست این است که اگر
قبل از دخول در جزء دیگر مشکوک فیه را بعمل آورد و بعد مشخص شد
که بعمل آورده است اگر مشکوک فیه رکن است نماز باطل و استیناف
آن لازم و اگر غیر رکن است نماز صحیح است و بدانکه فرقی نیست در انچه

مذکور شد

مذکور شد ما بین نماز واجبی یا سنتی و اما شک در عدد رکعات
بدانکه این شک اگر در نماز دو رکعتی یا سه رکعتی است نماز
باطل و استیناف لازم است اگر بمجرد شک بدون توقفی مبادرت بفعلی
از افعال واجبه نماز شد خواه بعد از مظنه باحد طرفین بهم رسد
یا نه بلکه هرچند قاطع شود بحقیقت حال و همچنین است هرگاه
تامل نمود و ظن او متعلق باحد طرفین نشد و اگر مبادرت نشد
و تامل نمود و بعد از تامل ظن یا قطع باحد طرفین بهم رساند ظاهر
اینست که نماز او صحیح است و اگر در نماز چهار رکعتی باشد
پس اگر ما بین یک و دو است یا ما بین یک و سه یا ما بین یک و چهار
یا ما بین یک و دو و سه و چهار نماز در جمیع اینها باطل و استیناف آن
لازم است در صورتی که بعد از توقف احد احتمالین مظنون نشود
و با حصول ظن عمل بمقتضای آن لازم است و اگر شک میان دو و سه
یا میان دو و چهار یا میان دو و سه و چهار پس اگر قبل از رفع راس
از سجده ثانیه است نماز باطل است و اگر بعد از رفع راس از سجده
ثانیه است نماز صحیح است در اول بنا را بر سه میگذارد و بعد از اتمام

نماز یک رکعت ایستاده بجا میاورد یا دو رکعت نشسته و رکعت
ایستاده افضل بلکه احوط است و در ثانی بنا را بر چهار میگذارد
و بعد از سلام دو رکعت نماز ایستاده بجا میآورد و در ثالث نیز
بنا را بر چهار میگذارد و بعد از فراغ از سلام دو رکعت ایستاده
و دو رکعت نشسته بجا میآورد و دو رکعت ایستاده را مقدم دارد
بر دو رکعت نشسته و اگر شک ما بین سه و چهار است بنا را بر
چهار میگذارد و بعد از اتمام یک رکعت ایستاده یا دو رکعت نشسته
بجا میآورد و دو رکعت نشسته افضل است و اگر شک میان دو و
پنج است نماز باطل است و اگر میان سه و پنج است پس اگر در حال
رکوع است یا بعد از رفع سر از رکوع یا در سجود اولی یا بعد از
رفع سر یا در سجدهٔ ثانیه یا بعد از رفع سر از آن نماز باطل است
و اگر قبل از بلوغ بحد رکوع است ممکن است که بگوییم قیام را منهدم
ساخته بنشیند و شک او راجع میشود بسه و چهار بعد از اکمال سجدتین
و حکم آن مشخص شد و اگر شک میان چهار و پنج است پس اگر
در حال رکوع یا بعد از رفع سر از رکوع یا در سجود اولی یا بعد از رفع

سر از ان یا در سجدهٔ ثانیه ظاهر اینست که نماز باطل است
و اگر بعد از رفع سر از سجدهٔ ثانیه اخیره است بنا را بر چهار
میگذارد و نماز را اتمام میکند و بعد از آن دو سجدهٔ سهو بعمل میآورد
و اگر در حال قیام است قبل از شروع در قرائت یا در اثنای قرائت
یا بعد از فراغ از قرائت قبل از هوی بجهت رکوع یا بعد از هوی
و قبل از بلوغ بحد رکوع ظاهر این است که در این پنج صورت
نماز صحیح باشد پس آن رکعت را منهدم ساخته می‌نشیند و شک
او راجع میشود بسه و چهار و حکم آن گذشت و احتیاط مقتضی
این است که بعد از اتمام نماز نماز احتیاط و سجدهٔ سهو و اعادهٔ
اصل نماز را نماید و مخفی نماند در جمیع اقسام شک که مذکور
شد خواه شک مبطل بوده باشد [illegible] میباید که مکلف تامل
و تفکر نماید شاید بسمت یکی امری شود که مفید قطع یا مظنه
باحد طرفین شود بعد از تامل هرگاه ظن متعلق باحد طرفین
شد لازم عمل بمقتضای مظنه و اگر شک میان دو و سه است
یا میان سه و چهار یا میان دو و سه و چهار یا میان دو و چهار

پس معروف مابین اصحاب آنست که در جمیع اقسام اربعه لازم است
کلهما باطل است کذالک در صورتی که شک متعلق بوده باشد به
وما فوق چهار و دو و چهار و دو سه و چهار معتبر در
اکمال رکعت است باتفاق علما بایمعنی که هرگاه بعد از تمام شدن
رکعت شک کند ما بین دو و ما فوق آن لازم است که بنا گذارد
شود با حتی واما قبل از تمام شدن رکعت هرگاه چنین شکی
نماید نماز باطل و اعاده آن لازم است و اکمال رکعت برفع سر
از سجده ثانیه میشود بدانکه لازم است که در اقسام شکوک
مذکوره عمل شود بانچه مذکور شد پس اگر غیر از این نماید و استیناف
نماز نماید پس اگر مبطلی بعمل نیاورده استیناف نماز نماید ظاهر
اینست که نماز او باطل است و اگر بعد از منافی نماز استیناف
نماید ظاهر این است که نمازی که استیناف نموده صحیح است
لکن اثم است بدانکه هرگاه یکی از اقسام شکوک مذکوره عارض
شود در حق کسیکه تکلیف او نماز نشسته باشد پس هرگاه شک
در دو و سه باشد ظاهر اینست که اکتفا بیک رکعت نشسته تواند

نمود وهمچنین

نمود وهمچنین در شک میانه دو و سه و اگر میانه دو و چهار است
اکتفا مینماید بدو رکعت نشسته و اگر میانه دو و سه و چهار است
اکتفا مینماید به رکعت نشسته بدو سلام [illegible] بیک رکعت
بیک سلام و رکعت دیگر بیک سلام و احتیاط در جمیع صور اعاده
نماز است و اگر در حالت نماز متمکن از قیام نبوده و بعد از فراغ
از نماز متمکن از قیام بوده و بعد از فراغ از نماز متمکن باشد
ظاهر اینست که حکم این شخص رعایت وصف قیام و جلوس در نماز
احتیاط حکم کسی است که متمکن از قیام بود در حالت اداء
نماز احتیاط متمکن از قیام شده باشد ظاهر اینست که حکم
این شخص حکم کسی است که متمکن از قیام در هر دو حالت بوده
باشد واما کیفیت نماز احتیاط پس بدانکه ظاهر این است که این
نماز نماز مستقلی است معتبر است در او نیت و تکبیرة الاحرام
نیت چنین مینماید که اتیان بیک رکعت نماز ایستاده مثلا مینمایم
بجهت شکی که از من صادر شده است در میانه سه و چهار
مثلا واجب قربة الی الله بعد از ان تکبیرة الاحرام میگوید بعد از ان شروع

می‌نماید حمد و قرائت سوره ثابت نیست و ظاهر این است که حمد متعین
بوده نباشد و عدول از حمد بتسبیحات اربع جایز نباشد بدانکه
لازم است مبادرت بنماز احتیاط بعد از فراغ از تسلیم بدون فاصله
خواه نماز ادائی بوده باشد یا قضائی بلکه باید قبل از تکبیرات بعد
از تسلیم بوده باشد بلکه میتوان ادعا نمود که بعضی از ادعیه و اذکار
و قرآن که در اثنای نماز خواندن آنها جایز بوده در اینمقام یعنی
بعد از تسلیم و قبل از نماز ظاهر این است که جایز نیست که مکلف
عمدا حدث از خود صادر نماید قبل از نماز احتیاط و هرگاه اتفاق
افتاد حدثی از مکلف صادر شد اقوی عدم بطلان نماز است بلکه
لازم است بعد از عمل آوردن طهارت که نماز احتیاط را بجا آورد
و احتیاط مقتضی اعاده اصل نماز است بعد از فراغ از نماز احتیاط بلکه [illegible]
است حال اگر حدث عمدا بوده باشد پس موجب بطلان اصل نماز
میشود اگر چه در اینصورت اثم است بجهة اخلال بر مبادرت
نماید و همچنین است حال در جمیع منافیات نماز بلکه حکم بحرمت
تکلم فی الجمله که منافی با مبادرت بنماز احتیاط نبوده باشد نمیتوان
نمود و حکمی است

نمود و حکمی است تفصیل ما بین نقض در صلوة و عدم آن در اولی حکم
شود ببطلان نماز مثل حدث و استدبار بر خلاف ثانی و بدانکه هرگاه
نماز احتیاط را فراموش نموده و بعد از شروع بصلوة لاحقه متذکر
شد پس اگر وقت صلوة لاحقه مضیق است پس قطع آن جایز نیست
و عدول بنماز احتیاط هم جایز نیست و بعد از اتمام آن نماز احتیاط
را بعمل میآورد و اگر وقت آن موسع است ظاهر این است که اتمام
آن نماز باز جایز است و بعد از اتمام نماز احتیاط را بعمل آورد
لکن اگر احتیاط نماید باعاده نماز اول بلکه دویم شاید اوفق
باشد و هرگاه قبل از شروع در نماز احتیاط مشخص شد که وقت
نماز دویم مضیق است لازم است که ترک نماز احتیاط را نموده
مشغول بنماز دویم شود و اما کیفیت قرائت نماز احتیاط پس
ظاهر این است که مکلف مخیر است در قرائت ما بین جهر و اخفات
و اخفات اوفق باحتیاط است و اما جواز اقتدا در نماز احتیاط
و در آن چند صورت است اول آنست که امام و ماموم هر دو شک
نموده باشند در نماز ظهر مثلا ما بین سه و چهار و امام اضمنا

دو رکعت نماز نشسته نماید و مأموم احتیاط یک رکعت ایستاده ظاهر
اینست که اقتدا جایز نیست دوم عکس این است و این خالی از
اشکال نیست سیم آنست که هر دو احتیاط دو رکعت نشسته نمایند
چهارم آنست که هر دو احتیاط یک رکعت ایستاده نمایند در اینصورت
ظاهر اینست که اقتدا جایز بوده باشد پنجم آنست که دو مکلف نزاع
کرده اند در نماز لکن یکی در میان دو و چهار و دیگری در میان سه و
چهار در اینصورت ظاهر اینست که اگر دو هر دو احتیاط یک رکعت
ایستاده نماید جایز باشد اقتدا نمودن بآن اول که تکلیف او دو
رکعت ایستاده است و همچنین بالعکس و اما هرگاه احتیاط دو رکعت
نشسته نماید اقتدا صاحب دو رکعت ایستاده بآن جایز نیست
و عکس آن محل اشکال است ششم آنست که احدهما شک کرده در نماز
ظهر و دیگری در نماز عصر ظاهر این است که حکم این مثل صورت
سابقه است در جواز اقتدا و عدم جواز اقتدا هفتم آنست
که نماز احتیاط را اقتدا نماید بغیر نماز احتیاط هشتم عکس این است
و اقتدا در این صورت ثابت نیست بدانکه اگر قبل از شروع بنماز

احتیاط

احتیاط معلوم شد که آنچه بنا بر آن گذارده مطابق واقع بوده
ظاهر این است که حاجت بنماز احتیاط نیست و اگر قبل از
شروع بنماز احتیاط معلوم شد خلاف آنچه بنا بر آن گذارده
مطابق واقع بوده ظاهر اینست که حاجت بنماز احتیاط نیست
و اگر قبل از شروع بنماز احتیاط معلوم شد خلاف آنچه بنا بر آن
گذارده مثل اینکه بنا را بر چهار گذارده مشخص شد که سه بوده
است ظاهر این است که بآن حاجت بنماز احتیاط نیست بلکه
بر میخیزد بدون نیت و تکبیرة الاحرام یک رکعت نماز بجا می آورد
و بجهة زیادتی سجده سهوی نماید و اگر خلاف حقیقت بعد از صلوة
حدث بوده باشد ظاهر اینست که لازم است اعادۀ نماز بعد از آن
و چنین است حال در هر منافی که سهواً و عمداً موجب بطلان است
مثل استدبار و اگر در اثنای نماز مشخص شد که آنچه بنا گذارده
مطابق واقع بوده نماز او صحیح است و صحة آن موقوف باتمام
نماز احتیاط نیست لکن اتمام نماز احتیاط مینماید بر نیت نافله
اگرچه رکعت واحده بوده باشد و اگر در اثنای نماز مشخص شد

که انچه بنا گذارده مخالف واقع است ظاهر این است که اتمام نماز
کفایت میکند خواه احتیاط موافق نموده مثل اینکه مشخص شد
که نماز سه رکعت بوده و این شخص احتیاط نموده یا احتیاط مخالف
بمنزله موافق نموده باشد مثل اینکه احتیاط دو رکعت نشسته را
نموده و هرگاه انچه را احتیاط نموده مخالف یا ناقص بوده باشد
مثل اینکه در صورت مفروضه یعنی در شک میانه سه و چهار
احتیاط یک رکعت ایستاده را نموده و قبل از فراغ از این یک رکعت مشخص
شد که نماز او دو رکعت بوده و ظاهر اینست که در اینصورت
که باید رکعت دیگر را علاوه نماید بر آن رکعه که شروع نموده بود
بعد از اتمام و زیادتی نیت و تکبیر مضر نخواهد بود مثل اینکه
در شک دو و چهار بنا را بر چهار گذارده و بعد از تسلیم شروع نمود
بدو رکعت نماز ایستاده و در اثنای آن مشخص شد که نماز او
سه رکعت بوده پس اگر قبل از دخول در رکوع رکعت ثانیه است
دور نیست که اتمام همان رکعت کفایت کند در حکم بصحت نمازی
که لازم باشد که چنین نماید و همچنین است حال اگر چه در قیام

یک رکعت ایستاده را

رکعت ثانیه

رکعت ثانیه عالم شود به حقیقت حال اگر چه بعد از فراغ از قرائت
حمد مادامیکه برکوع رکعت ثانیه داخل نشده باشد لکن در اینحال
قیام را منهدم ساخته می نشیند و تسلیم نماید و اتیان بسجده سهو
نماید بجهة زیادتی احتیاط و اینها همه در صورتیست که منافی
از منافیات نماز که مبطل باشد سهوا و عمدا بعد از تسلیم و قبل
از شروع بنماز احتیاط از مکلف صادر نشده باشد و اگر
چنین منافی در آن وقت از مکلف صادر شده ظاهر این است
که نماز باطل بوده باشد پس استیناف نماز بعد از تبیین حقیقت
حال لازم خواهد بود و اما اگر علم بحقیقت حال بعد از دخول
در رکوع رکعت ثانیه بوده باشد پس حکم این دارد که عالم
بحقیقت حال شده باشد بعد از فراغ از دو رکعت و آن مذکور
خواهد شد و اگر بعد از فراغ از نماز احتیاط مشخص شد که انچه
بنا بر آن گذارده مطابق واقع بوده نماز او صحیح است و نماز احتیاط
بمنزله نافله خواهد بود و اگر در اینحال مشخص شد که انچه بنا
گذارده مخالف واقع بوده باشد در اینمقام همان تفصیل سابق

جاری است باین نحو که بعد از ظهور حقیقت حال و علم بتحقق
نقصان در نماز و مخالف ملحق به از نماز احتیاط اگر آنچه
ناقص شده از نماز کمتر است از آنچه اتیان نموده از نماز احتیاط
مثل اینکه شک در سه و چهار بوده بنا بر چهار گذارده و احتیاط
یکرکعت ایستاده را بعد از تسلیم نموده یا دو رکعت نشسته
بعد از فراغ از نماز احتیاط مشخص شد که دو رکعت از اصل
نماز کم بوده در اینصورت ممکن است که فرق گذارده شود
میان اینکه این علم بحقیقت حال قبل از تخلیل فعل منافی که مبطل
صلوة بوده باشد سهوا و عمدا بوده باشد یا بعد اگر قبل بوده
باشد بگوییم که لازم است برخیزد و یکرکعت نماز دیگر اتیان
نماید و بعد از تسلیم اتیان بسجدهٔ سهو نماید احتیاطا و اگر بعد
تخلل چنین منافی بوده باشد حکم شود ببطلان نماز و لزوم
اعادهٔ آن اگرچه احتیاط مقتضی اعادهٔ نماز در اول نیز هست
و اگر ناقص شده از نماز کمتر بوده از آنچه اتیان نموده از نماز احتیاط
احتیاط مثل شک در دو و چهار بعد از اتیان بدو رکعت نماز احتیاط

مشخص شد

مشخص شد که اصل نماز سه رکعت بوده پس ظاهر اینست
که نماز باطل و اعادهٔ آن لازم باشد لکن با بقای وقت و اما
هرگاه وقت باقی نبوده باشد در صورت تقصیر در اعادهٔ نماز بعد از
علم بحقیقت حال نموده حکم بوجوب قضا نمی توان نمود
اگرچه احتیاط مقتضی عدم اطلاق بالثلث و اما در ترتیب شکوک
پس عمل بمقتضای شک آخر لازم است و اگر مردد نبوده میان
شک و ظن حکم آن شک خواهد بود و اما کثیر الشک بدانکه
مراد از کثیر الشک چنانچه جماعتی از فقهای فرموده اند
آنست که در یک نماز سه شک کند یا در سه نماز متوالی
شک نماید و این مختلف میشود باختلاف احوال انسان باعتبار
جمع حواس و تفرقهٔ آن گاه هست کسی باعتبار تفرقهٔ حواس
مکرر شک میکند لکن این کفایت نمیکند [illegible]
بلکه مرجع در این باب آنست که ملاحظه کرده شود حال این
شخص را نسبت بغالب افراد انسانی در اعتدال احوال پس
اگر بعد از ملاحظهٔ غالب اشخاص در اعتدال مشخص شد

که شک این بیشتر است از وقت این شخص را کثیر الشک میگویند
واما حکم کثیر الشک بدانکه کثیر الشک در جمیع موارد بنا را
میگذارد بر تحقق مشکوک فیه مگر در صورتیکه تحقق
آن موجب بطلان نماز شود در این صورت بنا را بر عدم میگذارد
و هرگاه کثیر الشک باشد و همینکه کثیر الشک شد در نماز
دیگر اعتنا و التفات بشک او نیست در جمیع موارد بنا را
بر صحة میگذارد چنانچه شک او در نماز اعتنائی ندارد همچنین
است در شرایط نماز و هرگاه کسی کثیر الشک است در نماز
نه در شرایط نماز آیا حکم آن در شک در شرایط حکم کثیر
الشک است یا نه حکم آن در مسئله خالی از اشکال نیست
اگر چه ظاهر اینست که حکم شک در شرایط در این صورت حکم
کثیر الشک نبوده باشد و بدانکه اگر کثیر الشک ظن او متعلق
شود بتحقق امر مبطل حکم ظن او حکم شک است و بنا را بر عدم
میگذارد و همچنین اگر مظنون عدم چیزی است که انتفای آن
مبطل است بنا را بر وجود میگذارد مجملا حکم کثیر الشک بنا را

اتیان میگذارد

اتیان مشکوک فیه و عدم اعتنای بآن شک است پس هرگاه
اخلال از نماید باینمعنی که اتیان بمشکوک فیه نماید نماز
او صحیح نخواهد بود مبحث پنجم در حکم مظنة است بدانکه
ظن یا متعلق بنفس صلوة است یا بشرط صلوة یا بجزء صلوة
اگر متعلق بنفس صلوة است پس اگر وقت باقی است و مظنون
او انست که نماز را بجا آورده است پس اگر مستند بسببی از اسباب
شرعیة است مثل اینکه دو نفر عادل اخبار نمود که نماز را
بعمل آورده اعتماد بان مظنه میتواند و همچنین است هرگاه
واحد عادل اخبار نماید بصدور نماز و اگر مستند بسبب شرعی
نبوده باشد اعتماد بان مظنة نمی تواند نمود بلکه لازم است
که نماز را بجا آورد و اگر بعد از انقضای وقت است پس اگر ظن
متعلق بصدور نماز است ظاهر انست که حکم بوجوب قضا نتوان نمود
و اگر متعلق بعدم صدور باشد پس اگر مستند بسبب شرعی است
مثل اخبار دو نفر عادل قضای آن نماز لازم است بلکه در کار
نیست که چنین باشد اگر چه مستند باخبار عدل واحد بوده باشد

واگر مستند بسبب شرعی نبوده باشد حکم بوجوب قضا مشکل است
لکن احتیاط عدم اخلال بقضا است اگر چه ایتان بنماز در وقت
مظنون بوده باشد لکن در صورتیکه ظن مستند باخبار
عدلین نبوده باشد و اگر ظن متعلق بشرط نماز است پس اگر
متعلق بانتفا است و قبل از شروع در نماز است تحصیل
آن شرط لازم و با علم از اشتغال بنماز جایز نیست بلکه در
صورت شک همچنین است چنانچه سابقا مذکور شد و هرگاه
ظن بتحقق خبث داشته باشد که مستلزم ظن بانتفای طهارت
ثوب یا بدن است پس اگر مستند بسبب شرعی مثل اخبار دو عادل
بلکه یک عادل یا بیش از این عالم نبوده بنجاست ثوب یا بدن
حال باعتبار یا علم رفع شد لکن مظنون بنجاست حاصل است
اجتناب لازم است و اگر ظن ابتدائی بوده باشد مثل اینکه جامه
از کسی که نزد مظنون این است که این شخص اجتناب از نجاست
نمی‌نماید یا نجاستی در جامه تو شتّح نموده ظن بوصول آن ببدن مصلی
یا ثوب آن حاصل شد اجتناب لازم نیست و همچنین ظن بحدث

در صورتیکه

در صورتیکه مسبوق بوده باشد بقطع طهارت و هرگاه ظن بعد از
فراغ از نماز بوده باشد مطلقا اعتنای بآن نیست و حکم ظن در
حکم شک بعد از فراغ از عمل است مگر در صورتیکه این مظنة
نسبت بتحقق حدث بوده باشد و مظنة مستند بوده باشد بسبب شرعی
مثل اخبار عدلین مثل اینکه بعد از نماز ظهر دو نفر عادل اخبار
نمود که نماز تو با حدث بوده در اینصورت ظاهر این است
که اعادهٔ نماز بعد از اتیان بوضو لازم بوده باشد و همچنین است
حال در قبله در صورتی که عدلین اخبار نمایند که نماز در خلاف
قبله شده است یا جانب مشرق یا مغرب واقع شده لکن بشرط
بقای وقت نماز در اینصورت نیز تلافی نمازی که بعمل آورده
است لازم است و در غیر دو صورت اعادهٔ آن لازم نیست
مثل اینکه مظنون او شد که در حال نماز ملبوس او از جملهٔ مظنون
بنجاستی بوده که نماز در آن صحیح نبوده یا مظنة بهم رسید که
آنچه سجده بر آن نموده سجده بر آن جایز نبوده است یا در حال
نماز بدن او یا ثوب او نجس بوده در جمیع این صور اعتنای بآن

مظنّه نیست اگرچه مستند بوده باشد باخبار عدلین بلکه حال
چنین است اگرچه علم شود و امّا مظنّه بانتفای شرط پس اگر در
اثنای نماز است پس اگر مظنّه بانتفای طهارت ثوب یا بدن
بوده باشد مطلقا التفاتی باین مظنّه نیست مگر اینکه
مستند بسبب شرعی بوده باشد مثل اینکه دو نفر عادل اخبار نمودند
بنجاست ثوب او پس اگر نزع آن لباس ممکن بوده باشد بنحوی
که مستلزم فعل کثیر نبوده باشد لازم است نزع آن ثوب نجس نموده
اتمام نماید و اعاده نماز ضرور نیست اگرچه مشخص شود که در حین
شروع در نماز این نجاست بوده باشد بشرط آنکه بعد از اخبار عدلین
بنجاست ثوب سکوت نموده مباشر فعلی از افعال نماز نشود تا نزع
آن ثوب نماید و الّا نماز باطل خواهد بود استیناف لازم است و اگر
اخبار بنجاست در اثنای نماز نسبت ببدن مصلّی بوده باشد پس
اگر تطهیر آن در اثنای آن ممکن بوده باشد بنحوی که مستلزم فعل
منافی نبوده باشد لازم است که تطهیر نماید و نماز صحیح خواهد
بود و لکن بشرطی که مذکور شد و الّا نماز باطل و استیناف آن

لازم است

لازم است و اگر هیچیک از نزع ثوب و تطهیر محل ممکن نبوده باشد
مگر بعد از ارتکاب فعلی منافی در اینصورت قطع نماز لازم
است و استیناف آن متعیّن است و اگر مظنّه بانتفای
طهارت از حدث بوده باشد پس اگر این مظنّه مستند بسبب
شرعی بوده باشد متعیّن است قطع نماز و استیناف آن
بعد از طهارت و اگر مستند بسبب شرعی نبوده باشد پس اگر
مظنّه مسبوق بعلم بطهارت بوده باشد حکم ببطلان
نماز ممکن نیست بلکه ظاهر اینست که شرعا متطهّر است
پس نماز محکوم بصحّة است و امّا سایر شروط مثل اینکه
در اثنای نماز شک کند که جامهٔ او از جملهٔ لباسی است که نماز
در آن صحیح است یا نه و مظنون عدم صحّة شد یا مظنون شد
که مکان غصبی است در اینصورت اگر ظن مستند بسبب شرعی بود
باشد اجتناب لازم خواهد بود و الّا لازم نیست و امّا هرگاه
چنین فرضی در محلّ سجده متحقق شود یعنی مظنون این شد
که سجده بر این چنین جای نیست پس آنچه سجده در سابق

در شک محکوم بصحّت است و هرگاه حق ظاهر این است که اجتناب
لازم بوده باشد پس وضع جبهه نماید بغیر آن و با علم امکان
قطع نماز نماید و اما ظن بتحقق شرط پس اگر این ظن قبل از
شروع در نماز است و بسببی از اسباب شرعیه منع است
مط و اگر مستند بسبب شرعی نیست پس اگر طهارت از حدث
و خبث در حالت سابقه مقطوع به بود ظاهر این است که
اکتفای بچنین مظنه نتواند نمود و هرگاه متحقق طهارت از حدث
و خبث در سابق مشخص نبوده باشد بلکه قاطع بر خلاف
آن بود مثل اینکه ابتدا وضو و غسل نموده بود و حال آن
طهارت مظنون البقا است یا تطهیر از خبث نموده باشد
و بقای آن مظنون است در نظر او در این صورت بی اشکال
عمل بآن مظنه میتواند نمود بلکه چنین است اگر چه ظن مبدل
بشک شود بلکه دور نیست که چنین بوده باشد اگر چه
مبدل بوهم شده باشد و اگر ظن بتحقق شرایط در اثنای
نماز بوده باشد یعنی در حین شروع بنماز قطع بتحقق شرایط

داشت

داشت و در اثنای نماز قطع آن مبدل بظن شد ظاهر این است
که عمل بمقتضای آن ظن میتواند نمود اگر چه مستند بسببی از اسباب
شرعیه نبوده باشد و اگر ظن بتحقق شرایط بعد از فراغ از نماز
باشد معلوم شد سابق بر این که شک بعد از فراغ اعتنائی
باو نیست پس ظن حال معلوم است و اما اگر ظن متعلق بجزء
صلوات است پس اگر ظن داشته باتیان جزئی از اجزای نماز مثل
تکبیرة الاحرام یا قرائت یا بعض اجزای آن یا رکوع یا سجود و هکذا
عمل به مقتضای آن مینماید خواه قبل از دخول در رکن باشد
بعد از آن پس لازم نیست عود بآن بلکه جایز نیست مط خواه
آن جزء رکن بوده باشد یا غیر رکن و هرگاه ظن دارد باخلال جزء پس
اگر مظنه قبل از رکن است عود بآن جزء لازم است خواه داخل
در جزء دیگر شده باشد یا نه و اگر حصول این مظنه بعد از دخول
در رکن بوده باشد پس اگر مظنون الاخلال غیر رکن بوده باشد
نماز صحیح است و عود بآن جایز نیست و اگر غیر رکن بوده باشد
ظاهر این است که نماز باطل و استیناف آن لازم است و اما هرگاه

ظن متعلق بوده باشد بعدد رکعات ظاهر اینست که در اینجا نیز
بنا را بر مظنون میگذارد در جمیع صلوات خواه نماز دو رکعتی بوده
باشد مثل نماز صبح و ظهر و عشا در سفر یا سه رکعتی یا
چهار رکعتی بوده باشد و در نماز چهار رکعتی بوده باشد و در
نماز چهار رکعتی خواه متعلق بر رکعتین اولیین بوده باشد یا بر
رکعتین اخیرتین و اما ظن حاصل شود بعد از فراغ باینکه بعض
ارکان را اخلال نموده یا زیاد نموده یا مظنون او این شد که یکی رکعت
زیاد نموده یا کم نموده پس اگر بعد از فراغ از نماز بدون فاصله
این مظنه بهم رسید اگر غیر رکن است نماز صحیح و اگر رکن بوده
باشد نماز باطل است مگر در صورتیکه مظنون اخلال بدو سجده در رکعت
اخیره باشد در اینصورت اعاده نماز لازم نیست بلکه دو سجده را
بعمل می آورد و بعد از آن تشهد و سلام را بجا آورد و اگر ظن بعد از تحقق
فصل حاصل شود ظاهر این است که نماز صحیح بوده باشد و اعاده نماز ضرری
نبوده باشد **مقام دوم** در احکام سهو است بدانکه سهو یا در شرایط
نماز است یا در اجزا علی التقدیرین یا متذکر میشود در اثنای نماز
یا بعد از

یا بعد از فراغ از نماز پس در این چند مبحث است اول در شرایط
نماز است که متذکر آن شده باشد در اثنای نماز و این بر چند قسمست
اول سهو است در طهارت از حدث مثل اینکه شروع در نماز
نمود باعتقاد اینکه با وضو است در اثنای نماز متذکر شد که
وضو نداشته است نماز باطل است و همچنین است حال غسل
و تیمم دوم سهو در طهارت از خبث باین معنی که عالم بود
بنجاست ثوب یا بدن خود و غافل شد از تطهیر آن قبل از شروع
در نماز و متذکر شد که ثوب او یا بدن او نجس بوده بعد با علم
از آنکه آن نجاست است شروع بنماز نموده در اینصورت نیز ظاهر این است
که نماز باطل باشد سیم سهو در قبله است پس اگر در اثنای نماز
مشخص شد که آنچه از نماز را نموده پشت بقبله بوده یا بسوی
یمین یا یسار بوده ظاهر این است که نماز باطل است و اگر مشخص شد
که فیما بین یمین و یسار بوده ظاهر این است که نماز صحیح بوده باشد
و لکن لازم است بعد از اطلاع بلا فاصله متوجه سمت قبله شود
و در حین توجه اشتغال با فعال واجبه نماز ننماید بلکه افعال مستحبه

نیز چنین است چه علم بسهو است در چیزی که سجده بر آن نموده
یعنی در اثنای نماز مشخص شد که آنچه سجده کرده سجده بر آن
جایز نبوده پس اگر مطلع شد بحقیقت حال بعد از رفع رأس
از سجود نماز او صحیح است لکن آنچه از سجود نماز که باقی مانده
باشد سجده بر آن جایز نیست بلکه بعد از اطلاع متعمداً سجده
بر آن نماید نماز باطل خواهد بود و اگر در حین سجده عالم بحقیقت
حال شد پس اگر بعد از فراغ از ذکر واجب است نماز او صحیح است
و اگر قبل از اتیان بذکر واجب است پس یا متمکن است از رسانیدن
جبهه بچیزی که سجود بر آن صحیح بوده باشد یا رسانیدن آنچیز را
بجبهه یا نه و اگر متمکن بوده باشد چنین نماید بعد از آن ذکر را
بعمل آورد و اولی آنست با متمکن از رسانیدن جبهه بآن چیز از برای
مقدمه بر ما بعد بر رسانیدن آنچیز را بجبهه مگر در صورتیکه از موضعی
که سجده بر آن جایز بوده باشد بلندتر بوده باشد از آن موضعی
که جبهه بر آن واقع شده در اینصورت اولی آنست که آنچیز را
برسانند بجبهه بعد از ذکر را بعمل آورد و اگر متمکن از این نبوده باشد

پس اگر این

پس اگر این در سجده آخر نماز مشخص شد لازم است که ذکر را
بعمل آورده نماز را تمام نماید و اگر در سجده آخر بوده باشد خالی غیر
از این نیست که بعد از رفع رأس متمکن خواهد بود از تحصیل
ما یصح السجود علیه با عدم ارتکاب فعل منافی یا نه اگر متمکن بوده
باشد لازم است که ذکر را بعمل آورد در همان حالت و بعد از
رفع رأس تحصیل ما یصح السجود علیه نموده وضع جبهه بر آن
نماید در سجودات باقیه و اگر متمکن نبوده باشد قطع نماز لازم است
در همان حالت سجود و اتیان بذکر سجود در آن حالت بقصد اتمام
نماز جایز نیست بلکه لازم است قطع نماز نموده بعد از تحصیل
ما یصح السجود علیه استیناف نماز نماید مگر در صورتیکه فرض
شود این واقعه در ضیق وقت بوده باشد بحدیکه اگر قطع نماز
نماید بجهة تحصیل ما یصح السجود علیه درک نماز را در وقت
نتواند در اینصورت سجده را بهمان حالت که هست تمام نموده
در بقیه سجودات سجده بر ثوب معمول از قطن و کتان و با عدم
سجده از چنین ثوب سجده بر ثوب معمول از پشم نماید و با عدم

ممکن نبوده در ثوب سجده بر کف نماید پنجم سهو است در مکان
باینمعنی که باعتقاد اباحهٔ مکان شروع در نماز نمود و در اثنای
نماز مطلع شد که مغصوب بوده پس قطع نماز متعین است
و استیناف نماز در مکان مباح لازم است مگر در صورتیکه
وقت مضیق بوده باشد پس انچه از نماز که بعمل آورده است صحیح است
و بقیهٔ نماز را در حین خروج از آن مکان مغصوب بعمل میآورد
ششم سهو در لباس است پس اگر در اثنای نماز مشخص شد
که لباس او لباسی است که نماز در آن جایز نیست و جاهل بوده
پس اگر نزع آن ممکن است بنحوی که موجب فعل منافی نشود
نزع نموده اتمام نماز نماید والا قطع نماید و استیناف نماز را با
تلبس بلباسی بی عیب نماید هفتم در حکم سهو در شرایط نماز است
که متذکر بآن شده باشد بعد از فراغ از نماز و آن بر چند قسم است
اول سهو از طهارت از خبث است باینمعنی که مطلع بر نجاست
در ثوب یا بدن خود بعد در حین شروع در نماز غافل شد از ازاله
آن بعد از فراغ از نماز متذکر شد دوم سهو از طهارت از حدث است
باینمعنی

باینمعنی که باعتقاد وضو داشتن داخل در نماز شد و بعد از
فراغ خلاف آن ظاهر شد در این صورت نماز باطل است اگر چه
بعد از انقضای وقت متذکر شود و همچنین است حال در غسل
و تیمم سیم در قبله است باینمعنی باعتقاد اینکه این سمت
قبله است نماز را بعمل آورده و بعد از فراغ از نماز مشخص شد که
اشتباه نموده پس اگر نماز ما بین یمین و یسار واقع شده نماز
او صحیح است و اگر بسوی یمین و یسار یا بخلاف جهة قبله شده است
پس اگر در وقت عالم بحقیقت حال شده اعادهٔ نماز لازم است
و اگر بعد از انقضای وقت لازم نیست لکن احتیاط مقتضی عدم
اخلال بقضا است چهارم سهو از ما یقع السجود علیه است
باینمعنی باعتقاد آنکه انچه بر چیزیست که سجده بر او صحیح است
سجده نمود و بعد از فراغ از نماز مشخص شد خلاف آن در این
صورت نماز صحیح است مگر اگر چه عالم بحقیقت حال با بقای وقت
بوده باشد پنجم سهو در لباس است ششم سهو در مکان
باینمعنی که در حال نماز معتقد این بوده که این لباس لباسی است

که نماز در آن صحیح است و همچنین در مکان بعد از فراغ از نماز
مشخص شد خلاف آن در هر دو صورت نماز صحیح است اگر چه متمکن
از اعادهٔ آن در وقت بوده باشد بدانکه سهو در اجزای صلوات
یا در امری که متعلق باجزای صلوة بوده باشد و متذکر بآن
شد در اثنای نماز و این بر دو قسم است اول آنست که عود
بآن جایز نیست اگر چه متذکر شود بآن قبل از دخول در رکن
و این اخلال بطمأنینه است در اجزای صلوة مثل خلل تکبیرة الاحرام
یا قرائت حمد و سوره یا در حال ایشان بذکر رکوع و سجود سهوا هرگاه
کسی اخلال بطمأنینه در یکی از اینها که مذکور شد نماید سهوا
و متذکر شد بوی یطلب عود بجهة تدارک آن لازم بلکه جایز
نیست اگر چه متذکر شود باین قبل از دخول در فعل دیگر و همچنین
هرگاه اخلال نماید سهوا بکیفیت معتبره در قرائت مثل اینکه اخلال
بجهر نموده در صلوة جهریه یا اخلال باخفات نماید در مواضع
اخفات بعد از آن متذکر باین شد عود بجهة تدارک لازم بلکه
جایز نیست اگر چه قبل از اشتغال بفعل دیگر بوده باشد و همچنین است

خلل در ذکر

خلل در ذکر رکوع و سجود یعنی هرگاه اخلال نماید بذکر رکوع
و سجود و متذکر شود بآن بعد از رفع رأس از رکوع و سجود
عود بر رکوع و سجود بجهة تدارک آن و اگر جایز نیست بلکه
موجب بطلان نماز است قسم دویم آنست که عود بجهة
تلافی آن لازم است هرگاه متذکر شود باخلال قبل از دخول
در رکن که بعد از آنست و این مثل اخلال بقرائت حمد کلا
او بعضا هرگاه متذکر بآن قبل از دخول در رکوع و همچنین سجود
هر دو یا یکی و تشهد کلا او بعضا پس هرگاه قبل از دخول در رکوع
رکعه ثانیه متذکر دو سجده یا یک سجده از رکعت اولی فراموش
کرده لازم است عود نماید [illegible] بسجده بعد از ایشان
ایشان بقرائت نموده نماز را تمام نماید و همچنین هرگاه قبل از دخول
در رکوع متذکر شد که اخلال ببعض از آیات حمد یا بعضی از کلمات
حمد نموده بلکه اخلال بحرکت یا سکون نیز چنین در اینصورت
لازم است عود نماید تلافی منسی نموده اعادهٔ ما بعد آن نماید
و اما هرگاه بعد از دخول در رکوع یا در رکن دیگر متذکر شود بآنکه

ملتفت

نماز است

پس این منقسم به سه قسم میشود یک قسم آنست که موجب بطلان
استیناف آن لازم است و این در صورتیست که منسی رکنی از ارکان
نماز بوده باشد مثل اینکه تکبیرة الاحرام را فراموش نموده یا دو سجده
از یک رکعت را فراموش نموده بعد از دخول در رکوع متذکر شود
اگرچه دخول در سجده اولی بوده باشد قسم دویم آنست که موجب
بطلان نماز نمیشود و لکن تلافی آن بعد از فراغ از نماز لازم است
یا سجده و آن مثل یک سجده که فراموش نموده یا تشهد را فراموش
نموده و متذکر نشد مگر بعد از دخول در رکوع در اینصورت نماز
صحیح و اتمام نماز نموده بعد از فراغ از نماز بلا فصل لازم است که اتیان
به منسی نموده ظاهر این است که امر به اجزای تشهد و صلوات
در تشهد نیز چنین بوده باشد پس هرگاه در نماز چهار رکعتی
سجده را فراموش نماید در هر رکعتی یک سجده را متذکر نشود مگر
بعد از دخول در رکعت دیگر و در رکعت اخیره بعد از فراغ چهار
سجده منسیه نموده باشد و اما هرگاه میداند دو سجده را فراموش
کرده باشد لکن دو سجده را فراموشی از یک رکعت است یا از دو رکعت

نماز باطل

نماز باطل و استیناف آن لازم است قسم ثانی نسیان
ما عدای آنچه در دو قسم مذکور شد پس هرگاه کسی در نماز
چیزی را اخلال نماید و آن منسی از ارکان نماز نبوده باشد
و همچنین تشهد و سجده نبوده باشد و اجزای تشهد
و صلوات نبوده باشد و متذکر آن نشود مگر بعد از
تجاوز از محل در این صورت نماز صحیح و تدارک منسی
بعد از فراغ از نماز واجب نیست مثل اینکه قرائت و ذکر
کلاً و بعضاً تا تسبیحات فراموش نموده یا طمانینه را در هر حالتی
از احوال نماز که بوده باشد فراموش نموده یا رفع رأس از رکوع
را فراموش نموده متذکر نشد مگر بعد از دخول در سجده
یا ذکر در سجده را فراموش نموده متذکر نشد مگر بعد از
رفع رأس از سجده در جمیع این صور نماز صحیح است بعد از
فراغ از نماز اتیان منسی لازم نیست تنقیح مقام مقتضی نقل کلام است
در سه مبحث اول آنکه لازم است در اجزای منسیه که
تلافی آن بعد از فراغ از نماز است آنچه را که لازم بوده در حال

نماز از طهارت از حدث و خبث و توجه قبله و ستر عورت
و اباحه مکان و لباس و غیر ذلک و لازم است مبادرت
بآن جایز نیست که مرتکب شود قبل از اتیان بجزء منسی بحیثیتیکه
ارتکاب آن مبطل نماز جایز نبود و دوم آنست که هرگاه
منسی یک سجده باشد و متذکر شود بآن قبل از رکوع و عود
بجهة تدارک سجده مینماید پس اگر علم دارد که جلوس
بعمل آورده است اگرچه بقصد جلسه استراحة بوده باشد بوده
واجب نیست که بعد از عود و قبل از دخول در سجده بنشیند
و اگر علم دارد که اخلال بآن جلوس نموده است واجب است
که بنشیند و بعد از آن سجده را بعمل آورد و اگر شک داشته
پس این شک اگر در حال قیام بوده در حال تدارک جلوس لازم
نیست و اگر بعد از هوی بجهة سجود بهم رسید لازم است
بعمل آورد سیم آنست که هرگاه کسی رفع سر از رکوع را فراموش
نمود مادامی که جبهه را بسجده نگذارده متذکر شد ظاهر این است
که لازم است عود نماید بعد از قیام و انتصاب و طمانینه از وقت
بسجود

بسجود نمی بود و اما هرگاه اخلال بطمانینه بعد از رفع سر نموده
باشد سهوا و متذکر بآن شود بعد از جلوس بجهة سجود ظاهر
این است که عود بجهة تدارک طمانینه لازم بلکه جایز
نبوده باشد چهارم هرگاه متذکر شود بسجده منسیه در رکعت
اخیره قبل از اتیان بصیغه سلام مخرج از نماز ظاهر این است
که عود بجهة عمل آوردن سجده منسیه لازم است و هرگاه
متذکر شود بعد از اتیان بصیغه سلامی که مخرج از نماز است
نماز صحیح است و اتیان بسجده منسیه فقط لازم و خواهد بود
و همچنین است حال در تشهد منسی در رکعت اخیره

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی خیر خلقه محمد و آله
اجمعین سؤال زن در ایام صوم می تواند در آب رود بدون آنکه
سر را داخل آب کند یا نه جواب داخل شدن زن در آب در حین صوم
بلی جایز است لکن احتیاط این است که در آب ننشیند احتیاط شدید
در ترک جلوس است سؤال هرگاه شخصی صایم در ایام رمضان غسل

اگر تماس کند عمدا یا سهوا غسل واجب باشد یا مندوب آیا در جمیع
این صور غسل و صوم او هر دو صحیح خواهد بود یا باطل یا بعضی
صحیح و بعضی باطل یا اینکه بعضی از صور حکمش با بعضی دیگر مخالف
خواهد بود جواب ملخص سؤال بالمآل راجع است بچند چیز اول
صحت و فساد غسل است با تعمد ارتماس و حکم این بنا بر مشهور
وحق من حرمة الارتماس للصائم مقتضای قواعد شرعیه فساد است
و فرقی بین غسل واجب و مندوب نیست بلی اگر در وقت غسل
نیت نکند بلکه در آن خروج قصد تحقق غسل کند حکم بصحت
غسل وجیه است و اگر در وقت کون در زیر آب نیز نیت کرد
شاید حکم بصحت آن مستند باشد مع اشکال فیه ثانی آنکه تعمد
منشأ فساد صوم میشود یا نه در این خلاف عظیمی بین فقهاء اعلی الله
مقامهم فی الجنة العلیا محقق است جمعی از قدمای اصحاب قائل
بفساد صوم و لزوم قضاء و کفاره اند بعضی دعوی شهرت قدما
بر این نموده اند و سید مرتضی در انتصار و سید بن زهره در غنیه
بر این دعوی اجماع کرده اند و فرقی در این باب بین ارتماسی که بجهت
غسل

غسل واجب یا مندوب بوده باشد یا غیر غسل نمیباشد و مشهور میان
متأخرین صحت صوم و عدم لزوم قضاء و کفاره است و بعضی قائل
بفساد صوم و تفصیل بین قضاء و کفاره بثبوت اول و نفی ثانی مایل شده اند
و این قول را مرحوم شهید در دروس اختیار فرموده و از ابن براج
نیز حکایت نموده اند و جمیع این اقوال متفقند در ثبوت حرمت
و بعضی قائل بثبوت حرمت و بعضی قائل بعدم صحت اصل ارتماس
شده اند و این قول را جمعی نسبت بسید مرتضی و ابن ادریس
داده اند و از علامه مرحوم در منتهی نسبت عدم کراهت را
بابن عقیل بعضی نقل نموده اند و بنا بر این قول این نیز قضاء و کفاره
منتفی است بلکه فساد غسل هم لازم نمی آید و قول ثانی اقوی است
و اصل عمومات شاهد بر این است و خصوص موثقه اسحق بن
عمار نیز دلیل بر این است حیث قال قلت لابی عبد الله علیه السلام
رجل صائم ارتمس فی الماء متعمدا علیه قضاء ذلک قال لیس علیه
قضاء و لا یعودن شیخ مرحوم در استبصار بعد از آنکه میل باختیار
این قول فرموده است اعرف حدیثا فی ایجاب القضاء و الکفارة
ولیکن

در ایجاب احدهما علی المرتضی خلاف ادعوی الاجماع سیّد مرحوم ایجاب قضا
و کفاره مسموع نیست بعد از آنکه خود بر خلاف آن فتوی داده باشد کما عرفت
قال العلامة فی التحریر لو ارتمس فی الماء قال الشیخان یفسد الصوم
و قال المرتضی لا یفسده و هو قوی و الشیخ قول ثان تحریم غیر مفسد و هو
حسن انتهی و بهذا یعلم الجواب عن دعوی الاجماع الذی حکاه فی المختلف
عن الشیخ و دعوی اجماع سید بن زهره بر فرض حجیت او در امثال
این مقام مقاومت نمیتواند لکن شبهه نیست در اینکه اثبات
قضا بلکه کفاره اقرب باحتیاط و اوفق بمنهج نجات است ثالث
آنکه ارتماس نسیانا موجب فساد صوم میگردد و اگر بجهت غسل
بوده باشد منشا بطلان او میشود یا نه ظاهر این است که ارتماس
نسیانی بی اشکال و بی خلاف مفسد صحت صوم نیست و غسل نیز
ظاهرا بی اشکال صحیح بوده باشد سؤال هرگاه شخصی در نهار رمضان
استمنا بکند عامدا او ناسیا عالما بالحرمة ام جاهلا آیا مبطل صوم است
یا نه و بر فرض ابطال آیا قضا و کفاره هر دو واجب میشود یا قضای
تنها و بر فرض وجوب کفاره آیا یک کفاره واجب است یا بیشتر جواب

ملخص

ملخص سؤال با امثال آن راجع است بچند چیز است اول
آنکه تعمد استمنا با علم بحرمة در نهار رمضان منشا
فساد صوم است یا نه و این خلافی نیست که عالم ببطلان
صوم باستمنا [illegible] او گه بی اشکال مفسد صوم و موجب
قضا و کفاره هر دو میباشد لکن در صورتیکه منی خارج شود
و الا صوم صحیح اما اثم است و در صورت ثانی یعنی در صورتیکه
جاهل بوده استمنا موجب فساد صوم میباشد مسئله محل
خلاف است جمعی قائل بلزوم قضا و کفاره شده اند مثل عالم و این
قول را صاحب کفایه نسبت باکثر داده و جمعی مثل محقق مرحوم
و علامه و شهیدین مرحومین و صاحب مدارک و غیرهم
اکتفا بقضای تنها نموده اند و جمعی قائل بلزوم هیچیک نشده اند
و ظاهر قول ثانی است هرچند احتیاط باول است ثانی تعمد
استمنا است با جهل بحرمة آن در اینصورت اگر عالم بوده
که مفسد صوم است موجب قضا و کفاره هر دو خواهد بود و الا
مثل عالم بحرمة و جاهل بافساد است که مذکور شده ثالث

بعد استمنا است نسبتا تا انما ینبغی که متذکر صوم بنوعی باشد اقدام به
فعل شنیع نموده مسائلی ضرور بیت قضا و کفاره هر دو لازم نیست
و صوم او صحیح است لکن آثم خواهد بود باعتبار حرمت فعل
بیان کفاره است یکی است یا بیشتر و اینصورت بنگاه استمنا
بود و بالجمله استمنا محرم باشد خلاف است جمعی از فقها
رضوان الله علیهم بجمیع کفارات ثلث قایل شده اند لکن ظاهر
جواز بکفاره واحده است هرچند نهایت احتیاط در جمع باشد
سوال هرگاه شخصی جاهلا بتحریم ارتماس در نهار رمضان
المبارک غسل ارتماسی بعمل آورد آیا موجب افساد صوم خواهد
بود یا نه و بر تقدیر افساد آیا قضا و کفاره هر دو واجب خواهد بود
و هرگاه شخصی در نهار رمضان افطار بعمل آورد یا استمنا فعل
غسل ارتماسی نماید غسل او صحیح است یا نه جواب حکم در مسئله اولی
اینکه ارتماس مطلق با علم بحرمة یا جهل با و منشا فساد صوم
ظاهر این است پس قضا و کفاره بجرم تنفس مطلق حصول صائم وقتیکه
جاهل بحرمة باشد لازم نیست لکن احوط اتیان قضا بلکه کفاره

هم میباشد

از مفطرات

هم نمی باشد و در مسئله ثانیه اینکه هرگاه ابطال صوم یکی
نموده بعد از آن غسل ارتماسی نماید ظاهر این است که غسل
صحیح است وجه بطلان غسل ارتماسی از صایم متعلق نهی است
بارتماس او و بنا بر اینکه نهی در عبادات مقتضی فساد است
و جمیع اخبار ناهیه که درین باب بنظر رسیده مختص بصایم
است و شامل مفطر و امثال که از او صادر شده نباشد
نیست و دعوای اولویة هم درین باب ممکن نیست سوال
در خصوص نیت صوم و منافیات بنوعی که رفع ملاقات علی
میباشد بیان فرمایند و وقت نیت هم بیان فرمایند وجه
وقت نیت نماید قربت یا واجب نیت نماید جمیع مراتب را بیان
فرمایند جواب نیت چنین میباید که منع خود میکنم از اکل
و شرب عادی و غیر عادی و جماع و استمنا و تعمد کذب بر خدا
و رسول و ائمه و از تعمد بقا بر جنابت و ایصال غبار غلیظ
بحلق و حقنه بمایع و تعمد قی و از معاودت بنوم جنبا از
طلوع فجر صادق الی الغروب بجهة امتثال امر الهی جل شانه واجب قربة

بلوغ یا این شوم مشکل است لکن با این شوم نیت قطع الصحة است

وقت این نیت تمام شب است هر وقت که خواهد

حتی ابتهاج اینها خصوص نیست همین که نوشته اینها را دیده

باشد همین قدر ... کند امثال از این امور معهوده

نجه صادقات الی بغر وجه انیکه بر من واجب است قربة

الی الله کفایت خواهد نمود و غسل جنابت در شبهای ماه

رمضان هر وقت از شب که نماید نیت وجوب میتواند کرد

و قربت مطلقه در جمیع عبادات کفایت میکند سوال در شروع نمودن

بروزه کفاره مراعات اول ماه اولی خواهد بود یا نه هرگاه

از اول ماه خواهد شروع کند و باعتبار برخودی باشد

و شککی باشد در یوم الشک را روزه بگیرد و روز بعد

مشغول شود و آن بیست و نه روز تمام شود از ماه دیگر یکی

یکی روز را روزه خواهد داشت یا دو روز را و هرگاه دو روز را

صایم شد تتمه را بیست و هشت روز خواهد

گرفت یا بیست و نه روز یوم الشک را هرگاه روزه بدارد

غرة محبوب

غرة محسوب خواهد داشت یا آنکه بعد از یوم الشک همان

ماهی که بیست و نه روز تمام شد یکماه خواهد بود جواب این سوال

مشتمل بر چند مطلب است مطلب اول آنکه نیت روزه مراعات اول ماه

اولی خواهد بود یا نه حکم این آنست که در این باب مخیر است

ما بین آنکه هلالین را روزه میگیرد یا عدم آنکه ... باشد

عدد تکمیل عبادات از شصت روزه باشد یا آنکه هر دو را

آنکه یکماه هلالی اختیار کند ماه دیگر را عددی مع آنکه

احدهما و اتمام منکسر علی التقدیرین سی یوم لازم است و اول ماه نیز

بعض بوده یکی معلوم مطلب ثالث آنکه هرگاه یوم الشک روزه

گرفت و ماه بعد از بیست و نه روز تمام شود از ماه دیگر یکی

یکی روز را روزه خواهد گرفت بجهة تحقق تتابع یا دو روز

جواب یکروز قطعا کفایت میکند در تحقق تتابع یوم لازم

و بفرض روزه گرفتن در یوم از ماه بعد قطعا بیست و هشت

روزه بعد کفایت میکند و احتیاج به بیست و نه روز نیست

جز ما بکلی در نیست که گفته شود صوم همان یوم الشک را

ثابت میکند و محقق ثابت نظر بانکه شرعا اثر رؤیت ماه
قبل محسوب نیست و غرهٔ ماه شرعا یوم بعد است و بتمام رسیدن
آن بیست و نه روز تمام میشود ماه هلالی پس صادق
است یکماه و یک روز روزه کم شده است شرعا بنابر این اکتفا
بروزه بیست و نه یوم میتواند نمود در محقق صوم شهر رمضان
لکن احتیاط این است از ماه بعد روزهٔ اول را روزه بدارد
و تتمه را بیست و نه روز تمام کند سؤال شخصی روزه
استیجاری میگرفته و بعد از ظهر فراموش کرده چیزی خورده
چه باید کرد جواب چونکه فرض این است که چیزی خوردن نسیانا
شده روزهٔ او صحیح است و چیزی بر او نیست بلی افطار
بعد از ظهر عمدا جایز نیست و هرگاه عمدا بعد از ظهر افطار نماید لازم
است ده مسکین را اطعام نماید و با عجز از اطعام سه روز
روزه بگیرد سؤال نیت صوم را بیان فرمایند بنحوی که مفهوم مشخص
شود جواب در صوم واجب نیت چنین کند که من فردا روزه میگیرم
بجهة امتثال امر خداوند عالم جل شانه که بر من واجب کرده

است

است لکن باید روزه دار بداند که چه چیز است پس
روزه و صوم عبارتست از امساک کردن از اکل و شرب
معتاد و غیر معتاد و جماع و ارتماس و اذا تماس و ایصال
غبار غلیظ و نحو آن مثل دود قلیان بحلق و کذب بخداوند
عالم جل شانه و کذب بجناب رسول خدا ص و ائمه ع و از
حقنهٔ مایع بمعنی اماله نمودن و ازقی نمودن عمدا یعنی
که صوم عبارتست از اجتناب از نه چیز مذکوره از
طلوع فجر صادق تا غروب پس معنی آنکه روزه میگیرم
واجب قربة الی الله تعالی اینست که ترک میکنم از طلوع
فجر صادق تا غروب آفتاب اشیاء مذکوره را بجهة
اطاعة و فرمانبرداری جناب باری تعالی شانه و لقا بقای
بر جنابت عمدا تا طلوع فجر پس از اینها چه مستلزم بطلان
صوم است لکن اجتناب از آن معتبر در ماهیة صوم
نیست بلی صوم عبارتست از امساک از امور مذکوره
از طلوع فجر تا غروب در صورتی که این امساک مقرون

ببقای با جنابت عمدا تا طلوع صبح نبوده باشد پس هر گاه
نافی بر جنابت ماند تا طلوع فجر و امساک و اجتناب از امور
مذکوره نمود از فجر تا غروب این امساک شرعا صوم نیست
لکن مقصود این است که لازم نیست چنین نیت ملتفت
این شود که من کف نفس خود میکنم از تعمد بقای بر جنابت
تا فجر بلی این معنی شرط تحقق صوم است نه معتبر در مفهوم
آن و همچنین است خواب نافی در حق جنب یعنی لازم
نیست در حین نیت ملتفت این بشود که من اجتناب
میکنم از خواب نافی با جنابت مجملا این دو چیز معتبر است در شب
و صوم عبارت از اجتناب از نه چیز مذکوره است در نهار
بنحوی که مذکور شد سوال التماس این است که حکایت
قلیان کشیدن در روز ماه مبارک رمضان در حق
صایم بیان فرمایند یا قایل بحرمت و قایل بجواز و مستند
طرفین جواب مشخص است خصوص قلیان معنون در کتب
احدی از فقهای نیست بلکه مذکور دخان است لیکن

میکوئیم

میکوئیم آنچه تصریح فرموده اند صاحب ذخیره و کفایت
انست که قائلین بحرمة اکثر متاخرین است و قایل بجواز
بعضی لکن در دخان غلیظ و عبارت ایشان در ذخیره و
کتاب این است و الحق المتاخرون الحق بالغبار الدخان
الغلیظ الذی یحصل منه اجزاء و یتعدی الی الحلق کبخار
القدر و نحو ذلک و انکره بعضهم و هو حسن انتهی
بلکه از صاحب مدارک اطلاق متاخرین است بر حرمت
قال و الحق المتاخرون بالغبار الدخان الغلیظ الذی
یحصل منه اجزاء و یتعدی الی الحلق و بخار القدر و نحوها
لکن آنچه حال بنظر حقیر هست از قائلین بحرمت محقق
ثانی نیست در جمله از مصنفات خود قال فی تعلیقاته علی الشرایع
بعد الحکم بتحریم ایصال الغبار الی الحلق و لا باس بالحاق
الدخان الغلیظ الذی یحصل منه اجزاء الغلیظ و یتعدی
الی الحلق و کذا بخار القدر و نحوه و همچنین شهید ثانی
در مسالک قال و الحق به بعض الاصحاب الدخان الغلیظ

و…

و بخار الغبار و نحوه هو حسن ان تحقق معها اجسام و مشی

علی انه قد ما الفاضل المحقق الخوانساری قال فی تعلیقاته علی

الروضة بمثل ما حکینا عن المسالک شده و دیگر از غالب کشیدن

ناشی میشود که دهن پر میشود در اینکه دخان

غلیظ است محل تامل نیست از هیچ دود منفصل میشود

اجزاء بنا بر این کسانیکه دخان غلیظ را مبطل صوم میدانند

نظر ما آنها هست که حکم کنند باینکه قلیان بطریق متعارف

میان اغلب ناس مبطل صوم بوده باشد بلی حرفی که درین

مقام میتوان گفت آنست که موضوع مشخص نیست یعنی

رسیدن آن بحلق معلوم نیست لکن این خلاف انصاف است

نظر بآنچه تجربه شده هرگاه کسی راه رود یا بایستد جائی

که غبار متصاعد میشود بعد بلغم از دماغ یا از سینه خارج

میشود می بیند آن بلغم مخلوط بانکی و غبار است

پس آن دودی که داخل دهن میکنند خصوصا در صورتی

که دهن مملو از آن شود بی تشکیک داخل حلق میشود

بلکه حاجت

بلکه حاجت به پر شدن دهن نباشد و این ظاهر است

و این قول ظاهر میشود از کسانیکه حکم فرموده اند

که ایصال غبار غلیظ بحلق مفطر و مبطل صوم است یعنی

تقیید غبار بغلیظ نکرده اند مثل مرحوم شیخ مفید در مقنعه

و مرحوم محقق در کتاب شرایع و علامه مرحوم عمّا در اکثر کتب

منتهی و تلخیص و تبصره و مرحوم شیخ شهید در لمعه

و شیخ شهید ثانی مرحوم اسرار و مبانی فرموده که انکه

حاجت بر تقیید نیست و عبارت مرحوم این است که ایصال بغلیظ

الغبار المتعدی الی الحلق غلیظا کان ام لا لتحلل کل قوق

وغیره کالتراب و تقیید بالغلیظ فی بعض العبارات و منها

الدروس لا وجه له وجه ظهور ما اینمطلب آنست که

تشکیکی نیست در دخان غلیظ در حلق اشتداد است

از دخان مطلق غبار حکم مفسدیة در آن مستلزم

حکم مفسدیة آنست بطریق اولی بلکه میتوان ادعا

نمود تفرقه میان غبار غلیظ و دخان غلیظ درین باب مثل نباشد

نظر بانیکه اجزاء حسیه از این دخان ظاهر است و اینچنین اهل
کسی تجربه نماید بار چه کتانی را بر سر قلیان بگذارد
بعد از قلیان کشیدن ملاحظه آن نماید و مرحوم فقیه
اجتناب از آن جلیل فاضل شیخنا ابو الصلاح از جمله چیزها اینکه در حق
صایم واجب دانسته وقوف در غبار متکاثف است
فظاهر الامر این قایلم افتاده که اجتناب نماید از بو کردن
دهن از دود قلیان کما لا یخفی واما قائلین بر اینکه دخان
مطلقا مضر و مفسد نیست یعنی کسی که خال در نظر هست
که تصریح کرده بعدم ابطال او صاحب تنقیح است و عبارت
انم صحراین است الدخان لا یفطر الصایم لروایة عمرو بن سعید
عن الصادق ع الصایم یدخن بعود او غیر ذلک فتدخل الدخنه
فی حلقه قال لا باس بعد از ایشان صاحب مدارک است
قال والحق المتاخرون بالغبار الدخان الغلیظ الذی یحصل
منه اجزاء یتعدی الی الحلق وبخار القدر ونحوه وهو بعید
انتهی ولک ان تقول انه لیس تصریحا بالجواز وعدم الابطال
بل استبعاد

بل استبعاد و بعد از ایشان صاحب کفایة و ذخیره است
قال فیهما بعد حکایة الحاق الدخان الغلیظ بالغبار عن الاکثر
المتاخرین من اهل الفقه وانکره بعضهم وهو حسن والمستند
فی الجواز مضافا الی الاصل ما رواه فی التهذیب عن عمرو بن
سعید عن الرضا علیه السلام قال سالته عن الصایم یتدخن
بعود او بغیر ذلک فتدخل الدخنه فی حلقه قال لا باس به
وقد عرفت انه مما یتمسک به صاحب التنقیح فی المقام فتوقف
علیه انه ضعیف سندا و دلالة واما الاول فلان شیخ الطائفه
رواه باسناده الی احمد بن الحسن بن علی بن فضال عن عمرو بن
سعید عنه علیهم السلام ولم یذکر طریقه الیه فی المشیخه
واما فی الفهرست فانه وان ذکر طریقه الیه لکن بالاضافة
الی کتاب الوضوء وکتاب الصلوة لاحمد المذکور والظاهر ان
الحدیث المذکور ماخوذ من غیرهما فطریقه الیه مجهول
وعلی فرض الاغماض عنه نقول ان احمد هذا ومن روی عنه

كما انهما فطحيان فلك ان تقول انهما وان كانا كذلك لكنهما ثقتان

فعندنا توثيق الاول منهما النجاشي وشيخ الطائفة والثاني بشيخ

الطائفة ثقة والمحقق في المعتبر عند ذكر الحديث الذي كلامنا فيه

في عمرو بن سعيد انه ثقة فالحديث موثق واما الثاني

فلوضوح ان الكلام انما هو في ادخال الدخان الى الحلق لا في

دخوله فيه من غير عمد فالقدر الظاهر من السؤال في الحديث

المذكور انما هو الثاني لقوله عليه السلام فيدخل الدخنة

في حلقه قرينة على ان الظاهر انه من الدخول لا من الادخال

فمقصود السائل من قوله عن الرجل يتدخن بعود او بغير ذلك

فيدخل الدخنة في حلقه ان من اشتغل بهذا العمل في يوم الصوم

فيدخل الدخنة في حلقه من غير عمد وشعور هل يجوز له

ذلك قال جائز لا باس والى هذا المطلب اشار المحقق قدس سره

في المعتبر والعلامة رفع الله قدره في المنتهى في ذيل الحديث

المذكور وهو قوله ومسالته عن الصائم يدخل الغبار في حلقه

قال

قال لا باس قال المحقق بعد الحكم بان الغبار مفسد للصوم

ما هذا لفظه ورواية عمرو بن سعيد غير منافية لذلك

لانا نقول بموجبها لانا نوجب عليه قضاء وكفارة بدخول

الغبار في حلقه وانما نوجب بادخاله حلقه قصدا واختيارا

وفي المنتهى لانا نقول بموجبها ان المفطر عندنا ادخال الغبار

عمدا الى الفم لا دخوله مطلقا وقال شيخنا المحدث الحر العاملي

في الوسائل بعد ان اورد الحديث هذا محمول على الغبار

والدخان غير الغليظين او على عدم التعمد او على عدم امكان

التحرز ولا اشعار فيه بتعمد الادخال بل ظاهره عدم التعمد

وهو كما افاد بل ربما يظهر من السائل انه اعتقد حرمة

ادخال الدخان في الحلق متعمدا وانما يكون سؤاله للاشتغال

بذلك الشغل مع انه قد يدخل الدخنة في حلقه من غير اختيار

وقررهم عليه وتقريرهم كافعالهم واقوالهم فتامل

تنبيه اعلم ان عمرو بن سعيد عده شيخ الطائفة في رجاله

من اصحاب مولانا الرضا عليه السلام وقد روى هذا الحديث
عنه عليه السلام وفي التنقيح من نسبته مولانا الصادق
عليه السلام من طغيان القلم والله تعالى العاصم من الخطأ
والزلل اما الاصل فيمكن ان يقال ان التمسك به هنا في
غير محله بل المقام مقام التمسك بقاعدة الاشتغال بناء
على الجهل بحقيقة الصوم في الشريعة بناء على انه كما يمكن
ان يعتبر فيه الامساك عن الغبار والاحتقان بالمائع وغيرهما
كذا يمكن ان يكون المعتبر فيه الاجتناب عن ايصال الدخان
الى الحلق ومع ثبوت التكليف بالاتيان بالصوم من الامور المعتبرة فيه
وتحقق المكلف به مع الاجتناب عنه غير معلوم فلا بد
من الاجتناب تحصيلا للامتثال ويمكن الاستدلال بوجوب
الاجتناب عن ذلك مضافا الى ما مر بما رواه شيخ الطائفة
في التهذيب عن سليمان بن جعفر المروزي قال سمعته
اذا تمضمض الصائم في شهر رمضان واستنشق متعمدا او شم

رايحة غليظة

رايحة غليظة او كنس بيتا فدخل في انفه وحلقه غبار فعليه
صوم شهرين متتابعين فان ذلك له فطر مثل الاكل والشرب
والنكاح وجه الاستدلال من وجهين الاول منطوقه الدال على
ان شم الرايحة الغليظة يكون مفطرا فلا بد من الاجتناب
عنه ويظهر من شيخنا المفيد قدس الله تعالى روحه السعيد
في المقنعة وشيخ الطائفة الافطار بمضمونه قال في المقنعة
ويجتنب الصائم الرايحة الغليظة والغبرة التي تصل الى
الحلق فان ذلك نقض في الصيام قال ويشم الطيب
الا المسك والزعفران فانهما يصلان الى الحلق ولا يخفى
ان الظاهر من هذا الكلام المنع عن كل ما يصل الى الحلق ولكن
مثل الدخان بل الامر فيه اشد من شم المسك والزعفران
كما لا يخفى وفي النهاية قال واما الذي يفسد الصيام
مما يجب فيه القضاء والكفارة فالاكل والشرب الى ان قال
وشم الرايحة الغليظة التي تصل الى الحلق فنقول ان الحكم

بلزوم الاجتناب عن الشم المذكور تستلزم الحكم بلزوم الاجتناب
عن الدخان الغليظ بطريق اولى والثاني ان مقتضاه ان ادخال
مطلق الشيء في الحلق يكون مفسدا ولو لم يكن غليظا فالاقسام
بالدخان الغليظ بطريق اولى كما قدمنا وايضا نقول ان التتبع في
الاخبار الواردة عن سادات الاخيار زيادة الاهتمام في الصوم والاجتناب
فيه من مطلق ما يدخل في الحلق ففي الصحيح المروي في التهذيب عن
الحلبي عن ابي عبد الله ع انه سئل عن الرجل يكتحل وهو صائم فقال
لا اني اتخوف ان يدخل راسه والمقصود ان الاشكال في المسئلة
فانها ليست من المسائل التي يمكن الجرأة فيها بالفتوى بالجواز
لان السند للمذكور ليس مما يمكن المناقشة فيه بل يمكن ان
يقال بمقتضى الانصاف ان الحكم بعدم الجواز فيه اسهل من الحكم
بالجواز فينبغي فيه الاحتياط لكونه اقرب الى سبيل النجاة ووفق
سبيل السداد ومما يدل في هذا المطلب الصحيح المروي في
التهذيب عن محمد بن مسلم عن احدهما ع انه سئل عن المرأة تكتحل

وهي صائمة

وهي صائمة فقال اذا لم يكن كحلا تجد له طعما في حلقه فلا باس
والموثق كالصحيح المروي في الكافي عن سماعة بن مهران قال
سألته عن الكحل للصائم فقال اذا كان كحلا ليس فيه مسك
وليس له طعم في الحلق فلا باس وغيرهما من الروايات الظاهرة
ان المستفاد منهما ومن امثالهما منع ايصال كل شيء كان الى الحلق
سوال ضعيفه شب را جنب شد از شبهای ماه مبارك رمضان
وقبل از صبح لكن خوف بقدر فرصت ديد چون نزديك بود عادة
حيض او بود يقين حاصل شد كه حايض شده بود ترك غسل جنابت
نموده تا آنكه صبح شد و در روز معلوم شد كه حيض نبوده
ولكن روزه را تجديد نمود آيا روزه اش صحيح است يا نه و على فرض
البطلان قضا لازم است يا كفاره هم دارد جواب البته روزه را
بگيرد و غسل كند و قضاى آن روز را قربة الى الله بگيرد
ظاهرا اينست كه كفاره لازم نباشد سوال هر گاه در صوم مظنه
ضرر بوده باشد مثل اينكه موجب بطوء مرض شود چنانكه هر گاه

مرض نقل شد بکسی محتاج باحتقان از مایع بوده و مفروض آنکه
بعد شب اماله فکر شده و هنوز آثار نقل در روزه باقی
باشد یا آنکه از صبح تا ظهر تهوعی نداشت و بعد از ظهر تب
حادث شد و قشعریره و درد حلقهای چشم الی غیر ذالک
من الامارات قبل از ضحوه اکل و افطار آیا موقوف باذن حاکم
شرع است یا خیر جواب هرگاه مظنه ضرر باشد در صوم افطار
جایز بلکه متعین است و همچنین است حال اماله الی اللیل
الی تأخیر موجب مظنه ضرر باشد البته تأخیر ننماید سؤال
هرگاه طفل غیر ملتحی را در روز روزه به بیند و باعث
لذت نفس گردد نه اینکه منظورش خلاف شرع باشد آیا
روزه اش صحیح است یا باطل جواب در صورة مسطوره اگرچه روزه
باطل نیست لکن اجتناب از امثال این امور مهما امکن مقتضای
قوة ایمانست اگرچه در غیر صوم باشد سؤال عبارت زاد المعاد
بدانکه از جمله سنتهای موکده که حضرت رسول خدا صلی الله
علیه وآله

علیه وآله وسلم بران مواظبت نماید بود تا از دنیا رفت
روزه سه روز در هر ماه هست و اما موافق مشهور پنجشنبه
اول ماه و پنجشنبه آخر ماه و چهار شنبه اول از دهه میانه
ماه هست آیا در قبله نمای چنین است جواب بر چنین نسخه
استحباب صوم سه روز از هر ماهی محل تشکیک نیست
اول پنجشنبه از عشر اول و اول چهار شنبه از عشر وسط
پس هرگاه پنجشنبه در عشر اول اتفاق مثل اینکه روز چهار
شنبه یا روز پنجشنبه اول ماه باشد پنجشنبه اول را
روزه بگیرد و همچنین هرگاه روز چهار شنبه در عشر اوسط
اتفاق افتد چهار شنبه اول را روزه بگیرد و اما پنجشنبه
عشر آخر آخر پنجشنبه را اجتناب نماید هرگاه پنجشنبه متعدده
بوده باشد سؤال زید جاهل مسئله بوده و نمیدانسته
که استهلال ماه مبارک رمضان حرام و مفطر است و باین
اعتقاد بجا آورد در ماه مذبور و بعد از آن چنین فهمید

تقلید الشخص که استمناء در ماه مبارک رمضان حرام است
موجب کفاره و وجوب قضا قبل انجام آوردن کفاره احتیاطا
بانفصال در [illegible] بر این امین نشد باین نحو که با شخصی قرار داد
کردند که روزه نیابة عن شخص بگیرد و وجه اجاره را تعیین
کردند ولکن صیغه نخواندند و روزه نمی گرفت در وسعه
وقت و هر قدر که روزه گرفت آن شخص پول داد باو بحساب
قرار دادی که کرده است باو آیا این اجاره صحیح و منعقد است
و روزه صحیح است و این شخص بری الذمه است از آن
پولی که گرفته است یا نه و بر تقدیر فساد اجاره یا عدم
و اشتغال ذمه آن آیا میتواند آن شخص وجهی که پول را باین
داده که روزه بگیرد الحال از بابت رد مظالم بنای احتساب
کند با وجود آنکه هیچیک نمیدانند مقدار آنرا بالفعل یا نه
یا نه و ایضا بفرمایند که کفاره استمنا جمع است یا نه
جواب ظاهر این است در صورت جهل بعدم جواز استمنا
در روز ماه مبارک رمضان چنین عمل موجب بطلان صوم

و لزوم قضا

و لزوم قضا است و ظاهر این است که حکم بلزوم کفاره در صورت مفروضه
نمیتوان نمود لکن احتیاط مقتضی عدم اخلال بکفاره است و اما کفایت
صوم اجاره این هرگاه در صورت عدم تمکن از صیغه عربی باین نحو قرار داد
ما بین طرفین شده باشد که خود او باجاره داد مرکه [illegible] صیام
شوم از جانب فلان شخص موصی شما بفلان مبلغ تا بیست یوم مثلا و صحیح گفته
باشد باین نحو قبول کرده این کفایت در حق تحقق اجاره میکند اما اگر باین
نحو معامله کرده باشد آن شخص گفته باشد ده یوم روزه میگیرم از جانب
فلان شخص بفلان مبلغ این شخص گفته باشد خوب است ظاهر این است
که این قدر کفایت کند در صحت و لزوم عمل و اما هرگاه آن قرارداد مسطور
بعمل نیاورده پس هرگاه این شخص عمل را تبرعا بعمل آورده بجهت میت
و شخص وصی وجه را تبرعا داده [illegible] باشد باو این هم بی عیب است
و هرگاه تبرعا بعمل نیاورده و قصد وجوب در اداء نموده باشد یا آنکه
مقتضی وجوب متحقق نبوده باشد بعد از این حکم بصحت عمل در چنین
صورت مشکل است مخلص از این باینحو میشود که حال معادل وجه

شخص وصی از بابت رد مظالم یا از بابت وجوه بری بدهد یا این شخص
وارث نماید بوصی از بابت وجه سابق مقدار صوم را میتوان مشخص
کرد که یکماه بوده یا زیاده بعد از آن شخص وصی بطریق اجاره شرعیه باو
باید بگیرد که صوم بعمل آورد و چون که مدت گذشت که حکم بلزوم
کفاره در صورت جهل بحرمت استمناء نمیتوان نمود لهذا احتیاط
که کفاره جمع است یا انفراد اگرچه رعایت احتیاط مقتضی اتیان بکفاره
جمع است لکن ظاهر عدم لزوم است **سؤال** شخصی در اوایل بلوغ
جاهل بمسئله بوده در شب ماه مبارک رمضان جنب میشد و
غسل نمیکرد و صبر مینمود تا صبح شود بعد از آن غسل میکرد در ایام
متعدد این عمل از او صادر شد چه حکم دارد آیا تکلیف همان قضای
[illegible] است یا قضا و کفاره [illegible] بی نقد بی قضا یا کفاره آیا باید
بایستی بدهد یا بجهة عدد روزها کفاره باید بدهد چنانچه باید اطعام
[illegible] نماید یا در یک مجلس باید اطعام شصت مسکین نماید
یا در مجالس متعدده نیز جایز است و اما اصل اطعام شرط است یا قیمه

اتوانین

اتوانین میتوان دادی نقدی جواز قیمة و تفرق مجالس میتوان
قیمت را بیکنفر داد یا نه و بیک نفر را میتوان شصت مرتبه اطعام
کرد یا نه و اقل واجب در اطعام چه چیز است **جواب** قضای آن روزها
واجب است و اما کفاره با جهل چنانچه مفروض است ظاهر این است
که واجب نبوده باشد لکن احتیاط مقتضی رعایت کفاره است بلکه
تعدد کفاره است بعدد روزهائی که غسل را تاخیر نموده تا صبح
از روی یا تمکن از غسل و اما معتبر در اطعام این است که باید
عدد مطعوم علیه شصت نفر باشد خواه در مجلس واحد بوده باشند
یا مجالس متعدده پس اطعام یکنفر در شصت دفعه یا سی نفر در دو دفعه
کفایت نمیکند و اما سؤال از اطعام و قیمت پس اگر مراد این است
که پول نقد میتواند بفقیر بدهد ظاهر اینست که جایز نباشد
بلکه لازم است نان یا گندم و هکذا اقل واجب در اطعام یک
که ربع من تبریز است و پنجاه و دو [illegible] شاه که
شانزده عباسی بوده باشد بقدر شش مثقال و [illegible]

علاوه از مد است که بیع من بتی است و لکن احتیاط در دو مد است
و اما هرگاه اطعام را اختیار نماید پس واجب همان قدر است که سیر
شود و هو العالم سؤال شخصی در ماه مبارک رمضان شب بقصد
خوردن سحر برخواسته بقول اینکه شب باقیست و تفحص
و تجسس نکرده اکل و شرب نموده با آنکه وقت را نشناخته تا تفحص
نماید در اثنای اکل صوت دو سه مؤذن شنید بعد تفحص نمود
چنین معلوم او نشد که صبح طالع است یا نه در اشتباه باقی ماند
که شب باقیست یا صبح طالع یا معلوم که صبح بوده است در سال
هر گذشته قضای روزه ماه مبارک رمضان بجا آورد آیا
کفاره هم در اینصورت لازم است یا هیچ کدام لازم نیست
جواب در صورتیکه بعد از استماع اذان تفحص نمود صبح بودن او
مشخص او نشد در چنین صورت ظاهر اینست که قضا و کفاره
هیچیک لازم نبوده باشد بلی هرگاه مشخص بشود که اکل بعد از فجر
واقع شده و این شخص در حین اکل معتقد بقا دلیل بوده در چنین صورت

قضا

قضاء صوم از روزه لازم است بنا بر عدم عذر ظاهر اینست
که کفاره که عبارت مد کفاره بوده باشد لازم است و احتیاط مقتضی
رعایت دو مد است سؤال چه میفرمایند نوم اول و ثانی و ثالث
از برای صایم در حال جنابت از قضا و کفاره حکم او بیان فرمایند
جواب شخصی که جنب شد و با جنابت خوابید این بر چند قسم میشود
اول آنست که خوابید با نیت عدم غسل قبل از طلوع فجر و بیدار
نشد تا طلوع فجر در اینصورت صوم باطل و قضا و کفاره هر دو
لازم دویم آنست که خوابید من غیر نیة للغسل یعنی غافل از نیت
غسل و عدم غسل نه نیت کرده و نه نیت غسل نکرده هیچیک نداشت
و خوابید همین حالت بیدار نشد تا طلوع فجر در اینصورت حکم لزوم
کفاره بلکه بلزوم قضا نیز مشکل است احوط رعایت قضا بلکه
اثبات بکفاره است سیم آنست که خوابید با نیت غسل و عادت
او این بود که بیدار شود لکن اتفاق افتاد بیدار نشد مگر بعد
از طلوع فجر در اینصورت روزه او صحیح خواهد بود چهارم مشتمل

سیم است یعنی خوابید با عزم غسل و بیدار شد و اتیان بغسل نکرده
خوابید این نوم ثانیه است در حق او چنین اعتقاد داشت که بیدار
خواهد شد لکن بیدار نشد در اینصورت اگرچه ظاهر اینست که اصل
خواب نخواهد در صورت مسطوره جایز بوده بنوعی منتهی جهة
این خواب در حق او نخواهد بود لکن قضای صوم واجب خواهد
بود پنجم آنست که از خواب دو بیدار شد و مع ذلک قبل از اتیان
بغسل خوابید این خواب سیم است در حق او و معتقد این بود که بیدار
خواهد شد و لکن بیدار نشد مگر بعد از انفجار فجر در اینصورت
ظاهر اینست قضا و کفاره در حق او واجب باشد مخفی نماند آنچه
مذکور شده در خواب اول و ثانی در صورتی بود که معتقد این
باشد که بیدار شود و اما هرگاه معتقد این بوده باشد که بیدار
نخواهد شد و مایوس از بیدار شدن شده باشد در اینصورت
حکم کسی است که متعمداً باقی باشد بجنابت پس قضا و کفاره
هر دو واجب خواهد بود کلامیکه در اینمقام هست این است این حکم

که از برای

که از برای جنب مذکور شد ثابت است در حق هر جنبی حتی
جنابتی که باحتلام شده باشد یا نمیگوییم تشکیکی در عموم نیست
در جمیع آنچه مذکور شد مگر خواب اول در حق محتلم ممکن است
که حکم شود در آن بثبوت قضا چنانچه در خواب ثانیست از حدیث
صحیح مروی در کافی عن الحلبی عن ابی عبدالله علیه السلام انه
قال فی رجل احتلم اول اللیل واصاب من اهله ثم نام متعمدا فی شهر
رمضان حتی اصبح قال یتم صومه ذلک ثم یقضیه اذا افطر من شهر
رمضان ویستغفر ربه ومقتضاه لزوم قضاء صوم ذلک الیوم
و لو فی النوم الاول والتقیید ثابت فی غیر الاحتلام للصحیح المروی
فی التهذیب عن معاویة ابن عمار قال قلت لابی عبدالله علیه السلام
الرجل یجنب فی اول اللیل ثم ینام حتی یصبح فی شهر رمضان قال لیس علیه
شیء قلت فانه استیقظ ثم نام حتی اصبح قال یقضی ذلک الیوم عقوبة
ان سیاقه فی غیر الاحتلام فعلی هذا لو نام بعد الاحتلام ولم یستیقظ
الا بعد الانفجار ینبغی علیه التدارک بقضاء صوم ذلک النهار مخفی نماند

تا بهم نکند در موضعی که قضاء صوم لازم است با کفاره یا با علم

تثلیث آن اکل یا شرب مثلا در آن وقت در حق جانی بوجه باشد قطعا چنین

باکه امساک در حق او لازم است در آن روز مثل سایر روزه

داران و قضای صوم هم بعد انقضای شهر لازم خواهد بود سؤال

حکم مضمضه در ماه رمضان را بیان فرمایند جواب مضمضه در ماه

میکند رمضان منقسم بچند قسم میشود اول آنست مضمضه

سورت که مضمضه آب از حلق که مخرج خای معجمه است تجاوز نمیکند درین

صورت حرجی و قضائی بر او نیست دویم آنست که مضمضه میکند

بعد از ... و مبالغه در این صورت بی تشکیک قضا و کفاره

او روزه لازم است سیم آنست که مضمضه میکند و آب از حلق

تجاوز لکن بی اختیار و این مضمضه تبرید و رفع عطش باشد یا

بجهة پاک کردن دهن باشد یا عبث باشد درین صورت اگرچه

آن در آن نیست لکن قضای آن روزه لازم است چهارم آنست که

مضمضه جهت وضو مستحب بوده باشد خواه وضو بجهة نماز

نافله باشد

نافله باشد یا بجهة تلاوت قرآن یا بجهة بودن با طهارت و بی اختیار

آب از حلق او پائین رفت این قسم هم مثل قسم سیم است

قضای صوم آن روز لازم است پنجم آنست که مضمضه بجهة وضو

نماز واجبی بوده باشد خواه نماز فریضه ادائی بوده یا قضائی

و در اثنای مضمضه آب بی اختیار بحلق او فرو رفت درین صورت

قضای صوم آن روز واجب نیست و ظاهر اینست و ضو بجهة هر

واجب چنین باشد اگرچه نماز از غیر باشد یا صلوة مندوب

باشد سؤال هرگاه صایم نظر کند با جنبیه و غیرها و نظر کردن

باعث انزال شود قضا و کفاره بر او لازم است جواب این مسئله

منقسم بچند صورت میشود وجوب قضا و کفاره در بعضی

از صور محل تامل نیست تفصیل مقام مقتضی اینست که گفته شود

صورت اولی از صور مسئله آنست که کسی عادة او این بوده که هرگاه

نظر میکرد بزن مثلا باعث انزال او میشد و مع ذلک در حال صوم

شهر رمضان نظر کرد قصد انزال هم داشت درین صورت قضا

و کفارهٔ هر دو لازم است فرق در این مقام از حیثیت لزوم قضا
و کفاره همین است اینکه نظر بحلال باشد نعوذ بالله تعالی معصیت
آن اکثر و عقوبت آن اشد خواهد بود دویم آنست که معتاد
که بنظر کردن موجب انزال میشد و در روز ماه رمضان نظر کرد
و لکن در حین نظر کردن قصد انزال نداشت و نظر کرد و انزال
شد در اینصورت نیز قضا و کفاره هر دو لازم
باشد در صورتیکه نظر کردن با اراده و اختیار بوده باشد بلکه نظر
بغرض اعتبار ممکن است که گفته شود این بالمآل منفک از قصد با انزال
نشود پس قضا و کفاره هر دو لازم خواهد بود سیم مثل ثانی است
یعنی معتاد بود که هر وقت نظر بزن میکرد انزال میشد و در صوم ماه
رمضان نظر کرد و انزال شد لکن نظر کردن باختیار او نبود چنین اتفاق
نظر بزن در جبر افتاد و انزال شد ظاهر آنست در اینصورت قضا و کفاره
هیچیک نباشد خواه ضعیفه حلال او باشد یا حرام چهارم آنست
که معتاد در انزال نبود لکن در نظر کردن قصد انزال کرد یعنی نظر کرد
بجهة انزال

بجهة انزال شدن و نظر کرد انزال هم شد در اینصورت ظاهر
اینست که تفرقه میان حلال و حرام هم نبوده باشد پنجم آنست
که نظر کردن در صورتیکه معتاد در انزال نبوده و قصد انزال
هم نداشت لکن اتفاقا انزال شد ظاهر آنست در اینصورت
قضا و کفاره هیچیک لازم نبوده باشد ششم آنست که نظر کرد
و باعث و داعی بر نظر کردن انزال بود یعنی نظر کرد که انزال بجهت
او بشود و لکن انزال نشد این صورت محل اشکال است
نظر باینکه استدامه در نیت معتبر است و استدامه در نیت
اعتبار از این است که نیت منافی و مخالف با نیت صوم نداشته
باشد و معلوم است که صوم عبارت از امساک از اشیای معهوده است
از طلوع فجر صادق تا غروب از جمله کف نفس از جنب شدن است
مثلا مفروض این است که این شخص قصد جنب شدن در بعضی
از اجزای نهار شهر رمضان نموده و مشخص است کف نفس
از جنب شدن مستلزم نیت بعدم جنابت است پس نیت در صورت

مفروضه منتقض شد بنیت بجنب شدن پس استدامه نیت
منتفی شد بنابرین باید قضای صوم لازم باشد مثل اینکه کسی در صوم
ماه رمضان قصد اکل نمود ولکن اصل عمل نیاورد مجملا رعایت
احتیاط در مثل این صورت اتیان بقضا است لکن کفاره ضرور
نیست اگرچه احتیاط رعایت کفاره نیز هست و چونکه کلام
منجر شد باینکه نیت افطار آیا مفطر هست یا نه مناسب آنست
که اشاره شود بخلاف در مسئله پس میگوییم علما اختلاف کرده اند
در این مسئله بسه قول اول آنست که قضا و کفاره هر دو لازم است
و این قول ظاهر میشود از کلام ابی الصلاح قال فی الخلاف ان تعمد
الاکل والشرب الی ان قال او عزم ذلک فسد صومه و لزمه القضا
بصیام یوم و الکفارة عن کل یوم صدقة او صیام شهرین متتابعین
او اطعام ستین مسکینا و در مقابل قول اول است یعنی قصد فعل
مفطر موجب بطلان صوم نیست فلا یجب علیه القضاء و الکفارة
این قول شیخ طوسی است قال فی الخلاف اذا نوی فی اثناء النهار انه

قد ترك

قد ترك الصوم او عزم علی ان یفعل ما ینافی الصوم لم یبطل صومه
الی ان قال دلیلنا ان نواقض الصوم قد نص لنا علیها و لم یذکر فی
جملتها بهذه النیة فمن جعلها من جملة ذلک کان علیه الدلالة
قول ثالث تفصیل است ما بین قضا و کفاره باین نحو که قضای
صوم ازو واجب لکن کفاره واجب نیست احتیاط شدید در رعایت
این قول است مخفی نماند آنچه مذکور شد در هنگام کردن بود
جا نیست در کوشش دادن بکلام زن پس این منقسم میشود بشش
قسم اول آنست که کسی معتاد بود باینکه هرگاه استماع صوت
ضعیفه اجنبیه مشخصه را مثلا نماید این باعث انزال او میشود
و مع ذلک استماع نمود بانیت انزال یا یعنی که استماع صوت آن ضعیفه
را بجهت انزال شده نمود و انزال هم شد در چنین صورت قضا و کفاره
هر دو لازم خواهد بود بلکه احتمال کفاره جمع در حق او ثابت است
در حق چنین شخصی جهت استماع صوت زن اجنبیه مشخصه در روز
مسطوره در غیر حالت صوم پس ارتکاب چنین چیزی در حال صوم

افتاد در بعضی اهل بود دویم آنست که استماع صوت اجنبیه نمود
با عدم با اینکه معتاد او نیست که مذکور شد لکن قصد انزال نداشت
اما نظر باعادتیا انزال شد بنا بر این فرق ما بین این صورت و صورت
اولی آنست داعی بر استماع در صورت اولی میل بانزال بوده و در صورت
ثانیه عکس آنست یعنی باعث انزال استماع صوت بوده ظاهر آنست
در صورت ثانیه نفی قضا و کفاره هر دو لازم نباشد سیم آنست
که قصد هر دو نموده یعنی مطلوب او هم صوت ضعیفه اجنبیه بوده
و هم طلب انزال مشخص است حکم بلزوم قضا و کفاره در دو صورت
اول مستلزم حکم بلزوم آنها است در اینصورت بمجلد در اینصورت
نیز قضا و کفاره هر دو لازم خواهد بود چهارم این است که با استماع
صوت زن معتاد بانزال نبود لکن اتفاق افتاد انزال شد در اینصورت
ظاهر اینست که قضا و کفاره هیچیک لازم نباشد در مبسوط که کلام
شیخ طوسی در مبسوط مشعر باین صورت بوده باشد قال و متی
نظر الی ما لایحل النظر الیه بشهوة فامنی فعلیه القضاء فان کان نظره

الی ما یحل

الی ما یحل فامنی لم یکن علیه شیء فان اصغی و لیستمع الی حدیث
فامنی لم یکن علیه شیء پنجم آنست که با استماع معتاد بانزال
نبود لکن قصد انزال در استماع نموده و لکن با استماع تا انزال شد
در اینصورت ظاهر این است قضا و کفاره هر دو لازم باشد ششم آنست
که قصد انزال با استماع صوت نمود یعنی داعی بر استماع صوت انزال
بود و بدین نیت استماع صوت لکن انزال نشد خواه معتاد بانزال
بوده باشد یا نه حکم این صورت راجع میکند بر اینکه نیت افطار
موجب افطار میشود یا نه کلام در این مذکور شد مخفی نماند که
حکم تقبیل زن و ملامسه با زنان یعنی دست یا عضو دیگر
بدن زنان مالیدن از آنچه مذکور شد در این ظاهر میشود
یعنی اقسام مذکوره در اینها نیز جاریست در صورت اعتیاد
بانزال و نیت انزال و تحقق انزال قضا و کفاره هر دو لازم است
و نعوذ بالله در صورتیکه بسبب تعیین حلال خود بوده باشد
احتمال کفاره جمع قایم است و در صورتیکه هر یک از اینها اجنبی او بوده

قصد انزال نداشته باشد ولکن اتفاق انزال شد در صورت عدم
اعتیاد ظاهر این است قضا و کفاره نباشد اما در صورت اعتیاد
و علم باعتیاد و تحقق انزال ظاهر این است که هر دو لازم باشد
و در صورت نیت انزال و عدم تحقق آن پس کلام راجع میشود
که نیت افطار مبطل هست یا نه حکم آن مذکور شد و همچنین
حال تخیل جماع در حالت صوم از نیت آنچه مذکور شد ظاهر
میشود که در صورت نیت انزال و تحقق انزال قضا و کفاره هم
هر دو لازم است و در صورت تحقق انزال و عدم قصد بآن
و عدم اعتیاد بانزال بآن ظاهر این است که هیچیک لازم نبود
باشد و در صورت اعتیاد بانزال باینمعنی که میداند که حال خود
که هر وقت تخیل چنین چیزی کند انزال خواهد شد با وجود آن
در حالت صوم تخیل نمود و انزال شد ظاهر اینست که قضا و کفاره هم
هر دو لازم باشد و در صورت نیت انزال و عدم تحقق آن در جمیع
صور حکم آن راجع میشود بانکه نیت مفطر مبطل صوم هست یا نه
مذکور شد

مذکور شد و همچنین است حال در صورت تخیل صورت محبوبه
مثلا حکم آن نیز از آنچه مذکور شد ظاهر میشود مخفی نماند آنچه
مذکور شد حکم دست مالیدن یا عضو دیگر مرد ببدن زن
و همچنین است حال در مس زن بدن مرد را خواه حلال مرد بوده
باشد یا نعوذ بالله زن اجنبیه پس هرگاه دست خود را یا موضع
دیگر از بدن خود را مالید ببدن مرد مثل اینکه دارد مالید
یا آلهٔ مرد را مالید پس اگر چنین چیزی بخواهش مرد بوده باشد
و مقصود از این میل و رغبت بانزال بوده باشد و انزال هم متحقق
شود قضا و کفاره هر دو لازم خواهد بود و اما هرگاه قصد انزال
نداشته باشد ولکن اصل مالیدن زن آلت مرد را یا بدن مرد را
بخواهش مرد بوده باشد پس اگر عادت باین نحو مستقر شده باشد
که هر وقت چنین امری میشد انزال میشد و همچنین میل است
نظر بعادت مستمره انزال هم خواهد شد و انزال هم شد در این صورت
نیز قضا و کفاره هر دو لازم خواهد شد و اما هرگاه قصد انزال

نداشته و معنا هم نبود با نزال در چنین صورت بی اختیار و بی
قصد انزال شد ظاهر اینست که قضا و کفاره هیچیک لازم نبوده
باشد لکن غالب این است که انزال مسبوق بی نفوذ است
و علامة انزال قبل از انزال ظاهر میشود در چنین صورت بر مکلف
صایم لازم است که دفع سبب نماید یعنی مماسّت زن نماید
از مس و آنچه مذکور شد که موجب قضا و کفاره میشود نفوذ
بانثه نعم اگر غیر حلال بوده باشد مثل زن اجنبیه یا پسر امرد احتمال
کفاره جمع قایم است و از این قبیل است کلام در مسابدی دلالت
که تعبیر از آن بهشت و مال میکنند تفصیل آن نیز از آنچه مذکور
شد ظاهر میشود سؤال بیان فرمایند که مساحقه مفسد صوم
هست یا نه و آلت مصنوعی که در فرج داخل نمایند مفسد است
یا نه جواب تحقیق حال در جواب از این سؤال مقتضی ایراد کلام است
در چند مطلب مطلب اول در حقیقت معنی مساحقه است
میگوییم مساحقه از سحق است بفتح سین مهمله مراد از سحق در این مقام

دلک ذنست

دلک زنست فرج خود را بفرج زن دیگر قال فی التحریر السحق
هو دلک فرج امرأة بفرج اخری ظاهر این است محض سائیدن و مالیدن
فرج بفرج بباشد بلکه از اندک نفوذی که بیلیدن دراز است مطلب
دویم در حکم این است میگوییم تشکیکی در حرمت آن نیست بلکه از
معاصی کبیره است احادیث آن مستفیض است و از اخبار ظاهر
میشود که در زمان حضرت لوط لواط و مساحقه هر دو احداث شد
بتعلیم شیطان متشکل بشکل پسر امرد شد لواطه را تعلیم رجال
نمود و دلاقیس دختر شیطان سحق را تعلیم زنان نمود و عنه علیه
السلام عن یعقوب بن جعفر قال سأل رجل ابا عبد الله ع او ابا
ابراهیم ع عن المرأة تساحق المرأة وکان متکئا فجلس فقال ملعونة
ملعونة الراکبة والمرکوبة وملعونة حتی تخرج من اثوابها الراکبة
والمرکوبة فان الله عز وجل والملائکة واولیاءه یلعنونهما وانا
ومن بقی فی اصلاب الرجال وارحام النساء فهو والله الزنا الاکبر
والله ما لهن توبة قاتل الله لاقیس بنت ابلیس ما ذا جائت به حاصل

در حرمت

فی در معنی حدیث این است که کسی سؤال کرد از حضرت امام جعفر صادق
یا از حضرت امام موسی کاظم از حال زنی که مساحقه میکند با زن دیگر
امام از تغیر راست نشست فرمود چنین زنی ملعونست ملعونست
زنی که در زیر فوق است و هم زنی که در تحت است و هر دو ملعونند
تا آنکه خارج شوند از ثوب خود و مراد نیست خروج از ثوب کنایه
بوده باشد از ترک این عمل یعنی چنین زنان ملعونه میباشند مگر
آنکه ترک این عمل نمایند خدا و نزد عالم جل شانه او را لعنت میفرماید
و همچنین ملائکه و همه اولیاء الله او را لعنت میکنند و همچنین من
و هر کس در صلب پدران و رحم مادران است او را لعنت میکنیم
پس قسم بخداوند جلیل که این عمل که سحق بوده باشد زنای
اکبر است قسم بخدای زنانی که فاعل چنین عمل هستند توبه در حق
آنها نیست خدا و نزد عالم بکشد لاقیس دختر شیطان که این
چه عمل بود تعلیم زنان نمود مطلب سیم در این است چنین علی
نعوذ بالله تم هر گاه در حال صوم ماه مبارک واقع شود موجب بطلان

صوم و باعث

صوم و باعث قضا و کفاره هر دو هست بلکه بنا بر وکفاره جمع است
و اما هرگاه قصد انزال نداشته باشد و انزال هم نشود ظاهر این است
که موجب قضا و کفاره هیچیک نباشد و اما هرگاه قصد انزال داشت
و لکن انزال نشود این راجع باین میشود که نیت مفطر مبطل صوم هست
یا نه در نیست که مبطل باشد که در چنین صورت قضا لازم است
اما کفاره پس لازم بودنش محل بود لکن احوط رعایت کفاره جمع است
مخفی نماند حکم انزال که موجب قضا و کفاره هر دو میشود در صورت نیست
که منی از نخود ضعیفه بوده باشد و اما هرگاه منی خارج از ضعیفه از نطفه
ضعیفه باشد و انزال در بطن ضعیفه دیگر کند در اینصورت
اگرچه فعل از معاصی کبیره است لکن ظاهر آنست که هرگاه نیت
ضعیفه هم نبوده باشد در چنین صورت حکم بطلان صوم نتوان
کرد روی ثقة الاسلام فی الصحیح عن حماد بن عیسی عن علی بن ابی حمزة
عن اسحق بن عمار عن ابی عبد الله علیه السلام قال دعانا زیاد
فقال ان امیر المؤمنین کتب الی اسئلک عن هذه المسئلة فقلت وما هی

فقال رجل انی امرأة فاحتملت ماء فساحقت به جاریة فحملت فقلت
له سئل عنها اهل المدینة قال فالقی کتابا فاذا فیه سئل عنها
جعفر بن محمد فان اجابك والا فاجلها الی قال فقلت له ترجم المرأة وتجلد
الجاریة ویلحق الولد بابیه مثلب چهارم در بیان اینکه این عمل شنیع
از اعظم کبایر است حد این حد زنا است روی ثقة الاسلام فی
الصحیح عن اسحق بن جریر قال سألتنی امرأة ان استأذن لها علی
ابی عبد الله ع فاذنت لها الی ان قال فقالت اخبرنی عن اللواتی مع
اللواتی ما حدهن فیه قال حد الزنا انه اذا کان یوم القیمة یؤتی
بهن قد لبسن مقطعات من نار وقنعن بمقانع من نار وسرولن
من النار وادخل فی اجوافهن الی رؤسهن اعمدة من النار وقذف
بهن فی النار ایتها المرأة اول من عمل هذا العمل قوم لوط فاستغنی الرجال
بالرجال فبقی النساء بغیر رجال ففعلن کما فعل رجالهن حاصل ظاهر
حدیث این است که ضعیفه بعد از استیذان وارد منزل شد خدمت
جناب امام جعفر صادق ع عرض کرد زنانی که مساحقه میکنند با هم حد

انها چه چیز است

انها چه چیز است حضرت فرمودند حد آنها حد زناست که یکمد زانیه
بوده باشد آورده میشوند در روز قیامت زنانی که [illegible]
چنین عملی شده باشند در حالتی که پوشانیده شده باشند بمقطعات
از آتش جهنم یعنی مقطعات را تفسیر کرده بلباسی که قطعه قطعه
کنند بعد باهم وصل کنند مثل پیراهن و نحو آن نظر باینکه مثلا [illegible]
چنین لباس ببدن بلیشتی است از اینکه یک قطعه بوده باشد
مثل زره و همچنین در حالتی که سر زنان مستور باشد بمقنعه
از آتش جهنم و زیر جامهای از آتش جهنم پوشیده باشند و ستونهای
از آتش داخل میکنند در جوفهای آنها تا سرهای آنها و میاندازند آنها را
در آتش جهنم آنوقت خطاب فرمودند جناب امام جعفر صادق
علیه السلام گفت بآن زن که این زنان اول زنانی که چنین عمل کردند
زنان قوم لوط بودند چنانچه مردان در رفع شهوت مشغول
مردان شدند بلواطه و ترک زنان کردند زنان هم باهم مشغول
مساحقه شدند در رفع شهوت خود و بتعلیم شیطان بودند

مجرد آن تشکیکی نیست که حد این عمل شنیع حد زنا است که یکصد تازیانه است
بوده باشد لکن مصرح به در کلمات جماعتی از اجله از علمای
این است که حد این عمل یکصد تازیانه است در صورتیکه
زن محصنه نباشد و اما هرگاه محصنه بوده باشد
حد آن رجم است یعنی گودالی میکنند که محیط باشد تا کمر ضعیفه
بعد از آنکه ضعیفه را در آن قرار دادند سنگ بضعیفه میزنند
تا بمیرد و این دور نیست نظر بحدیث صحیحی که دال بر این مطلب است
رواه ثقة الاسلام عن عدة من اصحابنا عن احمد بن محمد بن خالد
عن عمرو بن عثمان وعن ابیه جمیعا عن هرون بن جهیم عن
محمد بن مسلم قال سمعت ابا جعفر وابا عبد الله علیهما السلام
یقولان بینا حسن ابن علی فی مجلس امیر المؤمنین صلوات الله
علیهما اذ اقبل قوم فقالوا یا ابا محمد اردنا امیر المؤمنین ع
قال وما حاجتکم قالوا اردنا ان نساله عن مسئلة قال وما
هی تخبرونا بها فقالوا امرة جامعها زوجها فلما قام عنها قامت

بحموتها

بحموتها فوقعت علی جاریة بکر فساحقتها فالقت النطفة
فیها فحملت فما تقول فی هذا فقال الحسن علیه السلام معضلة
وابو الحسن لها واقول فان اصبت فمن الله ثم من امیر المؤمنین
ومن اخطأت فمن نفسی فارجو ان لا اخطئ ان شاء الله تعالی
فیؤخذ منها مهر الجاریة البکر فی اول وهلة لان الولد لا یخرج منها
حتی یشق فیذهب عذرتها ثم ترجم المرأة لانها محصنة وینتظر
بالجاریة حتی تضع ما فی بطنها ویرد الولد الی ابیه صاحب النطفة
ثم تجلد الجاریة الحد قال فانصرف القوم من عند الحسن علیه السلام
فلقوا امیر المؤمنین ع فقال ما قلتم لابی محمد وما قال لکم فاخبروه
فقال لو اننی المسئول ما کان عندی فیها اکثر مما قال ابنی
توضیح فی القاموس حمو الشمس حرها فمعنی قوله بحموتها بحرارتها
والظاهر ان المراد من غیر تخلل فصل ثم لا یخفی ان مورد الحدیث
وان کان مختصا بامرأة جامعها زوجها فالقت نطفته فی جاریة
بکر لکن مفهوم العلة فی قوله ع لانها محصنة یقتضی ثبوت الحکم

في كل امرأة تحقق فيها الاحصان كما لا يخفى ثم ان السند في احدى الطريقين
وان اشتمل على عمرو بن عثمان لكن الطريق الاخرى عدة من اصحابنا
عن احمد بن محمد بن خالد عن ابيه عن هرون بن الجهم عن محمد بن مسلم
صحيح ودلالته في كل محصنة غير خفية كما عرفت فالظاهر ثبوت
في المساحقة المحصنة فان تحقق الاحصان في الطرفين فترجمان
جميعا تحقق في احدهما اختصت بالرجم وجلدت الاخرى مطلب خامس
در حکم ادخال آلت مصنوعی در فرج میگوییم این بر چند قسم میشود
اول این است که ادخال نمود و انزال متحقق شد در این قسم
قضا و کفاره هر دو لازم است دوم آنست که انزال نشد
و قصد انزال هم نداشت در این قسم قضا و کفاره هیچیک نیست
سیم آنست که ادخال به جهة انزال بود لکن انزال نشد
این راجع میشود که نیت افطار مبطل صوم هست یا نه احتیاط
مقتضی رعایت قضا بلکه کفاره است فرقی در این باب میان
آلت مصنوعی و غیرها مثل ادخال انگشت نیست مخفی نماند

آنچه مذکور

آنچه مذکور شد در صورتیست که خود ضعیفه متصدی
ادخال شده باشد و اما هرگاه غیر او متصدی شده باشد
پس اگر باراده و خواهش خود ضعیفه باشد فرقی در این
باب در آنچه مذکور شد نخواهد بود و اما هرگاه بی خواهش
و اراده او بوده باشد مثل اینکه زوج انگشت خود را داخل
نمود در فرج زوجه با عدم رضای زوجه پس حکمی بر این باب
بر زوجه نیست اگر چه با تحقق انزال بوده باشد سؤال
بفرمایید که حکم حایض و مستحاضه در شهر رمضان
در حکم بقای بر جنابت است تا صبح یا نه جواب این سؤال
مشتمل بر سه مطلب است مطلب اول سؤال از مشارکت
حایض است با جنب در آنچه مذکور شد بلی مشارکت
و مخالفت هر دو ثابت است اما شرکت پس میگوییم
چنانچه بر جنب واجب بود که اتیان بغسل قبل از فجر نموده
باشد در صورت اخلال و بقای بر جنابت عمدا تا فجر طالع شود

آنم بود و قضای صوم از وی لازم بود و همچنین است

حال در حایض و مستشکل فی ذلک الموثق المروی فی باب الحیض

والاستحاضة من طهارة التهذیب عن ابی بصیر عن ابی عبد الله

علیه السلام قال اذا طهرت بلیل من حیضها ثم توانت ان

تغتسل فی رمضان حتی اصبحت علیها قضاء ذلک الیوم فان

العلامة فی المنتهی حیث قال لم اجد لاصحابنا قولا فی حکم

الحیض فی ذلک فلیس علی ما ینبغی وان استقرب التشارک

قال بعد العبارة المذکورة یعنی انها اذا انقطع دمها قبل الفجر

هل یجب علیه الاغتسال و یبطل الصوم لو اخلت به حتی

طلع الفجر والاقرب ذلک لان حدث الحیض یمنع الصوم فکان

اقوی من الجنابة قال فی التحریر من اجنب لیلا و تعمد البقاء

علی الجنابة من غیر ضرورة ولا عذر حتی طلع الفجر فسد صومه ثم

قال والاقرب ان حکم الحایض والنفساء اذا انقطع دمها

قبل الفجر کذلک و انما مخالفت بس باین جهت است که بر حیض

در صورت

در صورت مفروضه بعلاوه قضا و کفاره لازم بود در حایض ظاهر

اینست که کفاره لازم نباشد و لکن نظر باینکه از مرحوم علامه در کتاب

مختلف ظاهر میشود لزوم کفاره در حق حایض در صورت مسطوره

لهذا رعایت کفاره احوط خواهد بود تنقیح کلام در حق حایض مقتضی

نقل کلام است در چند مقام اول اینست در صورت عدم تمکن

حایض از غسل لازم است که تیمم نماید بدل و باقی آن تیمم تا طلوع

فجر و در صورت انتقاض تیمم ببعضی از نواقض اعاده تیمم نماید بدل

از غسل دویم در بیان حکم در مسئله است در صورت تعذر

از غسل و تیمم یعنی ضعیفه در شب ماه مبارک رمضان از حیض

پاک شد در صورت فقد طهورین که متمکن از غسل و تیمم

هیچیک نیست میگوییم اگر چه حکم فاقد طهورین در صلوة

سقوط صلوة است لکن ظاهر این است که حکم صوم چنین نباشد

یعنی در چنین صورت صحة صوم توقف بغسل و تیمم نداشته

باشد بجهة اشرطیة طهارت نسبت بصلوة اگر چه شرطیة مطلقه است

لکن نسبت بصوم شرطیه مقیده است یعنی شرطیه در حال
بجنابت
قوت است سیم آنست که حصول نقاء از حیض منتهی
صورت است اول آنست که پاک شدن از حیض در رمضان
بعد از نقاء وسعت غسل دارد مشخص است در چنین صورت
غسل واجب است دویم آنست که زمان بعد از نقاء وسعت
غسل نداشته باشد لکن وسعت تیمم داشته باشد در چنین
صورت مشخص است تیمم لازم است سیم آنست که زمان
بعد از نقاء وسعت تیمم نداشته باشد مثل اینکه آب نیست
و لکن تحصیل خاک تیمم به محتاج بزمان است که زمان مفروض
کفایت آن نمیکند ظاهر این است در چنین صورت نیت بآن
لازم بوده باشد و صحت صوم در چنین حالت توقف بطهارت
نداشته باشد چهارم آنست که بعد از طلوع فجر مطلع شد که از
حیض پاک شده است این منقسم بسه صورت است یک صورت
آنست که علم بهم رساند که از نقاء قبل از فجر بوده دویم آنست

علم بهم

بعد از
علم بهم رساند که در حین فجر پاک نبوده است و حصول نقاء
طلوع فجر شده سیم آنست که هیچیک از قبل و بعد
باشد مشخص و نیست احتمال میدهد بعد از طلوع فجر شده
چنانکه احتمال بعد از طلوع فجر شده در قسم اول ظاهر این است
که صوم صحیح و لازم بوده باشد همان وقت نیت صوم نماید
و در قسم ثانی ظاهر این است که صوم واجب نباشد نظر باینکه
شرط وجوب صوم نباشد بلکه صحت خلو از حیض است در مجموع
نهار مفروض این است که این ضعیفه در ساعتی از اجزاء نهار حائض
بوده پس صادق است در جمیع اجزاء نهار خالی از حیض نبوده
مشخص است انتفاء شرط مستلزم انتفاء مشروط است
اما فی الوجوب بل الصحة مشروط بذلک فیدل علیه مضافا
الی اطباق الاصحاب الصحیح المروی فی الکافی عن الحلبی عن مولانا الصادق
علیه قال سألته عن امرأة رأت الطهر فی اول النهار من شهر
رمضان فتغتسل ولم تطعم فما تصنع فی ذلک الیوم قال تفطر

بعد از
ذلك اليوم فامّا فطرها من اللّه و امّا قسم سيّم يعني ضعيفه
طلوع فجر مطلع شد بتحقق نقا لكن احتمال ميدهد كه اين
و علم
نقا قبل از طلوع فجر متحقق شده باشد چنانچه بقا حيض
حصول نقا مقتضي اين است كه حكم شود كه نقا بعد از طلوع
فجر شده باشد بنابرين صوم واجب نخواهد بود ميگوييم اصالة
بقاي نيّة و عدم انفجار مقتضي اين است كه تحقق نقا قبل
از انفجار شده باشد بنابرين صوم لازم نخواهد بود و يمكن
الاستدلال بعدم الوجوب الصحيحة المذكورة بناء على ان المفروض
فيها رؤية الطهر اول النهار و هو اعم من ان تكون متيقن
حصول النقاء بعد الانفجار ام لا بل الغالب هو الثاني كما لا يخفى
سيّما
فتقتضي تحليته الاستفصال ثبوت الافطار في كلا القسمين
بعد كون الغالب عدم تيقن حصول النقاء بعد الانفجار كما علمت
سؤال
و بعد كون عدم وجوب الصوم عليها مستقيما مطلب ثاني
آن شرك مستحاضه است تا جنب ميگوييم اين نيز مثل حائض است
يعني مشاركت

يعني مشاركت و مخالفت هر دو ثابت است امّا مشاركت پس
شده
از اين راه است كه هرگاه مستحاضه كه موجب غسل است
در شب عمل بجا نرسيد لازم است غسل كند مانند مثل جنب
و در صورت اخلال بغسل تا ممكن از اداء روزه باطل است
و قضاي آن لازم است و امّا مخالفت پس يكي از حيثيت
لزوم كفاره است بر جنب در صورت اخلال بغسل عمدا تا
و كفاره لازم نباشد و وجه ديگر در اثناي نهار است يعني
معني كه هرگاه جنابت در اثناي روزه بهم رسيد بطريق
احتلام اگرچه قبل از ظهر بوده باشد غسل بهمه اينصورت
شروط صحة صوم نيست لكن استحاضه نظر بانچه از كلمات
اصحاب ظاهر ميشود چنين نيست بلكه غسل در نهار
موجب شرط صحت صوم ميدانند نه بين اخلال بغسل در نهار
موجب بطلان صوم خواهد بود در مستحاضه بخلاف اخلال
بغسل جهة حق جنب در فرض مذكور قال في النهاية و من

طهرت المرأة من الحيض والنفاس ثم استحاضت وصامت ولم
تفعل ما تفعل المستحاضة كان عليها قضاء الصوم وفي المبسوط
في كتاب الطهارة اذا فعلت المستحاضة ما يجب عليها من الاغسال
وتجديد الوضوء لم يحرم عليها شيء مما يحرم على الحائض ويجوز
لزوجها وطيها ومتى صامت لم يجب عليها القضاء وفي كتاب
الصوم منه والمستحاضة اذا فعلت من الاغسال وما يلزمها
من تجديد القطن والخرقة وتجديد الوضوء وصامت صح صومها
الا الايام التي يحكم فيها بالحيض فيها ومتى لم تفعل ما تفعله
المستحاضة وجب عليها قضاء الصلوة والصوم وفي الكافي
لان الصلاح حقيقة الصوم في الملة العزم على كراهية امور مخصوصة
في زمان مخصوص لكون ذلك مصلحة مخلصا به المكلفه سبحانه
والامور التي يكره هيتها يكون المكلف صائما الاكل والشرب
والادمان والجماع واستنزال المني والكذب على الله تعالى وعلى
رسوله وعلى احد الائمة من اله عليهم السلام والتعمد على الجنابة

والحيض

والحيض والاستحاضة والنفاس والارتماس في الماء وجلوس
النساء فيه الى اوساطهن والقيء والسعوط والحقنة
والتقطير في الاذن والوقوف في الغبار والمكاتف وفي السرائر
بعد الحكم بوجوب الاغسال الثلثة وغيرها المستحاضة
ما هذا لفظه فان لم تفعل ما وصفناه وصامت وصلت وجب
عليها اعادة صلوتها وصيامها ولا يحل لزوجها وطيها
في الجامع اذا كان دم الاستحاضة يسيرا لا يظهر على القطنة
كان عليها الوضوء لكل صلوة وتقديمها عقيبه فلما فصلت
اخرته بطل واستانفت غيره وتغيير القطنة والخرقة وان
ظهر عليها فعليها مثل ذلك وغسل واحد لصلوة الغداة وان ظهر
وخرج على القطنة فعليها ذلك مع غسلين [illegible]
للظهر والعصر تجمع بينهما وتؤخر الظهر
وتعجل العصر يعني نافلة بينهما
وغسل المغرب والعشاء
تمام [illegible]



اصول دین ... است

اصل دین

عدل امامت

توحید نبوت معاد

فروع دین است

۱۷/۸/۱۳